

تا افتحار

رجوع به صفحه ۲ و صفحات بعدی

ژوندون

مجله هفتگی

شنبه ۱۴ میزان ۱۳۵۲

شماره ۲۸-۲۹

مادری که دو فرزندش را کشت

Ketabton.com

دستوری ستوری را سپرل گیری

ملی دورو لی او برابری

از اعتراف تا انتحار

که در آینده نزدیک تدوین میگردد تعیین میشود. انگیزه شما و رفقای شما باین زودی بر سر نگوئی نظامی که خود شما هد آن بودید که از طرف اکثریت مطلق مردم افغانستان خصوصاً نیروهای و طن پرست مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفته و از طرفی این اسناد که مقابل شما قرار دارد که نوشته ها و اقرا ر بیرون شما است غیر از يك كشتار بیرحمانه و نامردانه مردمان بیچاره و بدبخت و گرسنه افغانستان چه نتیجه بزعم شما در آن مضمون است که باین عمل اقدام میگردید.

جواب: کاغذ را تسلیم میشود و خواهش میکند که تا فردا شب برای وی اجازه داده شود که تاجواب خود را بخاطر جمعی تهیه کند.

جواب: بلی جواب. در اوایل صبح آن شب دست به انتحار میزند و لحظه بعد مانند هزاران جا سوس که بوطن خویش خیانت می کنند چشم از جهان می پوشد و اسرار قیمتمنداری را که به تمام مردم انقلابی دنیا ارزش حیاتی داشت باخود بزرگ خاک می برد.

می آید و دیگر جزء اعتراف چاره باقی نمی ماند یکی بعد دیگری اقرار میکنند. و یکی بالای دیگری شهادت میدهند.

محمد هاشم میوندوال میخواهد صدای همردیفان خود را بشنود و می شنود. میخواهد او شان را ببیند می بیند، دیگر چه باید میکرد، قلم میخواهد و کاغذ، خودش می نویسد:

(متن آنچه او نوشت در همین صفحه جنساً کلیشه شده و تقدیم خوانندگان میگردد.)

سوال اینجاست که چرا خودکشی کرد؟

هیات از وی می پرسد ...

سوال: بناغلی میوند وال تازه رژیم شاهی سرنگون شده و روزهای اول انقلاب است. مردم امیدوارند که در ساحت صلح و سلم برای رفع بدبختی های خویش در فکر چاره جویی شوند. زمینه پیشرفت برای وطن پرستان باز و آینده روشن است ریاست جمهوری و اعضای حکومت، دیگر به انتخاب مردم افغانستان مطابق قانون اساسی

می بود يك ثانيه هم نیروهای ضد ملی را از خاطر دور نمی داشت و همیشه بیرون خویش را متوجه حرکات مردم وطن فروش میگردد در سبای او بود که چشمهای ما را باز و گوشهای ما را متوجه به شنیدن زنگ های خطر آماده میداشت.

هنوز روزی چند نگذشته و هنوز تازه میخواستیم چاره به رفع بیچارگی ها و بدبختی های بیکران مردم خویش جستجو کنیم که گروهی از دشمنان مردم آنها نیکه زندگی و آسرویی خویش را در ویرانی وطن عزیز ما سالها سراغ کرده بودند دست به توپخانه می زدند، میخواهند نیروهای وطن پرست را قتل عام کنند. میخواستند اطفال معصوم و فامیل های بی گناه انقلابیون را با پرتاب نمودن بمبهای دستی اجنبی خورد و نابود کنند. دروازه های علم و روزنه های روشنی را بروی مردم ما تا ابد ببندند.

خوشبختانه پیش ازینکه باین عمل بی شرمانه موفق گردند کشف میشوند. اسناد ایشان بدست

دراکثر ممالک جهان نیروهای وطن پرست پس از پیروزی انقلاب از طرف قدرتهای ارتجاعی غافلگیر میشوند.

سر نوشت وطن شان را دگرگون میسازند و ملیونها انسان بیگناه بیرحمانه قتل عام میگردند.

این نوکران اجنبی و این گون و طن فروشان از کشتار اطفال بیگناه معصوم از بین بردن هزاران محصل وطن پرست و متعلم بیچاره از بی خانمان ساختن ملیونها هم وطن خویش به امر و هدایت با داران خود نه تنها شرم نمی دارند بلکه لذت میبرند.

دروطن بی چیز و بالای مردمان فقیرمان هم این عمل را میخواهند ستند گروهی از وطن فروشان بی عا طفه و بی رحم در بدل کشتار عام و بی سر نوشت ماندن وطن عزیز ما عملی دارند.

ممالک دیگری که بعد از انقلاب باین سر نوشت شوم و حتی تجزیه گرفتار شده اند بسیار اند از همان مراحل اولی که رهبر مدبر و معلم انقلاب ما در فکر پی ریزی نظام نوین

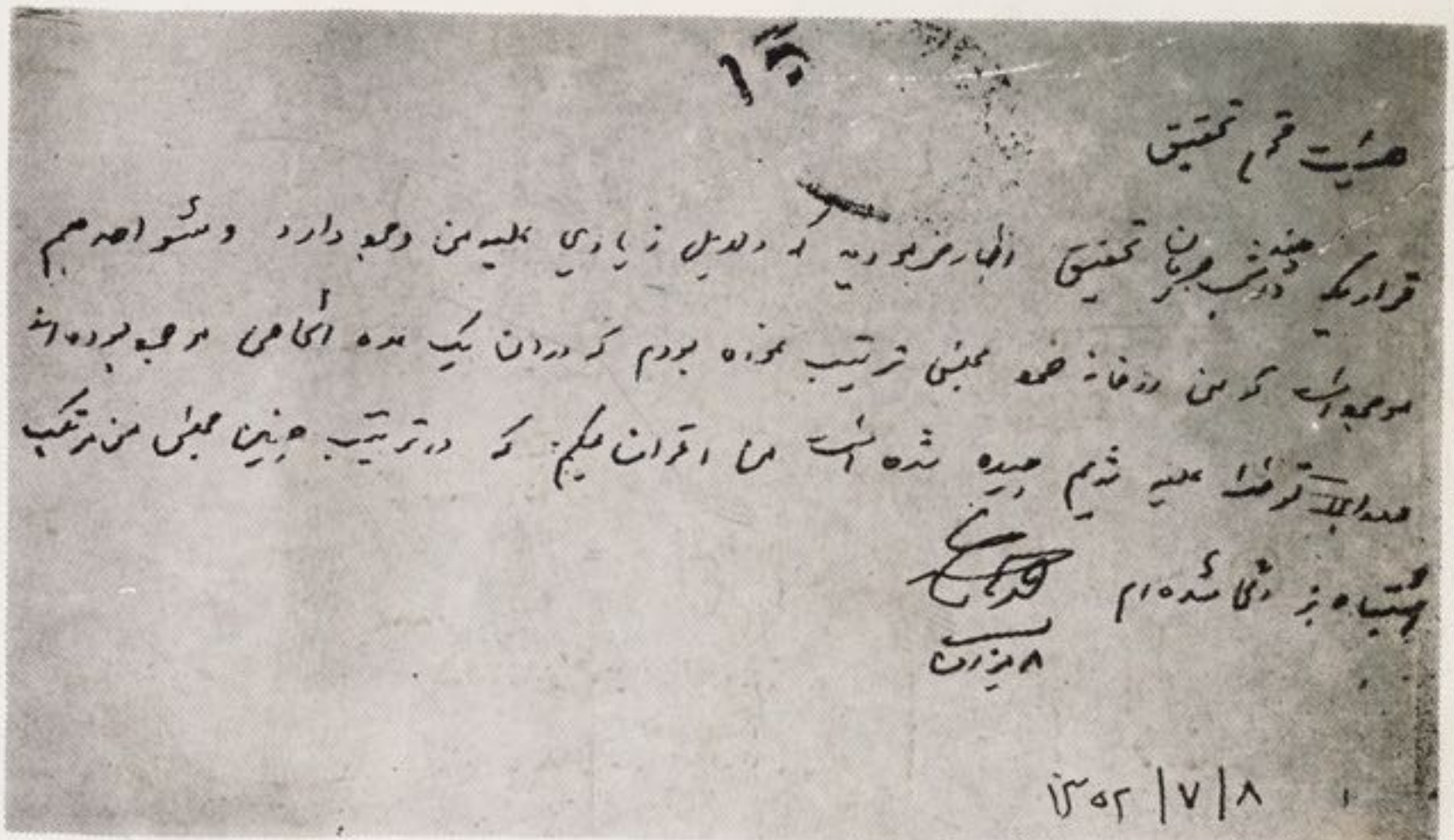
متن اعتراف میوند وال

هیئت محترم تحقیق قراریکه در چند شب جریان تحقیق اظهار فرمودید که دلایل زیادی علیه من وجود دارد و شواهد هم موجود است که من در خانه خود مجلس ترتیب نموده بودم که در آن یکسعه اشخاص موجود بوده اند و در آنجا توپخانه علیه رژیم چیده شده است من اعتراف میکنم که در ترتیب چنین مجلس من مر تکب اشتباه بزرگی شده ام.

امضاء محمد هاشم

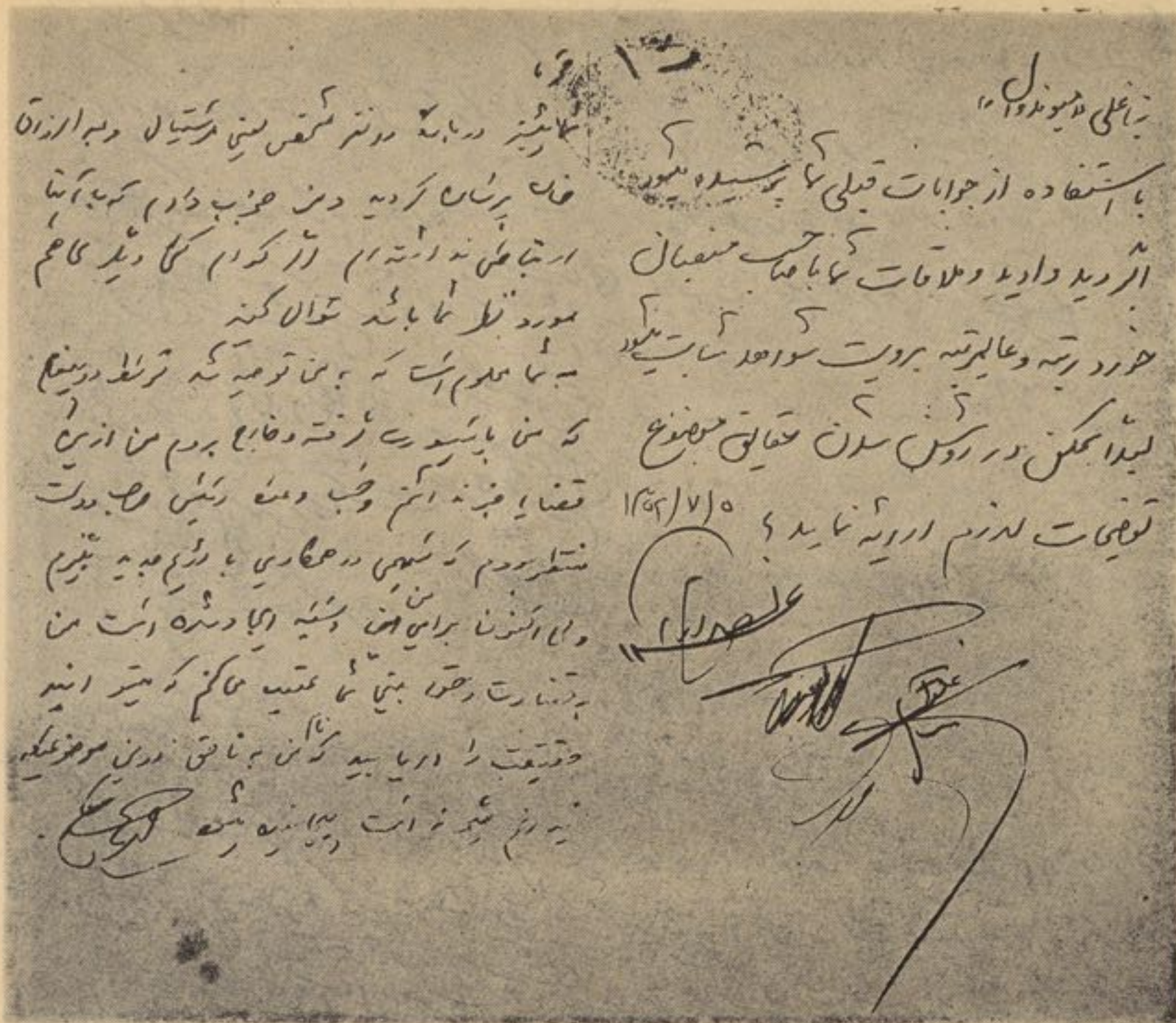
۸ میزان

۱۳۵۲۷۸



بدون سوال خودش قلم و کاغذ خواست و این اعتراف نامه را نوشت

از ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان انکار میکند



متن سوال و جواب

سوال :

بنای غلی «میوندوال»

جواب:

محترما

با استفاده از جوابات قبلی شما پر سیده میشود اگر دید
 وادید و ملاقات شما با صاحب منصبان خورد رتبه و عا لیرتبه
 برویت شوا هد ثابت میشود بعداً ممکن درو شن شدن
 حقایق مو ضوع توضیحات لازم ارائه نمایند .

۱۳۰۲ ۷/۵

امضاء

شما پیشتر دربارهٔ دو نفر مشخص یعنی مر ستیال
 و عبدالرزاق خان پرسان کردید و من جواب دادم که با آنها
 ارتباطی ندا شتهام اگر کدام کسی دیگری هم مورد نظر شما
 باشد سوال کنید .

به شما معلوم است که به من تو صیه شد توسط دو پیغام
 که من پاسپورت گرفته و خارج بروم من ازین قضایا خبر نداشتم
 و حسب وعدهٔ رئیس صا حسب دولت منتظر بودم که سهمی در
 همکاری بارزیم جدید بگیرم ولی اکنون برای من این دسیسه
 ایجاد شده است من به قضاوت و حق بینی شما عقیده میکنم که
 میتوانید حقیقت را در یابید که نام من با نا حق درین مو ضو عیکه
 نمیدا نم چگونه است پیچانیده میشود .

امضاء محمد هاشم

۱۶

بنیاد مینویسد

خوار و خوار در جواب خویش تحریر نموده اند
در محبت علیه رژیم جمهوری افغانستان
در منزل که تشکیل شده بود ترتیبی
گرفته بودند انکس که پیش مجلس
علیه رژیم جمهوری است چه به انگلیس
گفته بود استامبولی نماید (الصدار)

درین مجلس که در وقت حدیثانه اقرافیه نوشته
ام خدایتی در جواب تحقیقات معلوم شده است
خان محمد خان و عبدالرزاق خان و محمد اکرم خان
بسیرت و در برنده
ایران

بنیاد مینویسد

که از سه نفر در جواب خویش نام برده اند
لغفا و واضح سازید که این سه نفر چه کار کرده
و از حقد و کینه با این دولت است
در آید؟ (الصدار)

قرآ

مدت در آنجا حدیثی با این سخن و عبدالرزاق
خان در دوران گذشته است ام و محمد اکرم خان
را صریحاً در مورد آن گفته است من شرم فاش کرده
صاف خان که در آن میگوید به ترتیبی و بعد از آن
حق قرمان در آن سابقه است

عبدالله

سوال:

بنیاد مینویسد محمد ها شمام
میوند وال!
قراریکه شما در جواب
خویش تحریر نموده اید که
در مجلسیکه علیه رژیم
جمهوری افغانستان در منزل
شما تشکیل شده بود در تکب
اشتباهی شده بود ید اشخاصی
را که درین مجلس تو طئه
علیه رژیم جمهوری تحت
رهبری شما تشکیل شده بود
اسماً معرفی نماید. (امضاء)

متن های سوال و جواب



جواب:

معرفت و آشنایی خود را
باخان محمد خان و عبدالرزاق
خان در او را ق گذشته گفته ام
و محمد اکرم خان را جدیداً از
چند شب گذشته معرفت کردم
خان محمد خان همان خان
محمد خان مشهور به مرستیال
و عبدالرزاق خان همان قوماندان
هوایی سابقه است.

سوال:

بنیاد مینویسد وال!
شما از سه نفر در جواب
خویش نام برده اید لطفاً
واضح سازید که این سه نفر
چه کاره اند و از چقدر وقت
با او شان معرفت و آشنایی
دارید.

(محمد هاشم)

(محمد هاشم)

۱۳۵۲/۷/۸

(امضاء)

۸ میزان

اقدام به کودتارا اعتراف میکند

۱۶

قرآن!
درین مجلس استقامت و دل را بیم به رژیم جمهوری
صورت گرفت و اینها را در دست
کودتای اقدام کودتا است برین
مجلس

بنای علی میوند وال
وقتا که شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هر يك
۱- خان محمد خان مرستیال
۲- عبدالرزاق خان قوماندان هوایی
۳- محمد اکرم پیلوت

در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم
جمهوری افغانستان دربار گردانیده
بودی که درم موضوعات و به تفصیل
با نهایت کرم و لطفاً درین
مجلس

۱۳۵۲ | ۷ | ۱۸
علی میوند
عبدالرزاق
محمد اکرم

متن سوال و جواب

سوال :

بنای علی میوند وال !
وقتا که شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هر يك:
۱- خان محمد خان مرستیال
۲- عبدالرزاق خان قوماندان هوایی
۳- محمد اکرم پیلوت
در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم جمهوری
افغانستان دایر کرده بودید روی کدام موضوعات و به چه
تفصیل با آنها صحبت کردید لطفاً جریان را مفصلاً تحریر
نمائید .

جواب :

مختر ما !
درین مجلس اتفاقاً در تاسی راجع به رژیم جمهوری صورت
گرفت و اینها را در دست گرفتند
دست بر نند

(امضاء)

(محمد هاشم)

۱۳۵۲ | ۷ | ۱۸

(امضاء)

۱۸

بناغلی میوند وال
 قراریکه در سوال قبلی از شما پرسیده شده که ترتیب
 بیان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین
 شما و رفقاء همدست و شریک شما صورت گرفته طور
 مفصل بیان دارید سعی ورزید تا گفتار هر کدام از رفقاء
 را بخاطر خویش آورد و هم چنان صحبت که از طرف
 شما در زمینه صورت گرفته تفصیل دهید.

در این سیم و رزید تا گفتار هر کدام
 از رفقاء بخاطر خویش آورد و هم چنان
 صحبت که از طرف شما در زمینه صورت گرفته
 تفصیل دهید

۱۳۵۲/۷/۸
 علی صدیق

محمد هاشم

حریک از آنها در باره مسلک خود سخن میزدند و از
 نقطه نظر مسلک خود تشریح مینمودند. تفصیل حر فشان
 بیادم نیست.

(امضاء محمد هاشم)
 مکرراینکه خان محمد خان از آمادگی قوای زمینی و
 عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند.
 (امضاء محمد هاشم)

متن سوال و جواب

سوال

بناغلی میوند وال

قراریکه در سوال قبلی از شما پرسیده شده که ترتیب بیان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین شما و رفقاء همدست و شریک شما صورت گرفته طور مفصل بیان دارید سعی ورزید تا گفتار هر کدام از رفقاء را بخاطر خویش آورد و هم چنان صحبت که از طرف شما در زمینه صورت گرفته تفصیل دهید.

۱۳۵۲/۷/۸

(امضاء)

جواب

مختر ما

حریک از آنها در باره مسلک خود سخن میزدند و از نقطه نظر مسلک خود تشریح مینمودند. تفصیل حر فشان بیادم نیست.

(امضاء محمد هاشم)

مکرراینکه خان محمد خان از آمادگی قوای زمینی و عبدالرزاق خان از قوای هوایی صحبت کردند.

(امضاء محمد هاشم)

۱۳۵۲/۷/۸

۱۸ قرآ!

بنای محمد گرامی در میوند وال !
 طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی
 غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با
 اینکه شهادت محمد اگر م بیلوت راکه دارای تمام صفات
 مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 دیگر از رفقا متهم خود را استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 خواهش شما و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر
 نمایند که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه
 نکرده بلکه آرزوی خود شما است ، پس به این اساس باید
 سند تحریری در زمینه تحریر نمایند ؟

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادت تی علیه
 من موجود است و میتوانید آن را بمن بشنو انیل من به شنیدن
 آواز ثبت شده این شهادت اعتراض ندارم .
 (محمد هاشم ۸ میزبان)
 و در محکمه اعتراض ندارم
 (محمد هاشم)
 چونکه خواهش خود من بوده است .
 (محمد هاشم)

باید سند تحریری در زمینه تحریر نمایند ؟
 محمد هاشم

متن سوال و جواب



جواب :
محترما!

سوال :

۱۳۵۲۷۷۸

بنای محمد ها شمام میوند وال !
 طوریکه شفا ها خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی
 غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با
 اینکه شهادت محمد اگر م بیلوت راکه دارای تمام صفات
 مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 دیگر از رفقا متهم خود را استماع نمودید که اگر شهادت یکتا
 خواهش شما و خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر
 نمایند که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه
 نکرده بلکه آرزوی خود شما است ، پس به این اساس باید
 سند تحریری در زمینه تحریر نمایند ؟

(امضاء)

نشر اسناد و اعترافات میوندوال روشنی

کافی بر توطئه خایانه وی می اندازد

کا بل ۱۲ میزان (ب):
اسنادیکه نقش خائنه
وجاسوسانه محمد هاشم
میوندوال را در توطئه بر هم
انداختن رژیم جمهوری
افغانستان نشان میدهد طبق
وعده پریشپ رادیو افغانستان
در روز نامه های جمهوری
انیس، هیواد و کابل تایمز و
باقی جراید دیروز نشر گردید
در راپوریکه باشش قطعاً
سوالات و جوابات استنتاج
همراه میباشد و از (اعتراف تا
انتحار) عنوان دارد روشنی
کافی در مورد توطئه
ناجوانمردانه میوند و ال علیه
رژیم جمهوری افغانستان

که مورد تائید قاطبه ملت و
نیروهای وطن پرست است و
طرز اعترافات و جوابات وی
انداخته شده است
در زمره شش سند بشمول
سندیکه در صفحه اول جمهوری
بچاپ رسیده از آشنایی و ارتباط
شخصی خود با خان محمد و
عبدالرزاق انکار میکند اما زمانی
که در مقابل هر دو شخص
مذکور به اثر خواهش خودش
قرار میگردد و شهادت شانرا
میشنود به اسناد یک سند دیگر
که در صفحه ۲ نشر شده می
نویسد که در قبال شهادت
اینها اعتراض ندارم و نیز
علاوه میکند که در محکمه نیز



شماره ۲۹ و ۲۸ شنبه ۱۴ میزان ۱۳۵۲ - ۹ رمضان المبارک ۱۳۹۳ - ۶ اکتو بر ۱۹۷۳

دگپی همکاری نمر بنمونکی نتیجی

له هغه وخته راهیسی چه دافغانستان دخلانده تاریخ به الفکتیسی دجمهوری نظام
ستوری راختلی اوافغان ولس دخپل ستورلابونوکی اوملی رهبریناغلی محمد داؤد تر
قیادت لاندی اودملی حاکمیت په سیوری گنپی نوی اومتزکی ژوند ته پینه ایسی ده، ترن
ورخی پوری د هیواد دلوره مصالحو دخوندی ساتلو اودژوند په ټولوسا حوکنی دخلکو
دهوسایی دتامن اوداقتصادی الکشاف دموانواعواخونونو دلیری کولو په لاره گنپی یو شمیر
گټور گامونه پورته شویدی چه نتیجه یی دسر په سترگو وینو .
دغه تحول دهنی گنپی همکاری نمره ده چه دافغانستان ددرست جمهوری غوښتونکی ولس
اود دولت ترمنځ ورځ په ورځ زیاتیری اوزیات مشکلات دهنی روحی په اساس دخل لاره
پیدا کوی .
داحتکار په ضد مبارزه دپسې خوارو اومحتکرنو نه خیروغڅه دتقابونو لیری کیدل
اودوی خپلوقانونی جزاگانو ته رسیدل او دبازار دنرخونو خارنه چه په دی وختو گنپی
په کلکه روانه ده، ددولت اوخلکو تر منځ دهنی گنپی همکاری غوره مثال دی . زموږ
خلک دتیروراسته شوی نظام په اوږدو گنپی دپوشمیر متفکو اشخاصو ترحمایی لاندی
دمحتکرنو، قاچالبرانو اوبدی خواروداډه ماری اوچپاول ته ښه متوجه ؤ، خوڅرنگه چه په
دغه نظام گنپی دخینواداری دستگاؤ څرخونه دشخصی حاکمیت اومطلق العنایی عناصرو په
گټه په حرکت گنپی ؤ، دافغانستان مظلوم اوبیوزلی ولس یی له دی چه دغه صحنی په
اویسکودکوسترگو ووینی اوپه خوږین زړه یی وزغمی ، بله چاره یی نه درلوده ، ځکه چه
دحق اوحقیقت ویلو آواز تل ددوی په ستونی گنپی نیمگری پاتی کیده .
اوس چه موږ دنوی منل شوی جمهوری نظام په سیوری گنپی ژوند کوؤ، یقین لروچه
دلوی خدی (ج) په مرسته پوره ایمانداری اودخپل نجیب ولس دگپی همکاری په برکت
به زموږ مبارزه د هیواد د اقتصاد د ښمانو یعنی محتکرنو، بډی خوارو او قاچالبرانوپه ضد
بریالی وی اوموږ په دهمکاری ددلی روحی به رباکنی دژوندانه په ټولو برخو گنپی نمر
بنمونکی نتیجی لاس ته راوو .

اعتراض ندارم. دريك سند
ديگر که در صفحه ۸ به نشر
سپرده شده اسمای رفقای
توطئه گر خود را فاش کرده و
اعتراف به اقدام کو دتا
می کند دريك سند دیگر که در
صفحه ۲ جمهوریت بنشر سپرده
شده است آمادگی رفقای خود
خان محمدر را جمع به آمادگی
قوای زمینی و عبدالرزاق را
راجع به آمادگی قوای هوایی
ذکر میکند علاوه دريك سند
دیگر به اشتباهات بزرگ
خود که در ترتیب این توطئه
ضد رژیم در منزل خود چیده
بود نیز اعتراف می نماید. در
قسمت اخیر و در مورد این
سوال که انگیزه شما و رفقای
شما به این زودی برای سر
نگونی نظامیکه خود شاهد آن
بودید که از طرف اکثریت مطلق
مردم افغانستان خصوصاً
نیروهای وطن پرست مورد
تائید و پشتیبانی قرار گرفته
به مبادرت به این توطئه

چیست؟

گرچه دلایل کافی محکوم
بمرگ وی موجود بود هیات
تحقیق میخواست با این سوال
علت اساسی این انگیزه را
بداند چون پرده برداشتن از
روی این انگیزه بزرگتر از
محکومیت وی بمرگ بود وی
قبل از دادن جواب دست به
خود کشی زد.

نامه به مدیر

مدیر محترم مجله ژوندون!
اکنون که یک صفحه جدیدی در تاریخ
کشور عزیز ما گشوده شده است دردل های
همه ماسرور و شادی و در چشم های مایان
روشنی خاصی دویده وهمه مارا به آینده
درخشان امیدوار میسازد .
بلی : از زمان به وجود آمدن رژیم جمهوری
در کشور عزیز ما هر دقیقه و ثانیه یک نوع
شور و هیجان ، توام باخوشی برای آبادی
کشور و بهبود وضع زندگی در همه مردم نجیب
مادیده میشود . که این خود، احساسات نیک
آنها را در مقابل نظام نوین شان، نشان میدهد .
و هر زمان به انتظار این هستند که نبال های
آرزوها و آرمانهای شان را، از چشمه نظام جدید،
خرم و سیراب سازند .
نبالهای که بهر روز زمان از نمو، بازمانده زرد
و خزان شده بود از لمر آن هیچ امیدی نبود...
اما حالا همه میدانند و متیقن هستند که نبال
های آرزوهای شان بر علاوه سیراب شدن و
سرسبز شدن، لمر خوب و قناعت بخش، که
همه مردم انتظار آنرا دارند میدهد .
بقیه در صفحه ۶۷

حریق سپین زر کندز
به تحریک غلام سرور
ناشر صورت گرفته
است.

چند شب قبل خبر حریق مد هشی
که در سپین زر کندز بوقوع پیوسته
بود نشر و در آن تذکر داده شده بود که
موضوع از طرف قوای امنیتی آنجا
تحت بررسی قرار داده شده تا علت
حریق کشف گردد.

یک منبع قوماندانی عمومی ژاندارم
و پولیس باساس اطلاع قوماندانی امنیه
کندز دیروز گفت که در نتیجه تحقیقات
و اقرار شرعی سه نفر ثابت گردید که
حریق یک عمل قصدی و به تحریک
غلام سرور ناشر سابق رئیس سپین
زر صورت گرفته است.

دوسه قضیه تکمیل شده و جهت
فصله قانونی به مراجع مربوط تفویض
میشود.

منبع گفت سید احمد و آدم خان کسانی
میباشند که به تحریک رحمت الله
مشهور به عبدالله ناظر خاص ناشر به
این کار گماشته شده بودند.

(ب)



ژوندون مجله خانوادها
ژوندون هر هفته با مطالب
نو و خواندنی راپورتاژها
و مضامین علمی و هنری
منتشر میشود.

با خواندن ژوندون هر
هفته بر دانش خود
بیفزائید .

اشتراک ژوندون درشش
ماه دومسال بنفع شما
است.

آیا دو کوریا به عضویت موسسه ملل متحد شامل خواهند شد؟

محمد بشیر رفیق



کرد که در منطقه غیرنظامی ناظران سازمان ملل مستقر گردید .
 جمهوری کوریای جنوبی روز نوزدهم جولائی بوسیله دکتور سینگمان ری بود آمد دولت ری در سال ۱۹۶۰ سر نگون گردید و حکومت غیر نظامی جاسزین آن شد که آن هم پس از یک سال با گون تای پارک چونگ هی برکنار گردید و بعداً تحولات زیادی در آن کشور بوجود آمد.
 جمهوری کوریای شمال روز نهم سپتمبر ۱۹۴۹ تاسیس شد جمهوری کوریای شمالی برعکس کوریای جنوبی که پیمان ها با ایالات متحده امریکا عقد کرده بود قرار داد های با اتحاد شوروی و جمهوری مردم چین عقد کرد و به تقویه بنیه اقتصادی و نظامی

وقتی کورت والد هایم سر منشی ملل متحد به ماموریت خویش در عوض اوتانت آغاز کرد طی خطابه بی ضمن تشریح اوضاع سیاسی آن روز جهان پیش بینی کرد تا سه کشور دو قسمت شده، یعنی ویتنام کوریا و آلمان تا دوره ده ساله ماموریت اوبه عضویت ملل متحد در خواهند آمد.

در شرایط آن روز می شد پیش بینی کرد که آلمان می تواند در مدت کوتاهی به موسسه ملل متحد وارد شود زیرا سیاست اوست پالیتیک ویلی برانت نتایج مشمری مانند عقده پیمان بن - مسکو وین - وارسا بیار آورده بود و انتظار میرفت که دو آلمان نیز پیمانی عقد کنند و همدگر را بر سر سمیت بشناسند چنانکه این کار عملی شد و هر دو آلمان درین دوره از اجلاس مجمع عمومی ملل متحد رسماً به عضویت سازمان ملل وارد شدند ولی ویتنام جنوبی و شمالی هنوز برای عضویت ملل متحد آماده نگردیده اند زیرا با اینکه با اساس پیمان یاریس جنگ در آن کشور باید پایان می یافت، نه تنها جنگهای محلی و کم دوام هنوز در ویتنام جنوبی ادامه دارد بلکه تاکنون مسائل زیادی بپسین دو ویتنام موجود است که مانع عضویت این دو کشور در سازمان ملل متحد میشود. و اما دو کوریا زودتر از ویتنام برای شمول در موسسه ملل متحد آماده شده اند.

وقتی در ماه جون امسال شورای امنیت موسسه ملل متحد شمول دو آلمان را در آن بعد از آن پارک رئیس جمهور کوریا جنوبی تغییرات عمده ای را در سیاست خود نسبت به کوریا شمالی اعلام داشت تا زمینه برای شمول هر دو کوریا در موسسه ملل متحد فراهم گردد. در اثر تغییر سیاست کوریا جنوبی تماس های زیادی بین دو کوریا برای بهبودی مناسبات بین آنها و حتی تشکیل یک کشور واحد بعمل آمد.

در اثر مذاکرات دامنه دار بین دو کوریا بالاخره بتاريخ ۴ جولائی مواقت نامه بین دو کوریا جنوبی و کوریای شمالی به امضاء رسید که بموجب آن هر دو کوریا مواقت کردند از حمله بر یکدیگر اجتناب ورزند و راهی را برای وحدت سراغ کنند .

این مواقت نامه بین دو کوریا که سالها در مقابل هم صف بسته و جنگ بزرگی بین آنها جریان داشت در حقیقت بجهت یک مواقت نامه خیلی با ارزش در سیاست آن روز جهان تلقی گردید و بجهت یکی از بزرگترین ترین حوادث قرن در حل مناسبات بین دو کشور شناخته شد.

کوریا قبل از جنگ جهانی دوم که هنوز به دو کشور منقسم نشده بود به تصرف جاپان درآمد پس از جنگ جهانی دوم استقلال خود را باز یافت و در طول سی و هشتمین مداراتحاد شوروی در شمال و ایالات متحده امریکا در جنوب ساحه تقوود خود را پهن کردند. جنگ شدیدی که بین دو کوریا از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ رخ داد و در آن بیش از یک میلیون مردم کوریا تلف شدند این کشور را بدو قسمت شمالی و جنوبی و یک منطقه بیطرف غیر نظامی تقسیم

چند سئوال در باره

خود پرداخت و در مدت کوتاهی در جمله کشورهای بزرگ صنعتی جنوب شرق آسیا کوریا تصد کرد از جمله بر بکدیگر خودداری کوریا جنوبی مانند آلمان غربی که بر

روز ملی جمهوری مردم چین

روز اول اکتوبر که مصادف با تاسیس و برقراری رژیم جدید در کشور دوست و همسایه جمهوری مردم چین است همه ساکنان از طرف مردم آن کشور بجهت یک خاطر فراموش ناشدنی تجلیل میگردند.
 طی بیست و سه سالی که از استقرار رژیم جدید در کشور دوست ماچین سپری شده مردم آن کشور شاهد ترقیات و پیشرفت های زیادی در همه شئون زندگی بوده اند. افغانستان و چین از سال ها روابط دوستانه داشته اند درین علق که بر پایه های پنج اصل زیست با همی قرار دارد همیشه استحکام یافته است امضاء معاهده دوستی و عدم تعرض بین افغانستان و چین در سال ۱۹۶۰ و امضاء معاهده سرحدی در سال ۱۹۶۳ که در آن حدود سرحدات هر دو کشور معین گردیده و فصل جدیدی در روابط دوستانه ما باز کرده و علق دوستانه ما را بیشتر استحکام بخشیده است .
 سببگیری جمهوری مردم چین در پروژه های عمرانی کشور مانند فابریکه نساجی بگرامی پروژه بهره برداری ماهی پرورهای پروژه آبیاری پروان، پروژه مرغداری و غیره همه نمودار اراده دوستانه و حسن همجواری بین دو کشور ما می باشد .
 روز ملی کشور دوست و همسایه ما جمهوری مردم چین در کابل تجلیل گردید بدین مناسبت روز نامه های کشور ما و رادیو افغانستان مطالبی به نشر سپردند ما در حالیکه این روز را به مردم چین تبریک میگویم امیدواریم علق دوستانه بین ما بیش از پیش استحکام یابد.



بنیادلی جون لای صدراعظم جمهوری مردم چین



بنیادلی مائوتسی تونگ رهبر حزبی جمهوری مردم چین

قبریزی شود شهر غزنی یکی از شهر های تاریخی و قدیمی کشور ماست ، من که علاقه فراوانی به دیدن این شهر داشتم چندی قبل به آنجا رفتم و از دیدنی های آن و آثار تاریخی آن بازدید کردم ، متأسفانه در غزنی سرکایر شده وجود ندارد . اگر کوچه ها و سرک های عمومی قبریزی شود بر آبرو مندی آن شهر - قشنگ تاریخی افزوده خواهد شد .
 با احترام گل احمد فقیری

مصارف بیجا متأسفانه هنوز هم در محافل عروسی چیز های دیده میشوند که بارها مورد انتقاد قرار گرفته بود . مثلاً ورود اطفال خرد سال به پیمانۀ زیاد و پیروی از رسم و رواجهای کایلا بیبوده و مصارف گهر شکن در محافل عروسی هنوز هم وجود دارد . اگر برای جلو گیری از مصارف بیجا و بزرگ ساختن محافل عروسی و شرفی خوری اقداماتی بعمل آید از یکطرف از ضیاع وقت زیاد به خاطر اینگونه محافل و بیدار خوابی ها جلوگیری میکند ، و از جانب دیگر جلو مصارف زیاد و بیبوده که عواقب ناگوار اقتصادی برای فامیل ها دارد ، گرفته خواهد شد .
 سیمین نذیری

جلو گیری از مصارف بیحد و حصر گوشت که برای حمایه نسل حیوانات اتخاذ شده یک اقدام مفید است و طوریکه همه میدانند در سالها نری که کشور ما مواجه به خشک سالی بود و علوه کمیاب شده بود تعداد کثیری از گاو و گوسفند مالداران تلف گردید و با بظاظر کمبود سایر مواد غذایی بخصوص مواد ذراعتی مورد استفاده قرار گرفت چون کمبود حیوانات مفید مثل گاو و گوسفند برای کشوری ما نشد الفنا نستان فاجعه آمیز است و زندگی مردم ما با محصولات حیوانی بستگی دارد بنابراین تجویز عاقلانه حکومت در این زمینه بغوشی استقبال گردید ، فعلاً خانواده های وجود دارد که با وجود استطاعت از مصرف زیاد و افراط در گوشت خود داری میکنند . امید است این تجویز عملاً از طرف همه مورد توجه قرار گرفته در فامیل های خود از افراط در گوشت خود دارای کنند .
 عبدالاحد عزیز زاده

این مشکل یک مشکل عمده مردم خیر خانه مینه بحساب میروند که تذکر آنرا جهت آگاهی مقامات مسؤل لازمی میدانم ، در خیر خانه مینه بوجود آمدن یک مندوی برای فروش مواد از ترقای لازمی است فعلاً مندوی وسط شهر در نقطه مزد حملی قرار دارد . وقتیکه از اطراف و نواحی شهر کابل مردم به آنجا مراجعه کرده مواد مورد ضرورت خود را می خریدن مجبور اند آنرا ذریعه تکسی بخانه خود نقل بدهند ، این مساله از یک طرف باعث ازدحام و بار آوردن مشکلات ترافیکی شده است و از جانب دیگر یک مقدار پول اضافی به کرایه تکسی میروند ، چه خوبست اگر مندوی فعلی را چند پارچه کرده آنها را به مندوی های کوچکی در خیر خانه مینه ، سید نور محمد شاه مینه و بعضی نواحی دیگر انتقال بدهند .
 عبدالکریم رفاذاد



اسلام و زندگی

از: غوثی خطیبی

روزه و روزهداری

حکم روز داشتن یاروزه گرفتن از روز کار حضرت آدم (ع) بلاانقطاع جاری و نافذ است اما در تعیین ایام و شکل احکام روزه ای قبل از اسلام تغییرات و اختلافاتی موجود بود و آیه کریمه: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلكم لعلکم تتقون» ثابت میسازد که روزه گرفتن صرف برای مسلمانان مقرر نشده بلکه بر پیشینیان اسلام نیز مقرر بوده است. یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید فرض گردید بر شما روزه، چنانچه فرض گشته بود بر گذشته گان شما تا آنکه متقی باشید.

روزه يك ركن مهم اسلام بوده و سرای يك فرد روزه دار مسلمان در مقابل تعالیات سرکشی سنگری است، که نیروی کنترل و اراده را در وجودش تقویت میکند. و با اساس آن در صورت داشتن صحت کامل و نداشتن عذر معقول و شرعی ماه مبارک رمضان را روزه دار باشد.

بوسیله روزه است که نفس به ترک لذات و خواهشات خوگرفته از سرکشی و خواهشات نفس گاسته اصلاح نفس سرکش و اجرای احکام شرع که بر نفس دشوار و گران آید سهل ساخته پرهیزگاری و تقوا بار می آورد. همه میدانند که پرهیزگاری و خویشترن داری همیشه کار آسانی نیست، گاهی میشود که انسان باید در نهایت سختی و مشقت آنرا بر خود هموار سازد.

پرورش نیروی اراده و کنترل نفس است که برای هر فرد مسلمان زمینه پرهیزگاری را مهیا میسازد.

مسلمان باید دارای اراده قوی باشد تا احکام و اوامر دین مبین اسلام را بدون تردید تعمیل و از مزایا و لذای آن بهره مند گردد.

اراده حدی است که میان انسان و سایر حیوانات فاصله می افکند و در دین مبین اسلام محور تمام امور و مملکت مسؤولیت های بشری شناخته شده است.

فلسفه اجتماعی روزه ثابت ساخته است که برای روزه دار درس فداکاری و از خود گذری، نوع دوستی، و باخبری از احوال محتاجان و بیچاره گان، قاتوانان و فقیران آموخته صبر و استقامت را تقویه مینماید.

حکمت های فراوان روزه گرفتن از لحاظ روحی، اخلاقی، جسمی و انسانی آنگونه زیاد است که روز بروز با پیشرفت علوم ظاهر و توسط دانشمندان علوم مختلفه ی روز به بایات رسیده است.

حضرت رسول اکرم (ص) میفرماید: «صوموا تصحوا» روزه بگیرید تا صحت مند شوید. اعجاز حدیث فوق امروز با بایات رسیده که مطالعه اهمیت روزه از نظر علم طب قابل توجه است. روزه از جهت علم طب امروزی اهمیت داشته و در حالات زیادی مفید واقع میگردد. در پاره ای علاج منحصر و در مواقع دیگر دیده میشود که بهترین راه علاج است خصوصاً در امراض مزمن چهار عارضه، هنگام زیاد شدن وزن، زیادی فشار خون، مرض قند، در موارد التهابات مزمن کلیه ها، امراض قلبی التهاب مزمن مفاصل و تعدیل قوای جنسی روزه گرفتن سبب وقایه و تدایوی شده است که از اینرو سالی یک ماه روزه گرفتن بهترین باشد انجام نهد تا امنیت فردی و اجتماعی گردد.

وسیله برای جلوگیری از همه این امراض میباشد. روزه برخلاف آنچه که ظاهرینان از قضاوت های عامیانه خود يك عبادت صوری و يك رژیم ساده و عادی نتیجه میگیرند. عبادتی است کاملانظم و اصولی که از جهات مختلف برای تامین سلامتی بشر مفید و ضروری است.

روزه داری با آن اصول و روش که در اسلام مطرح شده نه تنها از نظر تامین سلامتی جسمی حایز اهمیت است بلکه از نظر تامین سلامتی روحی نیز قابل توجه میباشد انسان روزه دار باید زبان، چشم، گوش، دست و غیره حواسش روزه داشته باشد، اعمالی را که منافی روزه است که از اینرو سالی یک ماه روزه گرفتن بهترین باشد انجام نهد تا امنیت فردی و اجتماعی گردد.

بعضی ص که به موازات سایر تعالیم عالییه اسلامی اجرا شود یعنی کاملی تامین گردد. حضرت خاتم النبیین هدایت فرموده اند: «من لم یدع قول الزور و العمل به فلیس الله حایجاً فی ان یدع طعامه و شرابه» یعنی کسیکه سخن بدو عمل بدو ترک نمیکند خداوند به آن حاجت ندارد که خوردن و نوشیدن را ترک بگوید.

حتی الوسع مسلمان روزه دار بگوید تا روزه اش با اراده قوی و کنترل نفس با جنبه های واقعیت توأم بوده از تمام روش های نامطلوب اجتناب نماید تا این عمل و عبادتش سبب نجات و پرهیزگاری جسمی و روحی دارین گردیده مورد قبول خداوند بی نیاز گردد.

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت بلال (رض)

نویسنده قاری عینی

نام این شخصیت بزرگ اسلامی بلال بن رباح بوده اصلاً حبشی میباشد. در قبیله بنی جمح که از فروع قریش است نشأت نموده لسان عربی را با آنکه از حسن صوت بهره وافی داشت تکلم میکرد از عزت نفس و رجحان بهره مند بود.

اشرف قریش چون اخلاق نیکو و شجاعت فطری و پر ادبند از شخصیت آن آگاه شدند او را در مجالس خود راه دادند و از آن کسانی که از چگونگی بلال به نیکی درک کرده و از مافی الضمیرش اطلاع حاصل کردند یکی حضرت محمد (ص) و دیگری ابوبکر صدیق بودند.

قبیله بنی جمح چون از رجاحت عقل و عزت نفس بلال اطلاع حاصل کردند از کار های شاقه غلامی و بر اسبکدوش ساخته به نیکوترین اعمال قریش که عبادت از تجارت پسوی شام و یمن بود گماشتند. زمانیکه حضرت محمد (ص) بنا بر مژدتی از سفر شام بازگشت یگانگه رفیق بازگشتش بلال (رض) بود و نیکو حضرت محمد (ص) مردم را بدعت عبادت خدا می راجد و نمونوی میکرد بلال (رض) از زمره نخستین مردانی بود که به اسرع وقت حاضر گردیده قرآن کریم را بنقش شنید و به تور ایسان مشرف گردید.

از پیغمبر اسلام در زمینه آغاز نبوت پرسیده شد که به این دین چه کسی زودتر پیروی کرد؟ فرمودند: دومی و یکی آزاد و دیگر غلام مرا از آزاد حضرت ابوبکر صدیق (رض) بوده هدف از غلام بلال (رض) میباشد. حضرت بلال (رض) خدا را در نهان عبادت نموده جهت روشنائی قلب و استماع قرآن کریم گاه گاهی با پیغمبر خدای پیوسته، این دوازده به زودی انشاء گردیده قبیله بنی جمح و پادارش دامیه بن خلف بروی شوریدند و از او پرسیدند: آیا این حقیقت دارد که تو مسخر محمد را پیروی نمودی منکر لات و عزی شده ای؟

بلال (رض) در جواب گفت: منکر نشدم بلکه مرا خداوند برای راست هدایت نموده است. امیه گفت: اگر خدایان ما را عبادت نکنی چنانکه خون گوسفندان را می ریزانم خونت را خواهم ریخت.

بلال (رض) گفت من از مرگ هر اسیرانم چه مرگ انجام زندگی است و این مسرگ نسبت بزندگی گرامی، زلت، گلر و لساد براتب شرارتندانه تر است. ازین جواب آتشی خشم امیه مشتعل شده بگردش ریسمانی تابست و اطفال حاضر را امر کرد تا او را دور دور آگه بدن و نسج

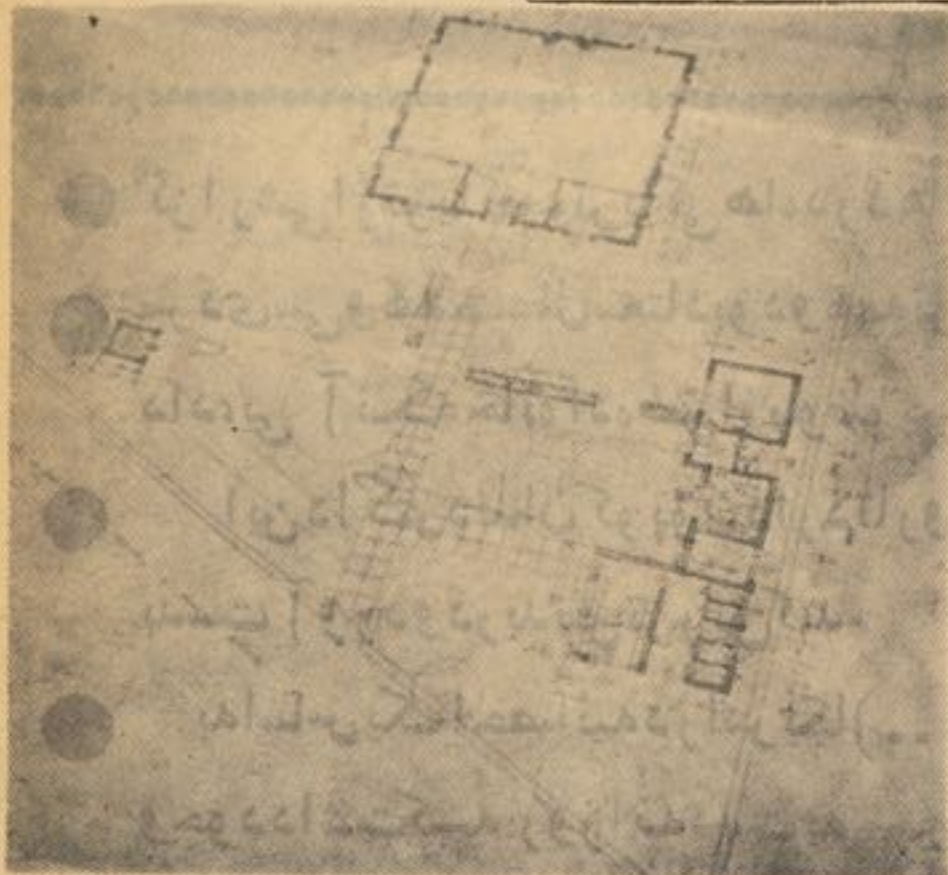
چرخ دهند، زمانیکه اطفال این کار را می کردند از حنجره يك بلال (رض) صدای احد، احد می برآمد و از عقیده راسخش باز نکشت. سپس امیه از نرمی کار گرفته او را بصیحت میکرد و به عبادت لات و عزی دعوت می نمود ولی قلب بلال که مملو از حالات ایمان بود به وفاداری و تمسک به دین محمدی بیشتر ابراز عقیده میکرد تا اینکه امیه او را برهنه ساخته ذلانه آهنی را بپایش انداخت، بالای ریک سوزان زیر آفتاب داغ با ذلانه آهنی عذابش میکرد و پوست بلال را داغ می نمود. و میگفت ای بلال! از دینت بازگرد، لات و عزی را عبادت کن تا ازین عذاب و مهانی یابی ولی بلال با وجود این همه مصایب و عذاب به وحدانیت خدا اقرار نموده میگفت: احد احد انما هو الله احد.

پیغمبر اسلام (ص) چون این حالت را دید که عذاب بلال روز بروز کسب شدت مینماید و کفار بیشتر به تمسخرش می پردازند به ابوبکر «رض» گفت: اگر نزد ما سرمایه ای می بود بلال را می خریدیم. ابوبکر (رض) رفت و او را خرید سپس از افضش ساخت بدینوسیله بلال (رض) مرد آزاد مسلمان و راسخ العقیده وارد اجتماع مسلمانان شد. بلال (رض) با پیغمبر اسلام در تمامی معارفه اشتراک نموده در غزوه بدر احد خندق و تبوک شجاعت خود را ابراز داشته است قبل از انجام غزوه بدر بی امیه بن خلف را گرفته با پیغمبر تیزش او را از پادار آورد و در آن حال برایش گفت ای امیه چه چیز ترا بدین وضع شعبلی دچار ساخت؟

بچه همیشه ده

مسجدی در جوار مزار مجنون شاه «رح»

اعمار میگردد



نقشه مسجد مجنون شاه (رح)

خرابی میرفت چنین تجویز گرفته شد تا تعمیر مقبره مذکور نیز تجدید شود.

مصارف اعمار مسجد و مقبره سید مجنون شاه (رح) از بودجه دولت تمویل میگردد.

دکتر محمد اسما عیل کریم رئیس تعمیرات وزارت فواید عامه به خبر نگار مجله ژوندون گفت:

نقشه های مهندسی و انجیری مسجد توسط متخصصین این

وزارت ترتیب شده کار ساختمان آن ممکن است هشت ماه در بر بگیرد.

مجنون شاه (رح) کیست ؟

راجع به شرح حال سید مجنون شاه (رح) مطالی در کتاب (یادی از رفتگان) تا لیب مولا ناخسته یافتیم که اینک آنرا بصورت مختصر به نشر می سپاریم:

سید فخر الدین مجنون، مشهور به مجنون شاه (رح) ولد حاجی سید هاشم شاه (رح) در ۱۲۴۲ قمری در ده افغانان کابل متولد شد. پدرش مرید شاه نیاز (رح) بود

اولین بنایی که بعد از اعلام جمهوریت تهادب گذاری شد.

سید مجنون شاه (رح) صوفی و عارف بزرگ یک دیوان اشعار و چند اثر منشور دارد.

عبادت خداوند است.) انجنیر غوث الدین وزیر فواید عامه ضمن بیانیه خود از شرکت دکتر شوق در مراسم تهادب گذاری مسجد که به اراده رئیس دولت اعمار میشود اظهار تشکر نمود.

مسجد مکان مقدس برای مسلمانان است آنرا خانه خدا می گویند، جائیست که مسلمانان - فارغ از هر گونه ریا و دور از اندیشه های مادی میتوانند با خدای خود به راز و نیاز پرداخته فریضه بزرگ دینی یعنی نماز را که نتیجه آن نزدیکی بخدا، پاکی و نظافت و طرد آلودگی های وجدان است در آنجا اداسازند. باشندگان گلبا ننگ محمدی از مساجد در شهر کابل و ولایات کشور مردم متدین مساجد می شناسند و سر نیاز بدرگاه بی نیاز خالق کائنات بزمین سائیده در پایان برای خیر ملت افغانستان و مسلمانان سراسر جهان و ایجاد اخوت و صمیمیت میان نوع بشر دعا میکنند.

مسجد مجنون شاه (رح) در داخل محوطه صدارت عظمی اعمار شده روی آن بطرف سر کی است

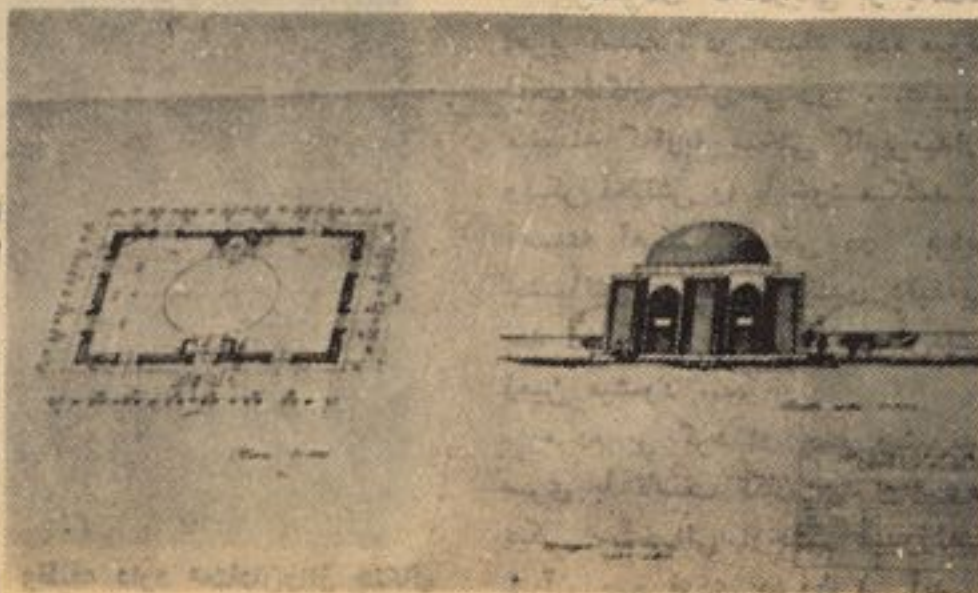
مردم افغانستان به عقاید دینی و اسلامی خود سخت پابند بوده به ارشادات قرآن و تمام اصول و فروع دین مقدس اسلام احترام میگذارند.

چند سال قبل رهبر متدین ما بناغلی محمد داود که در آن وقت عهده صدارت رداشتند، سنگ تهادب مسجد بزرگ پل خشتی را گذاشتند، بعد از تاسیس رژیم جمهوریت به اراده این رهبر خبیر و خردمند و متدین سنگ تهادب مسجد دیگری گذاشته شد و این مسجد در حقیقت اولین بنایی است که بعد از استقرار رژیم مترقی جمهوریت در کشور ما اعمار می گردد و بیاری خداوند کار عمران کشور با جدیت و فعالیت آغاز خواهد گشت تا کشور ما آباد و مردم ما راحت و آسوده زندگی کنند و چرخ اقتصادی مملکت سر یعتر به دوران پیفتد.

حقیقتا هما نظوریکه بنا غلی دکتر حسن شوق معاون صدارت عظمی گفت، این مساله یک امر تصادفی نیست، بلکه اراده رهبر متدین ما بوده است که کار اعمار پروژه های ساختمانی از اعمار مسجد آغاز میشود.

داکتر شوق ضمن گذاشتن سنگ تهادب ضمن بیانیه اعمار این مسجد را یک آرزوی همگانی مردم متدین و اراده نیک رهبر نظام جوان کشور و نمود کرد.

پوهاند نوین وزیر اطلاعات و کلتور در بیانیه خود ضمن اظهار خوشی از اعمار این مسجد که آنرا جای آموزش درس توحید و وحدت کمک قربانی، برادری، صداقت و وطن دوستی خواند اضافه نمود که: (خدمت صادقانه به مردم



شکل افتاده و ایستاده مسجد چنین طرح شده است.

دنیای خیالی

از گل احمد (زهاب) نوری



مردی که روز ده امپول مورفین مصرف اوست

پارچه کوچکی تریاک در دستش دیده میشود ... آن را به لبهای پیر مرد نزدیک می کند ..
چشمان پیر مرد باز میشود ... چند بار زبانش را به لبهایش میمالد و بعد از جای برمیخیزد به اطرفیانش خیره میشود

این واقعه سال گذشته اتفاق افتاده است و بسیاری از دکانداران قسمت اخیر جاده میوند آن را بیاد دارند .

چندی قبل مردی برای ترک اعتیاد بستری گردید که بیش از نیمی عمرش را با تریاک سپری کرده بود ...

این مرد از فامیل سرشناسی، سی و هشت سال قبل به تریاک معتاد شد و تا امروز همه ثروت و دارائیش را در این راه از دست داد جالبتر از همه این است که سالها اعضای خانواده اش میدیدند که او را غر میشود ، پول و هستی اش را از دست میدهد، اما نمی دانستند و بهتر بگویم با همه کنجکاوی شان موفق نشده بودند دریابند که او معتاد به تریاک است ...

- گزارشی از تریاک ، تریاکی ها ، دردها ، رنج ، و احساس های شان
- مردی سی و هشت سال معتاد بود و همه ثروتش را درین راه از دست داد ، بی آنکه خانواده اش از موضوع چیزی بفهمند .
- این داگردندان کوپون دار دتارو زانده ده آمپول مورفین بدست آورد و در بدنش تزریق کند .
- به اساس یک احصائیه در امریکا (۲۳۰۰۰) معتاد در نیویارک وجود داشت که روزانه دست به سرقت اموال معادل (۲۰۰۰۰) دالر می زدند .



پیرمردیکه هفتاد و هشتمین سال عمرش را می گذراند تحت تدابری است آغشته اند ... لحظه یا لحظاتی با دنیای خیالی کاذبی خود شان را فراموش می کنند . اما ساعت های دیگر عمر شان را به سختی و بدبختی می گذرانند .

پیر مردی که در یکی از بانکها امربر است ، در امتداد جاده میوند لنک لنگان پیش می رود ... عابرین میبینند که او به سختی گام برمیدارد و بیکر نحیفش را با خود میکشد .. آهسته آهسته تاریکی در برابر چشمانش سایه می افکند و دقیقه ای بعد در کنار پیاده رو بیپوش نقش زمین میشود

مردم بر گرد او جمع میشوند ، سری با تأسف تکان میدهند و به بیکر استخوانی او چشم میدوزند .. از آن جمع مردی بیرون می آید ...

دچار تشنج رنج آوری است دست هایش میلرزد ، چهره بزمرده اش را اضطرابی پوشیده است ... دردی جانکاه سراسر بدنش را در هم می فشارد ، تشنج ، بی حالی درد و در آخر سستی وضعف یکی بی دیگری به سراغ او می آید ... به گوشه ای می افتد و اگر تا ساعتی بعد ، تریاک برایش نرسد دردی سخت و شکنجه آوری در انتظارش است .

معتادین همیشه با درد و رنج

مرد بیک پهلوی افتاده و آهسته آهسته دود تریاک را از سوراخ نری باریکی به سینه می فرستد ... کم کم احساس سبکی میکند .. اطراف و اطرفیانش را از یاد می برد و گذشته و آینده برای او بی مفهوم میشود دیگر بدنش دردی را احساس نمیکند و دیگر غمی بر او فشار نمی آورد و بعد فرحتی عجیب و خلسه بی رویایی باو دست میدهد .
و این حالت یک معتاد تریاک است روز دیگر همین مرد و در همین لحظه



دکتوری که در وسط نشسته است وظیفه دارد معتادان را از چنگال اعتیاد نجات بدهد

معتاد کسی است که جسمها و روحا بیکدوا عادت میکند و در برابر هماندوا اراده و قدرتش را از دست میدهد

معتادان تریاک

طوری عادت میگیرد که اگر روزی تریاک به آن ها نرسد ، فعالیت نور مال خود را از دست میدهند... شخص احساس بیقراری و وحشت میکند ، درد ، اضطراب ، دل بدی

واستفراغ ، تشنج اعضا و بیحالی برایش دست میدهد و اگر مدت

معینی تریاک برایش نرسد ، امکان مردن و ضایع شدنش نیز موجود است .

یکی از معتادین تریاک میگوید: بقیه در صفحه ۶۶

بعضی برای فرار از زیر بار مسئولیت های اجتماعی و فردی ، مقدار کمی تریاک میخورند و یا دود می کنند در حالیکه غافل از آن اند که بنای زندگی شان را خراب می کنند ... با خوردن مقدار کمی تریاک یک نوع احساس سبکباری ، فراموشی

ورخوت برای شان دست میدهد ، که البته کاذب و صرف برای مدت کوتاهی است ...

رفته رفته به اثر تکرار به آن معتاد میشوند و اعضای بدن آنها



معتاد بیک پهلو افتاده از میان نی دود تلخ تریاک را وارد شش هایش میسازد .



مرد معتاد دیگر بس کرده است شاید بدنیای خودش رسیده است

را می نور شد و لحظه بعد حالت خوشی و فرحت عجیبی برایش دست میدهد .. در این گیلاس تریاک مخلوط بوده و جوان به آن معتاد میشود ، اما حالا که در غروب

زندگی رسیده است به سراغ دکتران رفته تا تداوی اش کنند

دکتر محمد صادق برنا آصفی متخصص امراض روحی که بیش از شصت نفر معتاد تریاک را تحت تداوی گرفته میگوید .
عده یی برای تسکین درد های شان ، گروهی برای فراموشی غمها و رنج های شان ، جمعی به انس همنشینی با دوستان معتاد شان ،

معتاد عبارت از کسی است که جسمها و روحا بیکدوا تعلق گرفته و تسلیم میشود . معتاد در برابر هماندوا ، اراده و قدرتش را از دست میدهد ...
اعتیاد تریاک چگونه بوجود می آید ؟

مادری که دو فرزند

● دو طفل در بستر سرد در حالی جان دادند که از گرسنگی توان حرکت نداشتند. اما یخچال منزل پر از گوشت، مسکه پنیر و شیر بود

در شهر «دارم سنتات» یک خانم ۲۰ ساله به اتهام قتل محاکمه میشود او متهم است که دو طفل خود را گرسنه رها کرده و در نتیجه هر دو طفل به اثر بی اعتنایی او تلف شده است.

مدعی العموم از قتل حرف میزند از قتل دو طفل. تماشایان در سالون ۲۱۴ محکمه ایالتی دارم سنتات به چوکی اتهام می نگرند. در آنجا خانم جوانی قرار گرفته و این خانم نزد تماشاچیها قاتل تلقی میشود

در وقفه بین محاکمه، متهم در دهلیز محکمه می بر آید یک طفل مقابلش دویده می خندد.

آندو عمدگر را در آغوش کشیده می بوسند. زن جوان ریتا بو تتر نام دارد که ۲۰ سال از عمرش میگذرد دختری را که در آغوش میکشد دختر خودش دانیلا میباشد که عنقریب ۴ ساله میشود. ریتا بو تتر غیر از این دختر دو طفل دیگر هم داشت، بنامهای زاشا اووه و الکساندرا. هر دو طفل در اکتوبر سال گذشته در این هایم واقع دارم سنتات در یک اتاق سرد پیدا شدند آندو در بستر

شان از گرسنگی جان داده و از اثر برودت یخ بسته بودند. طفلک دو ساله صرف ۱۴ پاو و خوا هرک ۶ ماهه اش ۷ پاو وزن داشت.

مادر این دو طفل با موهای بلوطی که تاسر شان هایش افتاده و اکنون در برابر محکمه اطفال قرار گرفته است متهم به کشتن اطفال خود ش میباشد. درائنی که زاشا اووه و الکساندرا در این هایم معدوم شدند، مادرشان بایک خواهر خوانده اش در دارم سنتات سرگرم خوشگذرانی بود. خواهر خوانده اش بیاد می آورد که ریتا همان روز مرتب میگفت که بخاطر کو دکانش سخت نارام است اما با اینهم آنها در دارم سنتات باقی ماندند.

در پهلوی ریتا خواهر خوانده اش در جریان محاکمه مورد باز پرس قرار گرفت لونی بایر ۱۸ ساله در آن وقت نزد بو تتر زندگی میکرد و وعده نموده بود که در مدت غیبت مادر به حال کو دکان توجه کند. اما او هم در حصه اطفال ا همال کرده آنها را بلا تکلیف گذاشته بود ریتا بو تتر علیه او هیچ اعتراضی نکرده اظهار داشت: من باید جزا ببینم. آنچه من مرتکب شد.

هرگز نمی توانم تلافی کنم.

وقتی ریتا بو تتر جوانترین فرزند خانواده بو تتر از مکتب اخراج گردید پدرش گفت: برای دخترها ضرور نیست کسب و پیشه بیاموزند. دخترش در یک مغازه بیکه بحیث شاگرد شامس کار کرد و در آنجا با روکر رولف طرح دوستی ریخته از او حامله شد. هر دو با هم ازدواج کردند رولف بو تتر از کار دست کشیده به دزدی پرداخت. دانیلا تولد شد. پیش از آنکه رولف در اپریل ۱۹۷۰ محکوم به ده ماه زندان گردد ریتا دوباره بار دار شد ریتا حدسی میزد رولف در رین تلاش خود هدفی



جسد زاشا اووه که صرف ۱۴ پاو وزن داشت در تابوت گذاشته میشود

آنچه را در تکب شده ام هرگز نمی توانم تلافی کنم

زندگی را گشت



دانیل که عنقریب چهار ساله میشود، هنگام مرگ خواهر روبرو ادرش نزد مادر کلان خود بود

رولف خود را زیر بستر از نظر آنها پنهان میساخت - در تابستان ۱۹۷۱ بوتنر خانواده خود را برای مدت سه ماه در یک محل کمپینک در نا حبه راین برد او خر گوش شکار کرده سبزی ها را می دزدید و خیمه های دگران را باز کرده پنهان می نمود می فروخت و ازین مدرک پول به دست می آورد . خانمش به این عمل او اعتراض میکرد و این باعث میشد که از دست رولف کتک بخورد . ریتا بوتنر به تدریج از شوهرش نفرت پیدا کرد اما همیشه میگفت: « باوصف اینهم او یگانه کسی بود که من توانستم همراهش حرف بزنم .

در موقع کمپینک ریتا دو باره حامله شد و ریتا درینباره توضیح داد : علت آبستنی او این بود که خوردن قرص های ضد حاملگی را نمی توانست تحمل کند و هنگام سایر امکانات ضد بار داری را هم نمی توانست بکار برد . در ماه مارس ۱۹۷۲ طفل سو مش زایدنیا آورد این طفل همان دخترش الکسا ندر بود . در ماه اپریل شوهرش دوباره توقیف شد و محکوم به هفت سال حبس گردیده ریتا تنها ماند .

پیش از آنکه رولف بوتنر به حبس رود سنگ کوچکی را با خود بمنزل برده به زنجیر کشید . سنگ مریض شده مرد : صاحب خانه جسد سنگ را در یک خرج خانه منزل پنهان ساخت . وقتی تعفن از جسد پوسیده بلند شد ، همسایه ها پولیس را با خبر ساختند . - وقتی نماینده موسسه خدمات اجتماعی به خانه ریتا مراجعه کرد ، دروازه را قفل دید . همچنان و یلی رشل بر ستار کلینیک راین هایب در بازدید اول دروازه منزل را قفل یافت . صدای گریه طفل را از داخل شنید . رشل دروازه را شکست .

جزاین نداشت که من بیشتر به او مربوط بمانم . زانما اووه هم بدنیا آمد . رولف بوتنر وعده کرده که پس از آزادی از زندان در شهر بندری کار کند و از راه مشروع اموار معاش نماید . اما وقتی آزاد شد مجددا دست به دزدی زد و از سرقت خود خجالت کشید . وقتی والدین همسرش برای دیدن او می آمدند



ریتا بوتنر مادر ۲۰ ساله که در ۱۹۷۱ به قتل دو طفلش میا شد شماره ۲۸



لونی باید خواهر خوانده ریتا بوتنر که قبول کرده بود هنگام غیب مادر از دو طفل مراقبت کند

دشمشتری ستوری رانسپرل کیزی - لومړنی توغو ندي دغه ستوری ته د مسافرت په حال کې نې دی

دشمشتری له دشمشکې څخه ۷۵۰ ملیون
کیلو متره فاصله لری

لسم پایونیر د ۲۱ میاشتني سفر نه وروسته
دشمشتری سیمې ته رسیږی.

پوهانو په دشمشتری کېنې د هیدروجن هلیوم
اکسیجن، امونیاک او میتان د گامازونو
د موجودیت اټکل کوی

دراکت نوي پاستنی مرحله لسم
پایونیر په داسی سرعت سره فضانه
وتوغاوو چه مثال یی تر اوسه د
بشر په لاس نه دی تولید شوی .
نوموړی توغوندي په یوه ساعت
کېنې څه نا څه د ۵۰۰۰۰ کیلو مترو
په گړندیتوب چه د دشمشتری خواته
د تگ دپاره لازمه ده ، په یوولس
ساعته کېنې د سپوږمې له مدار
څخه تیر شی .

حال دا چه د اپولو په وسیله دري
ورځی تیریدلی ترخوفضا نور دانو
ځانو نه سپوږمې ته رساوو . په
لومړی هغه کېنې لسم پایونیر د
ورځی د ۷۵۰۰۰۰ کیلو مترو په
گړندیتوب د فضا خواته وړاندی ته.
دغه اوږد او پیچلی ماموریت ښایي
د ځینو نا معلومو خطرونو او پېښو
سره مخامخ شی .

د تیر کال د دویمې په لومړیو
وختو کېنې د پایونیر توغو ندي دوږو
ستورو په کمر بند کېنې د موجودو
کیمیايي خطرونو څخه تیر شی . دغه
کمر بند چه له آسمانی تیرولو د
شهاب ثاقب له وړو وړو ډبرو څخه ډک
دی او د مریخ او دشمشتری د مدار
تیرنځ د لمر شاوخوا ته کېنل
شوی دی .

۲۶۰ ملیون کیلومتره پنډ والی
لری . په دغه کمر بند کېنې ښایي
۵۰۰۰۰ پنډ شهابونه یا آسمانی
ډبرې د ۷۰۰ نه تر ۲ کیلو متره
پنډوالی سره او درېږو سل گو نه
زړه ټوټی موجودی وی .

آیا امکان لری چه له دغو
شهابونو څخه یوه یی لسم پایونیر
له خپلی کېنې څخه لیری کړی ؟
احتمال شته مگر ناسا ادعا کوی
چه د شهاب ثاقب د کومې وړی
ټوټی سره دلسم پایونیر ټکر چه
وکولای شی هغه نیمگړی یا څه نا څه
له کاره وباسی ډیر لږدی . د پایونیر
طرح کوونکی د دغو ټولو پېښو
پیشینی کړی او توغوندي یی په
اطمینانی وسایلو مجهز کړی دی .
پوهانو په دی عقیده دی چه د
شهاب دغه ټوټی د هغو گازونو له

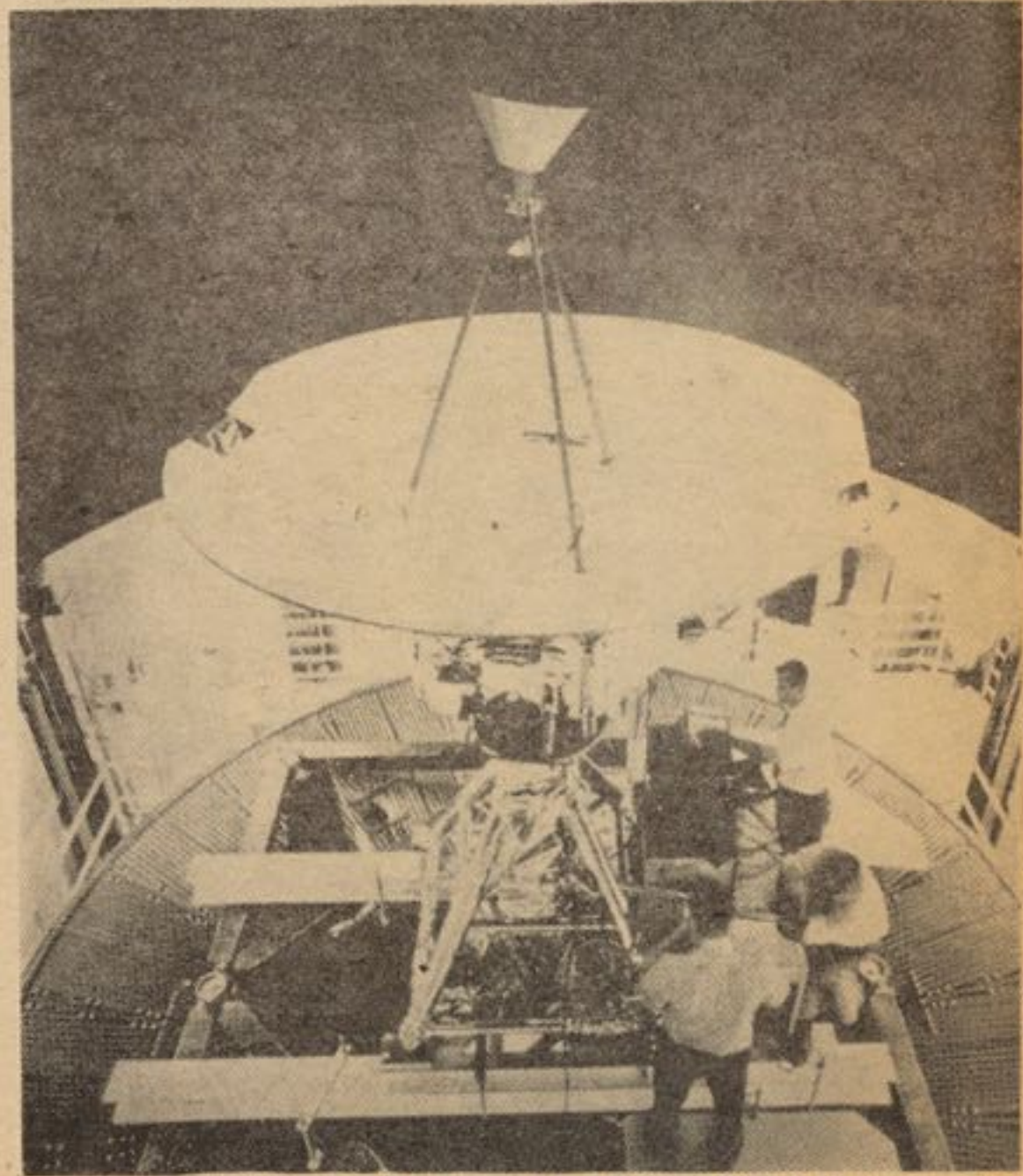
دایښیدو نکو گازونو یوه مر موزه
ټوټه ده چه په یوه پنډ او ریڅ کېنې
پیچل شوی دی . دشمشتری له ډیرو
زرو سماوی اجرا مو څخه دی .
له ځمکې څخه لیدل کېږی .
مرکزی برخه یی نا رنجی ژیر ،
غتم رنگ ، شنه او خاکستری رنگه
معلومیږی او یوه بیضوی شکلسه
ټوټه په سره رنگ د ۴۵۰۰۰ کیلو
مترو په ۱۲۰۰۰ کیلو مترو اندازه
د هغی په نیمه جنوبی کره کېنې
ځوړنده ده .

دشمشتری چه په شمسی منظومه
کېنې ډیر غټ ستوری دی ، د ځمکې
په نسبت زر چنده لوی او اجرام یی
د شمسی منظومې د نورو ټولو
ستورو په نسبت دوه چنده دی .
اوس اوس د (لسم پایونیر) په
نامه یو فضایی توغوندي چه انسان
پکېنې نشته او په علمی آلاتو مجهز
دی د دغه ستوری خوا ته وړاندی
ځی .

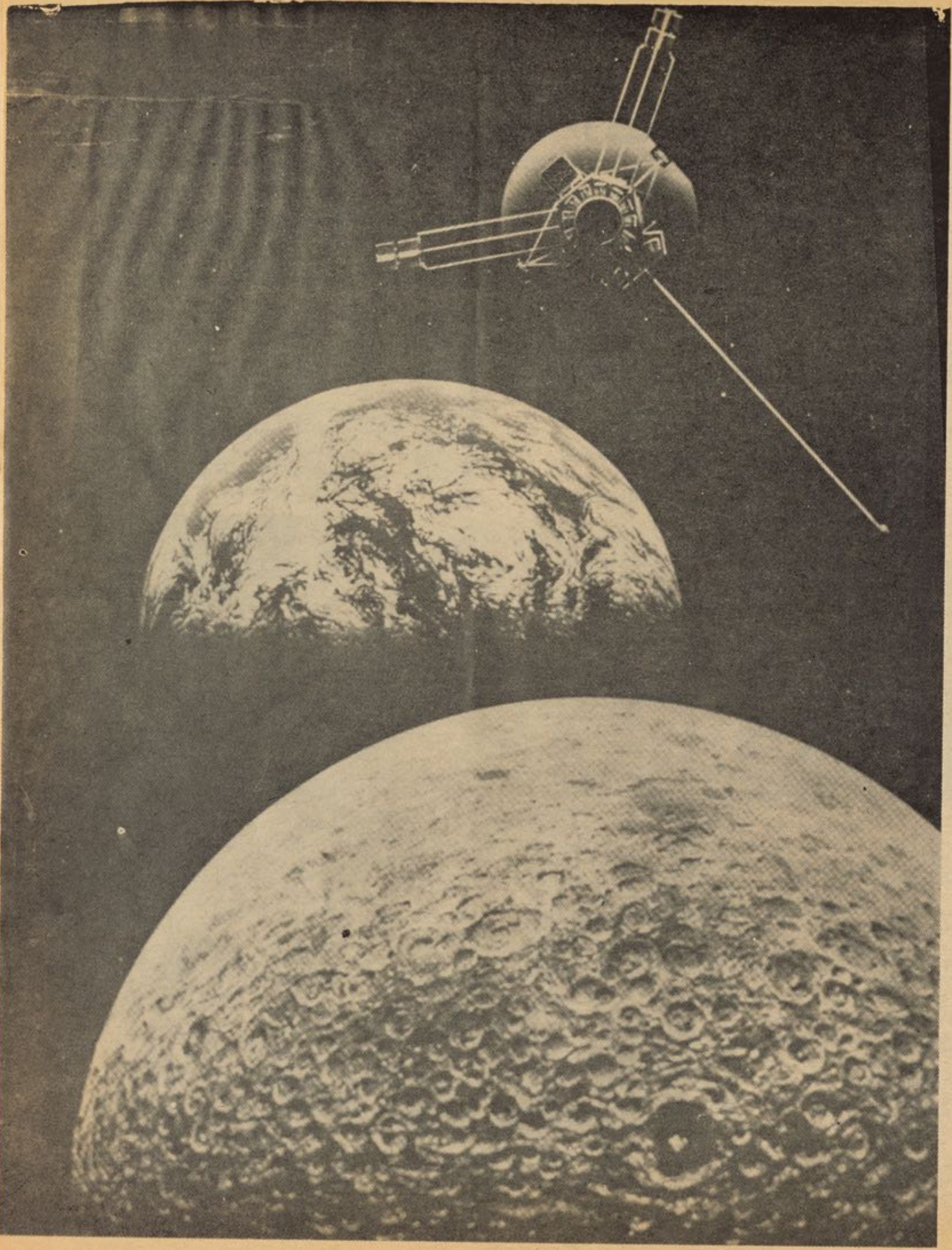
د ۱۹۷۳ کال له پای ته رسیدو
څخه پنځو که هر څه د پلان سره سم
وی د پایونیر ما موریت به له ۱۲۰۰۰۰
کیلو متري واټن څخه د دشمشتری پر
شاوخوا په چور لیدو سره چه
څلور ورځی نیسي ، پای ته ورسېږی .
د امریکې د فضایی علو مو اداره
(ناسا) هیله لری چه دغه ماموریت
په بری سر ته ورسېږی او د دغه
ستوری دشمسی منظومې د خارجی
فضا اړکېشانونو په باره کېنې اطلاعات
او نوی علمی معلومات لاس ته
راشی .

دغه یو میاشتنی اوږد سفر د تیر
کال د مارچ په میاشت کېنې د
ساترن د راکټ په توغولو سره
چه دوهمه مرحله یی له دوو ماشینو
څخه ډبرات او ویتنی د مایع
هیدروجن دسون له موادو څخه
مرسته اخیستله ، شروع شوه .
د دشمشتری د ماموریت د سرته
رسولو د پاره د اطلس د دوو پوریز
راکټ سره د جامد سون موادو یوه
بله مرحله هم زیاته شوه .

د دشمشتری ستوری د ځمکې په
۷۵۰ ملیون کیلو متري واټن کېنې
د فضا په پراخه لمن کېنې د لمر
پر شاوخوا خپلو څرخیدو ته دوام
ورکوی . کال لیله د لومړی ځل د پاره
د دشمشتری د زوړو رنگونو سره



کالیفورنیا په فضا یی ازموینځی کېنې دیو ولسم پایونیر توغوندي
ازمویل کېږی .



لسم پایو نیر په یوه ساعت کښی په ۷۵۰۰۰ کیلو- متره گرند یتوب سره دمشتري خوا ته درومی

مليون کاله هغه سره راغونډ کړو
یوازی دثانیی دزرمی برخی مودی
دپاره یو ۷۵ واتی وړوکی خراغ
روښانو لاندی شی . ددغه ډول
فضایی ماموریتونو د سرته رسولو
دپاره به د ناسا فضایی شبکه چه په
ډیره پرمختللی مخابراتی تکنولوژی
مجهز ده او په کالیفورنیا، اسپانیا
آسترالیا او د افریقای په جنوب
کښی اډی لری ، خپل وروستی
قدرت په کارو اچوی .

د لمر انرژی مشتری ته نژدی
دومره کمزوری ده چه دپایو نیر
لمریزی بتری گانی نشی چار جولی
او به عوض کښی نوموړی توغوندی
ټوله ۱۴۰ واته برقی قوه له خپل
مرکزی جنرال توروانو څخه اخلی .
په لسم پایو نیر کښی ۳۰ کیلو
گرامه د علمی وسایلو دستگاوی
شته چه د هغوبه وسیله به د عکس
اخستلو په گډون ۱۳ آزموینی
سرتنه ورسوی . عکاسی ته ورته
یوه دستگاه له مشتری څخه ۱۰
ډوله عکسونه او دنر یو فیتو
په منځ داسی علایم لیری چه پوهان
د کمپیوتر په وسیله هغه د عکس
په شکل منځ ته راوړی . دغه ډول
عکسونه د هغو عکسونو په نسبت
لس ځله روښانه دی چه له ځمکی
څخه اخیستل شویدی .

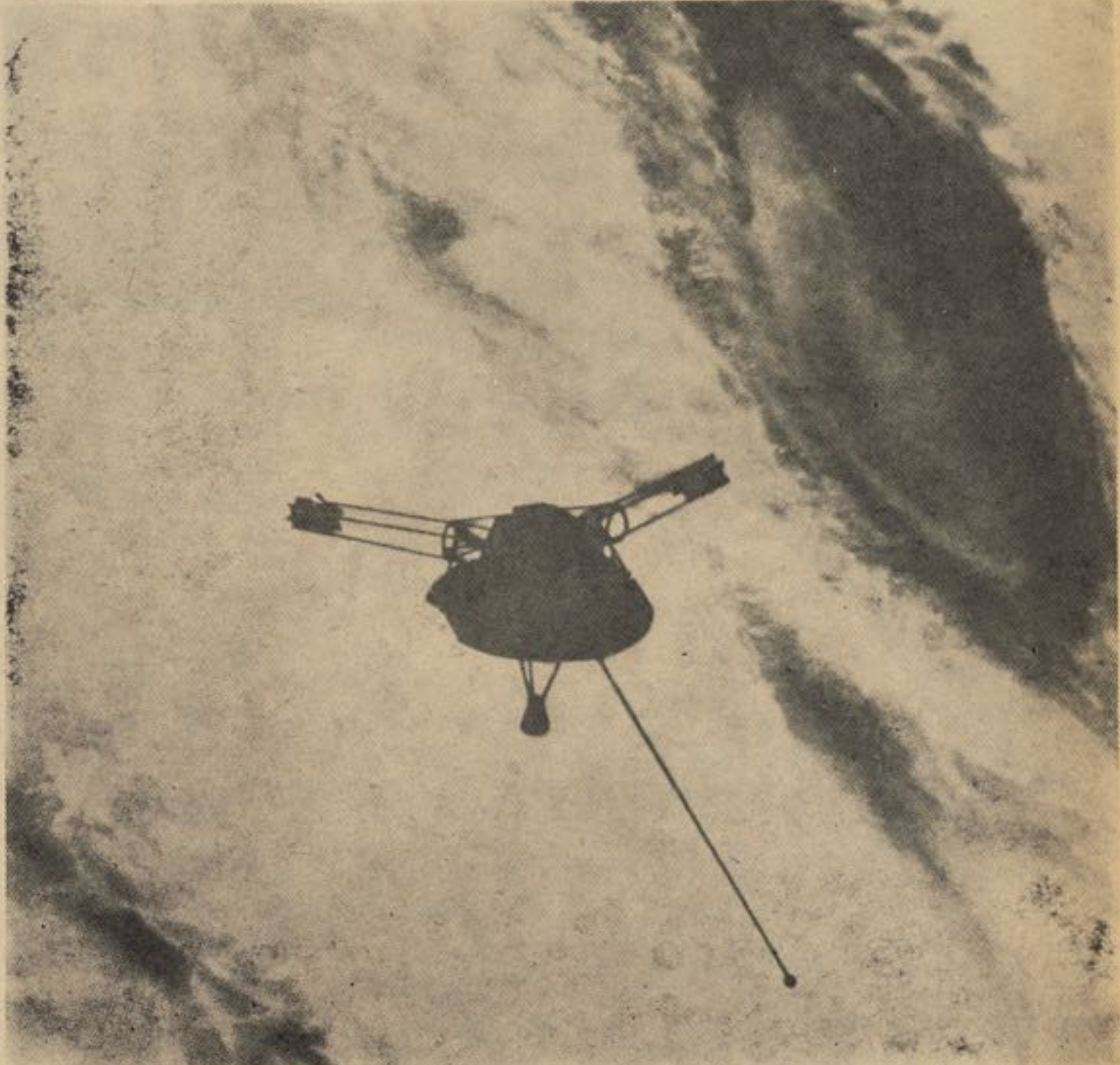
مهم ټکی دا دی چه نوموړی
عکسونه به له داسی مختلفو گوتونو
څخه واخیستل شی چه له ځمکی
څخه غیر ممکن دی .

پوهاند له کلونو څخه پرتو او ازموینو
څخه وروسته لاتر اوسه د مشتری
په باره کښی زیات نه پوهیږی خو
هیله لری چه د پایو نیر د ماموریت
له لاری زیات اطلاعات پیدا کړی .
مشتری داوریڅو په یوه ټو ټه
کښی پیچل شویده ، سره د دی چه
د اوریڅو د پاسه د تودوخی اندازه
تر صفر لاندی څه د پاسه د سانتیگراد
۹۳ درجه ده احتمال لری چه تر
وریڅو لاندی داتمو سفیر په زور
کښی تودوخی د کوټی د تودوخی
په سطح کښی وی .

کښی ۹۰۰ میلیون کیلو متره
لاړ وهلی وی .
په دغه صورت کښی د هغه
فاصله له ځمکی څخه دو مره ده چه
۴۵ دقیقې وخت نیسی چه له ځمکی
څخه راډیو یی مخابره واخلی . د
مریخ کښی ته د راډیو یی پیغام د
رسیدو د پاره په ۸ دقیقو کښی او
سپوږمی ته د هغه د رسیدو دپاره
یوازی دو ثانیه په مقایسه سره
کیدای شی چه د مشتری دواتن
اندازه پیدا شی .
د پایو نیرکو می اته واتی نښی
چه له مشری څخه رارسیدی ،
دومره کمزوری دی چه که ۱۶

کښی اړو مرو باید له منځ څخه یی
تیر شی .
پایو نیر به دخپل مسافرت په
ترڅ کښی د دغه کمر بند په باب
زیات اوبه زړه پوری اطلاعات راغونډ
کړی .
بل خطر چه امکان لری مشتری ته
د توغوندی د نژدی کیدو په وخت
هغه له کاره و اچوی ، پخپله د دغه
ستوری وړانگی دی چه به تخمین
ډول د ځمکی د کمر بند د وړانگو
په نسبت یو میلیون ځله قوی ده .
کله چه پایو نیر مشتری ته رسیږی
دغه ۲۸۰ کیلویی توغوندی به له
کیپ کښی څخه په یوه منحنی

انجما د څخه جوړ شویدی چه لمر
او ستوری یی منځ ته راوړیدی
یا امکان لری د هغو سیاراتو توتوسی
وی چه پارچی پارچی شویدی .
ستوری پیژندونکی په دی بریالی
شویدی چه د ۱۷۷۶ شمېابونو مدار
کشف او محاسبه کړی .
خو بیا هم لازمه ده چه د شمېابونو
د کمر بند په باره کښی زیات اطلاعات
لاسه ته راوستل شی تر څو چه د
فضا ژور و ته سفرونه په ډاډه سرته
ورسیږی . له دی کبله چه نوموړی
کمر بند ډیر پلم دی نشی کیدای
چه هغه له پاسنیو یا ښکتنیو برخو
څخه پرېښودل شی او په نتیجه



دنقاش له نظره د لسم پایو نیر د توغوندی الو تنه د هغه بیضوی شکل او سور رنگه ټوټی د پاسه چه
۴۵۰۰۰ کیلو متره په ۱۲۰۰۰ کیلومتره مساحت کښی دمشتري دنیمی کښی په جنوبی برخه کښی څوړند
ده .

پاتی په ۶۶ مخ کی
ژوندون

اشکر یز به مثل خندان و متبسم



اشکر یز جوان ز حمتکش و پر تلاشی است

آنوقت که دختری بنام ((ابتهسام)) گریه می‌کند پدری بنام ((اشکر یز)) سی خندان



احتیاج سادی انگیزه هر کاری است چه کار های بد و ناجایز و چه کار شمت و ثمر بخش

فامیل دردیا لومک های صبحانه ، یامرد دهاتی در پروگرام زراعتی و یادداشتش میرزا قلم ویا در پروگرام اطفال و....

بهر حال با شنیدن آوازش هر کس تصویری از قیامه او نزد خود دارد ، بعضا او را آدم مسنی می پندارند که موهای شقیقه اش به سپیدی گزائیده .. یا بر حسب نقش او ویرا آدم ساده دل ، یا بسیار فهمیده و نصیحت گر و یا با دین نظر داشت تخلصش ویرا آدم غصه آلود و غمگینی بشمار می آورند ، اما همه این تصورات مقرون به حقیقت نیست در مورد او آنچه من فهمیدم برایتان تشریح میکنم ، او میانه قد است و بیست و شش سال دارد ، همیشه تبسمی بلب دارد



امان اشکر یز

اشکر یز همانطوریکه مثل همیشه لبخندی را بروی لبانش نشانه بود گفت :
- فقط پنج دقیقه بعد ... همی دیالوگه که ده استدیو ثبت کنم پیشت میایم و به سوال هایت جواب میتیم .

پانزده دقیقه بعد اشکر یز آمد ، من به ساعت نگاه کردم ، منظورم را فهمیده لبخندش به عقبه مبدل شد و گفت :

- عذرت میخوام ... مه گفتم پنج دقیقه ولی باید خودت میفهمیدی که یک دیالوگ ده دقیقه ای حداقل پانزده دقیقه وقت برای ثبت شدن لازم دارد ...

او مقابلم نشست تا به گفتگو آغاز کنیم . من از دلترمجمله جهت صحبت با اشکر یز به رادیو رفتم بودم .

اشکر یز را شنوندگان رادیو افغانستان می شناسند ، یا حداقل آوازش را می شناسند . آواز او آشناترین آواز هاست ، زیرا همه روزه بیش از چند بار بگوش میرسد ، یادداشتش مرد

و برخوردارش دوستانه است ، خیلی زحمتکش و پرتلاش است ، شغل اصلی او معلمی است بعد از فراغت از صنف سیزده اکادمی تربیه معلم شامل دارالمعلمین شده و فعلا در مکتب متوسطه بر بزمپرو دج ، به تدریس مدتی اشتغال دارد . معلمی را دوست دارد ، به همین جهت از زندگی فامیلی خود هم نهایت راضی است ، زیرا از شش هم معلم است . او میگوید :

- دیگران رانمیدانم ... ولی تاجائیکه در زندگی خودم تجربه کرده ام اگر زن و شوهر هر دو یک شغل داشته باشند خوشبخت تر بسر میبرند ، زیرا در دشان ، هدف شان و مشکل شان یکی است و بیشتر همدیگر را درک میکنند . از اشکر یز پرسیدم :
- از چه مدتی به اینطرف در رادیو کار میکنی ؟

بقیه در صفحه ۶۱



اشکر یز در میان اطفال لیکه در پروگرام اطفال رادیو سهیم دارند .

خدا حافظ

يك آرزو درسرا سر
زندگی مرگبار جان گیری
وجود داشت.

او میخواست پولیس شود
ماموران پولیس شهر
زادگاهش آرزو های او را
بر آورده ساختند و اکنون
تابوت پولیس ۷ساله را
بسوی قبرستان حمل
میکنند.

دکتوران معالج دیر جنبیدند وقتی معاینات شانرا
تکمیل کردند متوجه شدند که برای نجات زندگی جان
گیری نمیتوانند کاری انجام دهند

چون می دیدند که جان کوچک دیری زنده نمی ماند
و والدینش از این ناحیه سخت ناراحتند آنها با جان
طرح دوستی ریختند....

جان گیری میخواست در بزرگی
یونیفورم پولیس بپوشد. اما
وقتی ۷ساله بود والدینش بیک
حقیقت تلخ و وحشتناکی پی بردند
و آن اینکه پسر شان بیش از یکی
دو سال دگر نمی توانست زنده
بماند.

اطباء در وجود طفل مرض سرطان
خون (لویزیمی) را تشخیص داده
بودند و حالا چندی پیش از اینکه
طفل هشتمین سال تولدش را جشن
بگیرد چشم از زندگی پوشید و
پولیسان ناحیه البانی محل تولدش
در ایالات نیویارک بزرگترین خواهش
این طفل را بر آورده ساختند.
ماموران پولیس از سر نوشت
غم انگیز جان گیری و از عشق
بزرگ او به مسلك پولیس شنیده
بودند. بصورت شوخی آمیز
ابتداء قبول کردند که لقب افتخاری
تورنی پولیس را به جان گیری
کوچک اعطاء کنند.

ماموران و کارکنان پولیس ناحیه
البانی باتسليم دادن سند تحریری
لقب افتخاری یکدست لباس یونیفورم
پولیس را که به مصرف خود
به قدو اندامش دوخته بودند بوی
تفویض کردند این يك روز غرور
آمیز در دوره کوتاهی جان گیری
بشمار می رفت.

همکاران جدید و بزرگ او همه
کوزه غم او را میخوردند و تماس
شانرا بصورت مداوم با دادن نشانها
و مدال های افتخاری با تمهید یونیفورم
با جان گیری حفظ میکردند. در روز
های اخیر زندگی جان گیری
هزارها بارچه از اجناس و اشیاء

مربوطه به مسلك پولیس را جمع
کرده بود.



۱- يك منظره از تشييع جنازه جان كوچك تو سطر همكاران بزرگ او. ماموران پولیس در آخرین
همراهی تا گورستان به همکار کوچک شان افتخار بخشیدند و کلاه پولیسی او را روی تابوتش گذاشته
تاخانه خاک او را همراهی کردند.

پولیس کوچک!

وقتی جان گیری در گذشت جسد او را در يك تابوت سفید و كو چك جا دادند و ما موران پو لیس البانی جنازه راتابه گورستان پو نگر و ماریا نقل دادند در آنجا دو تن از پو لیسان بصورت افتخاری برگورش بهره دادند. همکاران پو لیس ۱ و ازگرد و نواح جمع شدند بسیاری از آنها در لباس یونیفورم در تشییع جنازه اشتراك کردند زیرا آنها در سر و وظیفه بودند. معاون مامور نظمیة «شیر یف محل» برسر قبر جان گیری در بیانیة که ایراد نمود گفت: « مابخاطری تا اینجا آمده ایم که او یکی از ما بود.» به روی تابوت کلاه کوچک یونیفورم او دیده میشود که ماموران به او اهدا کرده بودند.



جان باعث غرور همگان بود مادر و پدر و (نفر نشسته در سمت راست تصویر) سر جنت پو لیس دیده میشوند. دو ستان جان گیری هر روز از او خبر می گرفتند و از وقایع روز مره و اتفاقا قاتیکه رخ میداد به او قصه میکردند.

وقتی بزرگترین آرزوی او از طرف ما موران پو لیس برآورده شد جان کوچک یکبار احساس زندگی کرد: آنها به او يك دست لباس یونیفورم بخشیدند و لقب افتخاری تورنی پو لیس را به او اعطا کردند همکاران بزرگ بهترین دوستان او شدند.



وقتی جان گیری را برای معاینات طبی به کلینیک معرفی کردند، پس از انجام معاینات معلوم شد که وی بمرض مہلک سرطان خون (لویزیمی) بود و امکان نجات جان گیری میسر مبتلا میباشد. مرض بسیار پیشرفته بود و امکان نجات گیری میسر نبود و لهذا اطباء از معالجه اش مایوس شده به والدین جان اطلاع دادند که طفل شان نمی تواند دیر زنده بماند به این ترتیب دکتوران پس ۱ ز تکمیل معاینات از جان گیری دست بستند.

پنګيانک بازان ما از سفر چین باز گشتند

ع، اور مه

قرار گرفتیم که درین باره پنج مقابل سفر ورزشکاران ما مسابقه را به نفع خود به پایان رسانیدند و در مسابقات در سوم دور مسابقه ما در مقابل ورزشکاران رانی قرار گرفتیم که در فرجام بازی مقام دوم را حاصل

دختران بود که از افغانستان تنها پسران جوان اشتراک ورزیده بودند باید متذکر شد که در جمله ۸۶ کشور اشتراک کننده ازین تورنمنت تنها تیم افغانی متشکل از متعلمین صنوف مختلفه مکاتب بود، در



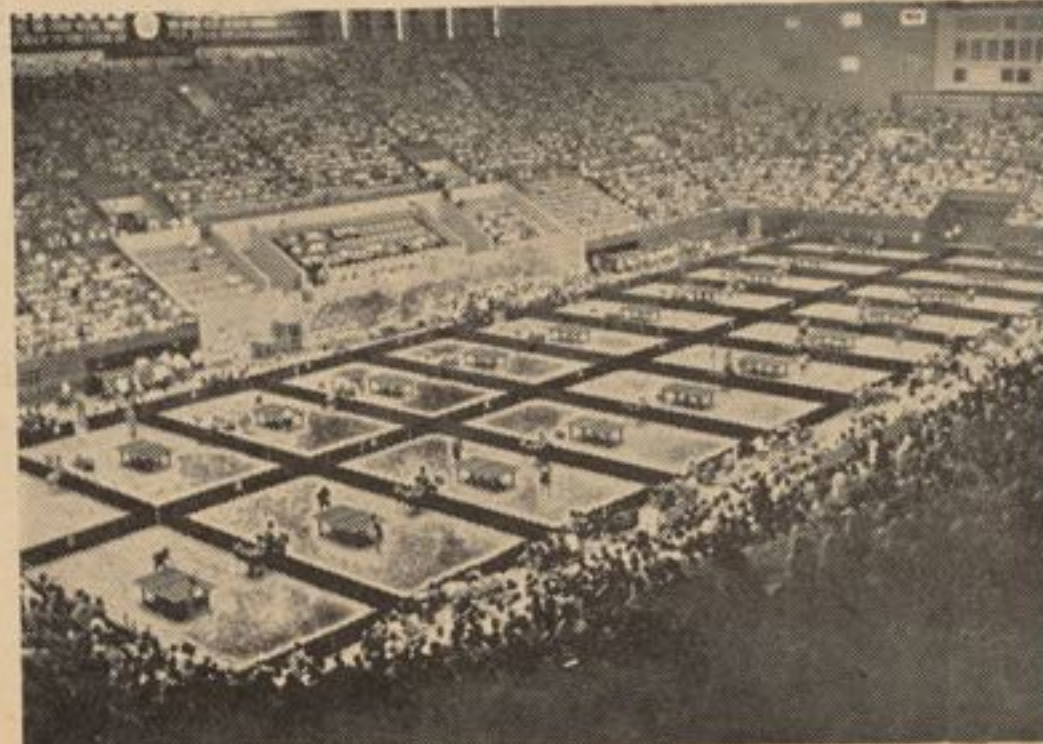
در روز افتتاح ورزشکاران رسم گشت را اجرا کردند

اعضای هیئت جریان مسابقات را طوری تشریح کردند که در دو جمنایوم بزرگ که یکی گنجایش هجده هزار نفر که در مرکز پیکنگ موقعیت داشت و دیگرش که گنجایش چارده هزار نفر و در پانزده کیلومتری شهر قرار داشت و بنام جمنایوم کارگری مشهور بود مسابقات جریان داشت.

در اولین دور مسابقات تیم افغانی در مقابل ورزشکاران کشور زایری (کانگوشاسا) قرار گرفت که در نتیجه تیم افغانی پنج مقابل چار تیم زایری را شکست داد در دور دوم در مقابل کشور (کویت)

هیئت ده نفری تیم پینک پانک بازان افغانی به رهبری یو همنل محمد حیدر رئیس تربیت بدنی وزارت معارف که برای اشتراک در تورنمنت منعقد پیکنگ اشتراک ورزیده بودند راجع به سفر خود به کشور دوست و همسایه شمال شرقی ماچین چین میگویند: تورنمنت پینک پانک که به اشتراک ۸۶ کشور از آسیا، افریقا و امریکا لاتین در شهر پیکنگ دایر شده بود در آن ۹۵۷ ورزشکار ازین سه قاره اشتراک ورزیده بودند، با هیئت افغانی یک نفر خبر نگار نیز موقع یافت تا مسابقات جوانان افغانی را از نزدیک مشاهده کرده و آنچه ببیند به هموطنان عزیز مخصوصا آنانیکه آرزو دارند دوش بدوش ورزشکاران جوان خود مسابقات را دنبال کنند از طریق نشریات بازگو نماید.

هیئت افغانی فقط موقع پایبسی کشور چین گذاشتند که چند لحظه پیش به افتتاح مسابقات نماند بود و بار سیدن آنها رادیوهای جهان اعلام نمودند که (با رسیدن گروه ده نفری پینک پانک بازان افغانی تورنمنت پینک پانک اشتراک ۸۶ کشور در پیکنگ افتتاح گردید.)



قسمت داخلی ستدیوم که گنجایش ۱۸ هزار تماشاچی را دارد

ورزشکاران افغانی از دیوار بزرگ چین دیدن میکنند نمودند، این کشور عبارت از جمهوری دیموکراتیک کوریا شمالی است.

مسابقات درین تورنمنت متشکل از زنان، مردان، خردسالان و

از اینرو موفقیت شاگردان افغانی در برابر آنها که از نظر ورزش و از نگاه مسابقه موقف بین المللی داشته قابل ملاحظه و در خود تمجید است زیرا نه تنها در دو مسابقه غالب شدند بلکه در مسابقات دیگر چنان درخشش نشان دارند که توجه ژورنالیستان کشور میزبان را جلب نموده و خوبی های مسابقات را درج اخبار خود نمودند.

پنک پانک بازان افغانی با مقایسه دو سال گذشته فوق العاده بازی قناعت بخش نمودند، در اخیر مسابقات برای قهرمان اول، دوم و بقیه در صفحه ۶۰

د مینې وېدې

سخي انتظار

د مینې وېدې

کومه وعده دی مادروغ گڼلی
 کومه وعده دی په رښتیا کړېده
 «جهزه»
 واقعا د مینې خوند په سوز او گداز
 کښې نغمې، خومره بڼه دی چه د
 وصل پر خای سپرې دامید او غوښتنې
 په درشل کښې شپې ورځې سبا کړې
 او په همدې هلو خلو کښې ځان
 ستړې کړې، هدف ته درسیدو په
 لاره کښې مختلفې لارې و لټوې،
 هڅه وکړې اود حرکت له برکته خپل
 هدف ته ورسېږي .
 زیار او زحمت ژوندون ته سا
 پښې خو بیکاری او تنبلی د مرگ
 یو بل نوم او تعبیر دی .
 په حقیقت کښې همدغه «مینه» ده
 چه د انسانی احساس په خو خید و
 سره په ژوندانه کښې حرکت منځ
 ته راوړي اود همدغې خو خید و تشخیص
 «ژوند» دی اود ژوند څرنگوالي .
 په مینه کښې د بیلتون لمبې دومره
 خوند وړی دی لکه چه د وصل لحظې
 ته سپرې له شوقه رپړدی په عشق
 کښې سوز او نارامی د ومړه کیف
 لری لکه چه درباب په تارو نو او
 سیمونو کښې د ساز کیفیت پروت
 وی .
 په مینه کښې وعده وېدې ورکول
 په تمه کیدل او دموعد وخت لپاره د
 نانیو شمیرل دومره لذت لری چه کله
 ډیر سوز اوزیات انتظار نه سپرې ته
 ژړا راځي او کله بیا دراتلو په امیدي
 دزیاتې خوشالی له امله کت کت له
 خانه سره خاندی اود آشنا درا تلو
 انتظار باسی .
 خو همدغه انتظار ورته لوی نعمت

بریبی نه چه دمغی خواب ورکولو
 په خاطر د مایوسی خپیری په منځ
 و خوری .
 وگورئ دچا زړه پدی حالت نه
 سوزی چه وایي :
 چه کمی شپې کاشکی راغلی نه وای
 د مایوسی نه انتظار لایته .
 هوا دی کښې شک نشته چه په
 وعدو باندی وفا کول د باعز موخلکو
 کاروی او کله چه دچاله خولې نه ده
 بخشش ، سزا جزا یادیدار و عده
 وځي نوهغه پاید پر خای کړی مگر
 دمینه نو په قانون کښې چه ځان ته
 خاصه دنیا لری اود مینې په دنیا کښې
 هر قدم او هره لحظه دراز او اسرار
 څخه ډکه ده دلته هم غواړی چه مینه
 خپل مین په مختلفو اشکالو سره و
 ازمايي ، امتحان یی کړی او وگوری
 چه تر کومې اندازی پوری د سوز
 طاقت لری او قربانی ته حاضر دی ،
 آیا دده مینه هسی په خبرو ده که
 د عملی ناساز گاریو ، مشکلا تو او
 سرتیر یو له عهدی څخه هم وتلی
 شی او که نه ؟
 پښتنی مینه لباسی نده ، ظا هر
 داری او فریبکاری څخه کرکه او
 نفرت کوی بلکه پر حقائقو پانده ی
 اعتقاد لری نه پر خامواو بی ارزښتو
 لایو شاپو باندي .
 دوی همیشه پر خپلو وعده و باندي
 وفا کوی او هغسی وعده نه ورکوی
 چه دامکان څخه لیری وی او پرځای
 کول یی دومره ورته گران وی چه
 بیا درواغجنه شی بلکه غواړی چه
 په عین حال کښې حرف هم په مختلفو
 شرائطو کښې واچوی او وگوری چه
 دراتلو نکی ژوند، دزمانی سر و تودو
 عار ...

سره څنگه جوړښت کولی شی او
 میان هم پدی پوره باور لری چه
 ددغو باغیرتو لطیفو جنسونو وفاداری
 اوبه وعدو باندي دریدل په حقیقت
 کښې دومره قوی وی چه له سره
 تیریری خو له خپلو وعدو څخه نشی
 تیریدلی نو حق لری چه وایي :
 دجینکو له خو په زار شم
 چه وعده وکړی بیاپری کلکی وی مینه
 معمولاً وعده دماز دیگر د ژپری
 لمر په وخت کښې کله چه د جینکو
 دوتلو اود گودر په غاړه د هو سیوپه
 شانتي د مستو پیغلو د یو خای کیدو
 موقع وی ، تاکل کیری ، یاداچه په
 اوږی کښې د غرمې په گرمه لحظه کښې
 چه اکثره خلک په ډیرو اوبنو کښې
 ویده وی منل کیری .
 دوی یو بل سره د زړه راځ کوی
 یو دبل له ملاقات نه سره رپړدی او
 اکثره به اشارواو مخصوصو اداگانو
 داسی ورو ورو خبری کوی چه حتی
 سره تر سره کیری .
چه د دینن نصیب یی نه وی
 یوه گوڅه کښې سره و پاندي
 وروسته شینه
 حتی یو بل سره په گوڅه کښې
 دمخامخ کیدو او په یوه مرموز ادا
 کښې د زړه دحالاتو څرگند و نه هم
 ممکن دی خو څومره افسوس کوی
 چه هلته هم سره وړاندی وروسته
 کیری او نشی کولی چه دنورو خلکو
 په منځ کښې د زړه خبرتی څرگند ی
 کړی .
 هوا دوی بهدی باور لری چه مینه
 باید پته وی ، رسوا مینه در رسوا
 خلکو کاروی اودا رویه ددوی لپاره
 عار ...

ددوی دا مفکوره ډیره منلی او
 ښاغلی ده چه وایي : هرڅه په پر ده
 کښې خوند کوی نوڅکه زیار باسی
 چه تر آخره پوری حتی دو صال
 تر شیبو پوری ددوی له راز نه څوک
 خبر نشی همدغه وجه ده چه په مینه
 کښې خوند پیدا کیری د مینې له برکته
 په ژوند کښې رنگین او واقعی لذتونه .
 هرچاته لازمه ده چه پخپلو وعدو و
 باندي وفا وکړی ، دخپل شخصیت
 په لوړتیا او پیا وړتیا کښې د خبرو
 او عمل فاصله لنډه کړی ، که چیری
 داسی نه وی نو فرد د فرد په مقابل
 کښې او همدارنگه فرد د اجتماع په
 مقابل کښې خپل حیثیت لکه څنگه
 چه دشخصیت دودی او ثبات لپاره
 لازمه ده خپل اصلی مو جودیت نشی
 ساتلی بلکه ورته لویه صدمه اوزیان
 رسیری .
 د مینې په چارو کښې هم د زړه خبره
 داده چه باید په تشو وعدو خو ک تیرنه
 باسی بلکه پر هغی باندي تمینگښت
 او دریدل د باعزمو خلکو کار ی .
 په مینه کښې دوعدی ور کولو
 مختلف اړخونه پدی خولندو کښې
 ښه انعکاس موندلی شی چه دنمونې
 په توگه یی وړاندی کوو :
 چه قسم خورم نه پوره کیری
 مینی دیار وعده خلاف دجهان کړمه
 چه قسم خورم بیایمات کړم
 دیار په مینه ماتوم ټول قسمونه
 زما او ستا چه پری وعده وه
 بیکا په هغه خای کښې اورولکیدنه .
 وعده یی لنډه وه او ږده شوه
 پدی وعدو به تر خو شپې سبا کومه

دنیای

دانش سرما شناسی با وجود اینکه تازه بوجود آمده ولی ساحه های زیاد علم را دربر گرفته است.



لابرا توار آز مایش

بزرگی را اشغال نموده است . طبق پیشبینی دانشمندان این عنصر میتواند در بعضی موارد جای ذغال سنگ را گرفته و تا اندازه خطرات آن را نیز از بین ببرد . ساده ترین راه وارزان ترین راه تولیدات اکسیژن، ناپتروژن آرگون این است که هوا را به مایع سرد کرده و دوباره آنرا (گرم) بسازیم تا اینکه از آن گاز های مختلف استحصال گردد . به این ترتیب میتوان به صورت ساده به گازهای مختلف دست یافت . بزرگترین خریداران این گازها فابریکه های فولادسازی که اکسیژن را برای پاک سازی فلز ذوب شده بکار می برند . همچنان صنایع تولید اغذیه برای سرد ساختن غذا ها از ناپتروژن برای بکار انداختن یخچال های بزرگ کار میگیرند . همچنان فابریکه های طیاره سازی و صنایع برقی نیز به گاز های یاد

بازی می نماید . این دانش اکنون توانسته به وسایل علمی درجه سر مای را به وجود بیاورد که بر تاکنون تصر رشن زاعم ننموده است . در سال های اخیر ، دانشمندان با این شیوه توانسته اند تا گاز های چون اکسیژن ناپتروژن و هیلیم آن که برای نگهداری و فساد شدن اغزیه خیلی مورد ضرورت است به شکل مایع تبدیل کنند .

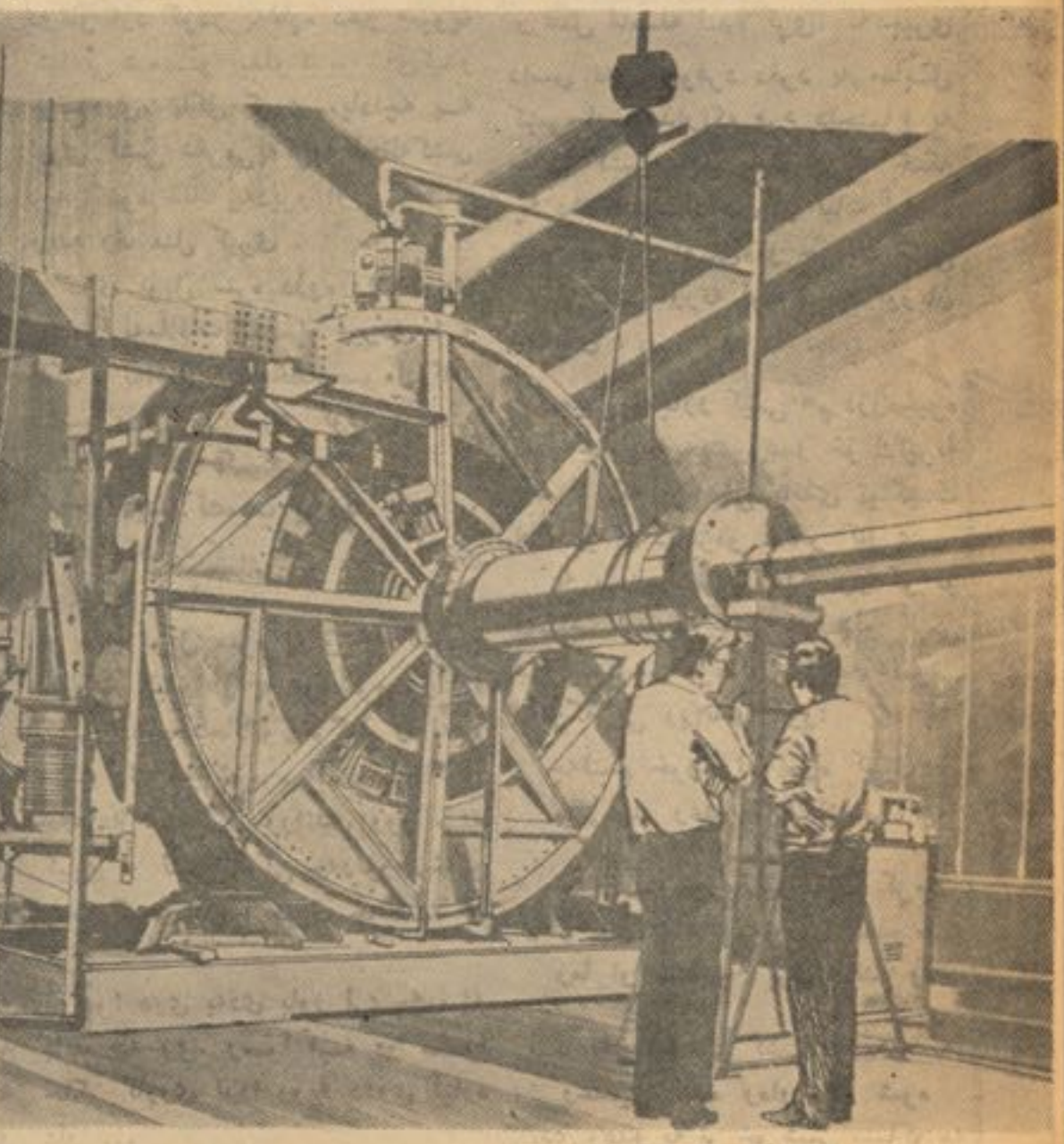
امروز این دانش توانسته تا اندازه درجه صفر مطلق را که پایین تر از آن امکان ندارد بوجود آورد این درجه به صورت عمومی به منفی ۲۷۳٫۱۵ درجه سانتی گراد می رسد به این ترتیب بسیاری عناصر تحت سرمای مذکور از لحاظ جسمی تغییر شکل می دهد به صورت مثال اگر فلزات تحت سرمای شدید لایبراتور قرار گیرند مقاومت خود را بر علیه برقی دست داده و همه الکترون ها بخارج گسیل می دارد این پروسه جریان را بنام هدایت فوق العاده می کنند .

استفاده روزانه

ولین موتور فوق العاده برقی اکنون در بریتانیا بوجود آمده است . این ماشین میتواند نیروی بزرگی را با سرعت کم ، توسط بکار بردن شیوه سرمای فوق العاده که در مایع هلیوم غوطه داده شده ، بوجود آورد .

کاوش برای یافتن درجه صفر مطلق زمینه را برای مایع ساختن سایر گاز ها آماده ساخته است . اندازه این ماشین نسبت به سایر موتور های تولید برق خیلی کمتر می باشد . به صورت مثال استفاده از گاز هیلیم در صنایع اکنون جای

سرد ترین نقطه زمین که تاکنون بشر به کشف آن موفق شده است قطب می باشد که سرمای آنجا می توان گفت حتی نفس انسان را یخ بزند ولی حتی همین سرمای شدید با سردی یی که اکنون به صورت مصنوعی در لایبراتور ها ایجاد سرد ترین نقطه زمین که تاکنون بشر به کشف آن موفق شده است قطب می باشد که سرمای آنجا می توان گفت حتی نفس انسان را یخ بزند ولی حتی همین سرمای شدید با سردی یی که اکنون به صورت مصنوعی در لایبراتور ها ایجاد



اکنون دستگاه های بزرگ برای ایجاد سرمای خارق العاده بوجود آمده است . صفحه ۲۴

پایین ترین درجه حرارت که تاکنون بشر میساخت
در قطبین بود، ولی اکنون دانش بشری این مرزها
را درهم نوردیده و سرمای خارق العاده را در لابراتوار
ها بمیان آورده است.

یخبندان



شدید ترین سرما در قطب

شده به شدت ضرورت دارند. به خصوص در این مورد گاز آرگون نقش اساسی را برعهده دارد. عده ای از دانشمندان «سرما شناسی» عقیده دارند که بعد از این دانش مذکور گستر دگی بیشتر پیدا نموده و یکی از گازهای مایع در هر روز میتواند محل استفاده پیدانماید. نایتروژن مایع برای استفاده در یخچال بیشتر پسندیده است زیرا به هیچ صورت به غذای

ضرر وارد نمی کند صنایع تولید غدیه این مایع برای انجام ساختن ماهی، سبزی ها و گوشت خیلی استفاده شده و غذیه را برای مدت های زیاد بشکل اولی آن نگه می دارد.

جراحی مغز
سرد ساختن آرام این امکان را بوجود می آورد که مایعات چون خون و پلاسما را طوری منجمد بسازیم که به سرشت اساسی آن هیچگونه ضربه و لطمه وارد نشود. در بانک های خون اکنون نگهداری خون طوری صورت می گیرد که در بعضی موارد ضرر بزرگی به ذخیره خون وارد میکند. و لسی با بکار بردن شیوه جدید میتوان جلو هر گونه خرابی را در دستگاه های نگهداشت خون از بین برد. هم چنان از این شیوه میتوان برای نگهداری جلد انسان که برای جراحی مورد استفاده قرار میگیرد، کار گرفت.

هیلیموم که در سال ۱۸۶۸ کشف گردید نزد دانشمندان بحیث یک عنصر شاز و نادر بحساب میرفت ولی در سال ۱۹۰۸ دو دانشمندان امریکایی کشف نمودند که گاز طبیعی که در جاه های نفت وجود دارد میتواند بحیث یکی از غنی ترین منابع تولید هیلیموم بحساب آید.

جنگ جهانی دوم و بدنبال آن ضرورت برای بدست آوردن گاز سیک تر از هوا ولی غیر قابل انفجار برای پر کردن بالون ها حکومت آمریکا را مجبور ساخت تا ب فکر کشف گاز بدان صفت بپردازد. ولی تا زمانیکه کاشف بعمل آمد که میتوان از این عنصر برای پیوند کردن فلز المونیم و

بقیه در صفحه ۶۱



در لابراتوار سرما بصورت مصنوعی ایجاد میکنند.

عکس و مطلبها



کورد یوردن هنر مید ۵۷ ساله گه در عین حال از گلف بازان معروف است. از زمان آغاز کار فلم بر داری فلم «کمیسار» با همبازی زیبای خود اوشی کلاس یکجاده میشود. درین روزها این دونفر با وجود تفاوت سن خیلی بهم صمیمی شده اند. اتفاقاً درین فلم صحنه هایی است که کورد یوردن باید گلف بازی کند. آنهم با اوشی کلاس. و اوشی کلاس که خودش هم گلف باز خوب است نه تنها هنگام فلم برداری بلکه سایر روزها هم با یوردن ۵۷ ساله به گلف بازی می پردازد. منتقدن سینمایی پیشگویی کرده اند که فلم کمیسار شاید فلم پر فروش باشد.

یکمده از خوانندگان مجله ژوندون ضمن نامه هایی از بدت ها به اینطرف و آنطرفی خود را به مطالب صفحه عکس ها و مطلبها ابراز نموده در ضمن گله ها می داشتند. بخصوص یکمده زیاد خوانندگان نوشته بودند که شما تا حال چندین مرتبه عکس ها و مطلب هایی در مورد سو فیبا لودن، پرزیت باردو و سایر هنرمندان غربی و هندی که بقدر کافی معروف هستند به نشر سیرده اید ولی از سینمای شوروی و هنر متدان آن چیزی درین صفحه ندیدیم. روی همین اساس هفته گذشته بخش تان یک هنر مند شوروی را بنام الک ستروزیف معرفی نمودم و اینک درین شماره جهت افتخار ذوق آن عده از خوانندگان عزیزه معرفی مختصر چند هنر مند سینمای اتحاد شوروی می پردازیم. «جلال یوردانی»

ادوارد ایزوتوف نویسنده و در فلم های «صحرائی خاموش» در سال ۱۹۵۹ «رعد و برق شدید» در سال ۱۹۶۰ «اولین آزمایش» در سال ۱۹۶۱ «سلام اطفال عزیز» در ۱۹۶۲ «یخبندان» در سال ۱۹۶۵ «بیست و شش کمیسار باکین» در ۱۹۶۶



انا ستا سیا ویر تینسکایا انا ستا سیا ویر تینسکایا مکتب تئاتر مسکو را بی پایان رسانیده در فلم «بادبان های سرخ» بازی نمود. همچنان در ۱۹۶۱ در فلم «انسان در الحیاتین» در سال ۱۹۶۴ در فلم «هاملت» در سال ۱۹۶۶ در فلم «جنگ و صلح» در سال ۱۹۶۸ در فلم «انا کار لینا» در سال ۱۹۶۹ در فلم «بندختی نیست» در سال ۱۹۷۰ در فلم «عاشق» و در سال ۱۹۷۱ در فلم «حادثه پلانتین» بازی نموده است.



ادوارد ایزوتوف

«برف های دوره» و «آزادی» در سال های ۷۱-۱۹۷۰ بازی کرده است. وی در فلم های «بحر در آتش» - «خارج دریای سر خدی» «انجام عشق ها» در سال ۱۹۷۲ بازی نموده موفقیت خوبی در سینمای شوروی بدست آورده است.



گئورگی تارا تووکیسن گئورگی تارا تووکیسن آرتیست معروف شوروی است که برنده جایزه هنری شده است. او در «نیوز» در استند پوی فلم برداری به تکمیل تحصیل هنری پرداخته است. او در فلم های «صوفیه پروفسورسکایا» و «فراموش ناشده» در عهد و روشنی» در سال ۱۹۶۸ بازی نموده. همچنان در سال ۱۹۷۰ در فلم «گیر و جرم» اثر داستایوسکی بازی نموده است.



انا تولی سلو نیتسین انا تولی سلو نیتسین در فلم های «در آتش» در ۱۹۶۸ «اندرون» روبلیف - «یک شانس از هزاره» در سال ۱۹۶۹ و «در صحرائی لاجوردین» در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است.



نا تالیا اریبیا ساروا نا تالیا اریبیا ساروا انا نیتسیتوت دولتی سینما تو گرافی را بی پایان رسانیده در فلم های «اولین معلم» در سال ۱۹۶۶ - «ناشکنند شهر ناس» ۱۹۶۸ «جمیله افسر چنگیز ایتما توف» در ۱۹۶۶ «شعر راجع به منشوک» و «در نزدیک جزیره» در سال ۱۹۷۰ «شب چهاردهم» در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است.



ادوارد مار سویچ

ادوارد مار سویچ - مکتب تئاتر مسکو را بنام شبکین بی پایان رسانیده در فلم های «پدران و پسران» اثر تورگنیف و «اتو شگاه» در سال ۱۹۵۹ «جنگ و صلح» اثر تولستوی در ۱۹۶۶ «خیمه سرخ» در ۱۹۷۰ «آواز سابق» و «دزدی» در سال ۱۹۷۱ بازی نموده است.

ماشین های برقی بوت پالش بجای برس و بوتل رنگ

انکشاف بوت پالش

پالش بوت يك کار دورانی بيش نيست

قيمت يك برس برقی در آلمان کمتر از ۱۹۸ مارک نمي باشد



های اتومات بوت پالش در دهمین ماه نصب کرده اند .
 قیمت يك برس برقی در آلمان کمتر از ۱۹۸ مارک میسر نیست معیناً همین ماشین زحمت يك انسان را که تمام روز کمرش را خم گرفته ، دو دسته بجان برتھامی چسبیده ، کم کرده است . رئیس کنونی آ.ای . گک تیلون کن و سازنده ماشین های بوت پالش در آلمان معتقد است که در خانواده ها پالش دادن بوت ها کار زن خانه می باشد و برای اینکه بتوانند با نظم بهتر و سرعت بیشتر به امور خانه رسیدگی کنند ، لهذا داشتن يك چنین ماشین بوت پالش یا برس مسپای برقی جزء لوازم ضروری خانه میباشد میداند همانطور یکه لوازمی مثل جاروب برقی ، و ظرفشویی برقی نیز مورد نیاز جدی خانواده ها میباشد .

این ماشین میتواند بوت های نسواری ، سیاه و سفید را رنگ کند .
 و مدارس و یونیورسیتی ها هم برای سهولت کار شاگردان و متعلمان و محصلان نیز ماشین

های از ۱۰ سال به بالا که صندوق بوت پالش را بایک تسمه به گردن می آویختند بصورت سیار درآمد ، آنها به روی خیابانها و کوچه ها با فریاد بوت پالش مشتری هارا بسوی خود جلب می کردند . این روش حتی امروز هم در کشور معمولی است چند سال پیش وقتی بازار ده افغانان از طرف بیاروالی شهر کابل تخریب گردید ، يك تعداد دو کان های چوبی تیبیک بصورت موقتی ساخته شد و در حدود بیش از ۳۰ پالش گر بوت در کنار هم شروع به کار کردند این نخستین باری بود که مردم متوجه اهمیت کار این صنف شدند .

بازار بوت پالش در کشور مامحود به يك صندوق چوبی محتوی چند بوتل رنگ و چند دانه برس میباشد . ابتدا بوت پالش بواسطه پینه دوزها



جعبه ای که محتوی وسایل کار است صورت می گرفت که در هر کجایه در زیردوکان ها بساط کار شانرا که شامل يك صندوق يك چکش - يك قوتی خانه شکل محتوی چندقسم میخ می بود ، پهن میکردند . ضمناً یکی دو بوتل رنگ و ۳-۴ دانه برس را هم در کنار آن قرار میدادند . اما پس از این پیشه توسط سبطیجه



هرجا مشتری یالت ، دستگاه کار خود را پهن می کند
 شماره ۲۸ و ۲۹

هر نوع بوت پالش در وسط دوکان خود به روی چوکی که ۳۰ سانتی متر ارتفاع دارد نشسته ، مقابلش يك چوکی دگر برس ای نشستن مشتری گذاشته است . در وسط هر دو يك صندوقچه قرار دارد که مشتری پايش را روی آن می گذارد . و پالش بصورت توتو های برس شده قطعه کاغذ هارا به دوطرف بوت طوری قرار مید هد که پای و جوراب به رنگ آلوده نشود و آنگاه طرف چندقطه کوتاه بوت هارا رنگ کرده حق الزحمه اش را که بین ۳ تا ۵ افغانی فی جوره بوت باشد دریافت می دارد این شکل پشوت پالش در بسیاری از کشورهای آسیایی ، افریقا و حتی اروپایی تا امروز معمول است .
 اما در کشور های پیشرفته تغییراتی در آن آورده اند . و فابریکه ها و موسسات عموماً ما برای آنکه بوت های کارگران تمییز و پاک از گرد باشد به انکشاف وسایل بوت پالش رسیده اند .

چنانچه برس های برقی را جانشین پالش بوت توسط دست ساخته اند . بطور مثال در فابریکه تیلون کن آلمان که سامان و آلات برقی تولیدی این فابریکه در جهان شهرت دارد برای اینکه کار گرانش پا بوت های کثیف و خاک آلود به محل کارشان وارد میشدند يك ماشین پالش بوت را اختراع کرده بصورت خود کار بوتها را در يك چشم بهم زدن تمییز میکند و به این ترتیب انکشاف بوت پالش سبب گردیده که اکنون خانواده ها هم در کنار یخچال ماشین رختشویی ، تلویزیون و وسایل برقی دیگر مانند ماشین ریش تراشی و برس دندان ، برق ، يك پایه ماشین بوت پالش برقی سیاه و سفید را رنگ کند
 این ماشین میتواند بوت های نسواری ، هم در خانه های شان داشته باشند . درمکاتب



دربرخي از کشور ها بوت پالشها هم بازار جداگانه دارند

روزنامه ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا-تنظیم از دیدبان

این شر بت عجیب هنوز سوزندگی خودش را دارد ، هنوز از حلق تسامعهام را به آتش می کشد ، اما در عوض گرمای ناشناخته ، در رگهایم میدود و بی خیالی و جودم را پر میکند . دیگر از نبودن عمه ناراحت نیستم و از تنها بودن و حشت نمی کنم . از خودم شگفت زده شده ام ، نه ترسی دارم و نه دلهره . دلم میخواهد بخندم ، دلم میخواهد آواز بخوانم . شاید دیگران هم مثل من شده اند ، حتماً شده اند . زنی که در کنار من نشسته است آهنگی را زمزمه میکند و زن دیگر با او همراهی میکند .

محسن خان چشمکی بطرف من میزند و بعد دستش را بطرف بوتلی میبرد که گلوگاشی از مایع سرخ رنگ خالی شده است و هر شش گیلای را پر میکند . امتناع من در برابر دیگران فایده ندارد و من مثل اینکه افسون شده باشم . گیلای را میگیرم و مثل دیگران به لبانم نزدیک میکنم .

قطرات سرخ و سو زنده آن هنوز اذیت می کند اما مثل اول ، مثل گیلای اول ، بدخور و زجر دهنده نیست گذشت زمان دیگر برایم بی مفهوم شده است ، اما یاد سیما و نام سیما خواهرم ، مرا راحت نمی گذارد ، دلم میخواهد پرواز کنم و او را در آغوش بگیرم و سرور ویش را غرق بوسه کنم . اما ناگهان احساس میکنم که چشمانم بلبل میکند ، مثل اینست که هزاران شمع رنگ برنگ جلوم افروخته باشند . محسن خان و مهمانا نشی پشت این شمعها ، پشت این رنگها گم شده اند . صدای موسیقی ، تندی فضای اتاق را انباشته است ، بنظرم می آید که عده وسط اتاق میرقصند . حالم بهم خورده است ،

میخواهم استفراغ کنم . بمشکل از جایم بلند میشوم . نمی توانم خودم را نگهدارم ، سرم گیج می رود ، دستم را به بازوی مبل تکیه می دهم ، میخواهم تعادلم را حفظ کنم ، اما زنی که وسط اتاق دور خودش می چرخد ، بی مهابا خودش را روی من می اندازد و هر دو روی فرش اتاق می غلتیم . اول خنده محسن خان بگوشم میرسد و بعد خنده دیگران . خنده ها کم کم اوج می گیرد و آنوقت به قهقهه مستانه مبدل می شود ، قهقهه که آدم را دیوانه میکند . من تلو تلو خود را سعی میکنم از جایم بلند شوم از همه چیز بدم آمده است ، حتی صدای موسیقی برایم نفرت انگیز شده است . هنوز یکقدم بر نداشته ام که دیگران کردم حلقه می زنند و با آهنگ موسیقی می رقصند ، سعی میکنند من هم در حلقه شان بیایم و من هم مثل ایشان پر قسم اما نمی توانم خودم را نگهدارم . محسن خان سرش را جلو می آورد و گونه ام را می بوسد ، بعد دستش را حلقه گردنم میکند ، دلم می خواهد مقاومت کنم اما توانایی آنرا ندارم ، ناگهان استفراغم مجالم نمی دهد و آنچه را که خورده ام بیرون میریزم ، فکر میکنم فرش و قسمتی از لباسهای محسن خان را آلوده ساخته ام . دیگران می خندند و مسخره ام می کنند ، اما محسن خان دستم را می گیرد و با اینکه خودش نمی تواند روی پایش بند شود مرا از اتاق بیرون می برد . سیاهی و بیخبری می خواهد بر من غلبه کند . سرم را آهسته تکان می دهم تا از حال نروم . اما ناگهان چشمم سیاهی می رود و سرم روی سینه ام خم میشود و من دیگر چیزی نمی فهمم .

در اولین لحظاتی که چشمم را باز میکنم گیج و منگ چشم به اطراف میدوزم ، سرم بسختی درد میکند ،

مثل اینست که وزنه سنگینی را در سرم بسته باشند ، نمی توانم سرم و گردنم را حرکت بدهم . دهنم تلخ است و بدنم کوفته شده است و بند ، بند وجودم درد میکند . نگاهم اتاق را دور میزند ، هیچ چیز بنظرم آشنا نمی آید ، نه این تخت دو نفره و نه آن تا بلوئی که روبرویم آویخته است ، لباسی که در تنم است ، لباس خودم نیست ، پیراهنی است نازک و شیر چایی رنگ . درجایم نیم خیز میشوم ، همه چیز این اتاق بیگانه است و من با در و دیوار آن آشنایی ندارم . بسختی از تخت پایین می آیم ، می خواهم کسی را بیابم که مرا از این دگرگونی را بمن بگوید . با قدمهای لرزان بطرف در اتاق میزدم ، هنوز به در نزدیک نشده ام ، که در اتاق

باز میشود و بدن عمه در چهارچوب آن قالب میگردد . دیدن ناگهانی عمه تقریباً بسیاری چیزها را بیادم می آورد . خانه محسن خان را رفتن عمه را ، آمدن مهمانان و بالاخره آن شر بت بد خور و سرخرنگ را و بعد حال و وضع خودم را که ناگهانی بهم خورد و بعد یکباره فکر و اندیشه و توانایی ام را از من گرفت . همه اینها خیلی زود از مغزم گذشت و همانطور که به گوشه تخت خواب تکیه داده ام از عمه می پرسم :

- عمه !

بایخیالی می پرسد :

- چه میگی ؟

- دیشب کجا بودی ؟ چطور شد که مرا گذاشتی و رفتی .

چینی به پیشانیش می اندازد و میگوید :

- اگر من نمی رفتم « سیما » چطور میشد ؟ دلت میخواست تنها در خانه بماند ؟

میگویم :

- نه . اما باید بمن می گفتی ، اگر گفته بودی باهم میرفتیم .

پوز خندی میزند :

- باهم میرفتیم ؟! خنده دار است ! اگر تو میرفتی ، محسن خان چطور می شد ؟

- محسن خان ؟ این چه ربطی به محسن خان دارد ؟

از چهارچوب در قدم بداخل اتاق می گزارد و میگوید :

- خوب فکر کن لیلا ! محسن خان مرا که دعوت نکرده بود .

با تعجب می پرسد :

- دعوت ؟ تو میگویی که محسن خان ما را دعوت کرده بود ؟

- مرا نه ، ترا !

- یعنی چه ؟

- یعنی اینکه ، تو دیشب خانه اش ماندی با دیگر مهمانش بودی و سر انجام هم در اتاق خودت و در بستر خودت خوابیدی .

خشم مثل اینکه دیوانه ام کرده باشد ، فریاد میزنم :

- عمه ! تو باید دیوانه شده باشی .

چین های پیشانیش روی هم می افتد و میگوید :

- لیلا ! مواظب باش ، اینجا خانه محسن خان است و تو هیچ حقی اینجا نداری ، بهتر است

صدایت را از حد معمول بلند نکنی اصلاً بهتر است لباسهایت را

بپوشی که برویم خانه .

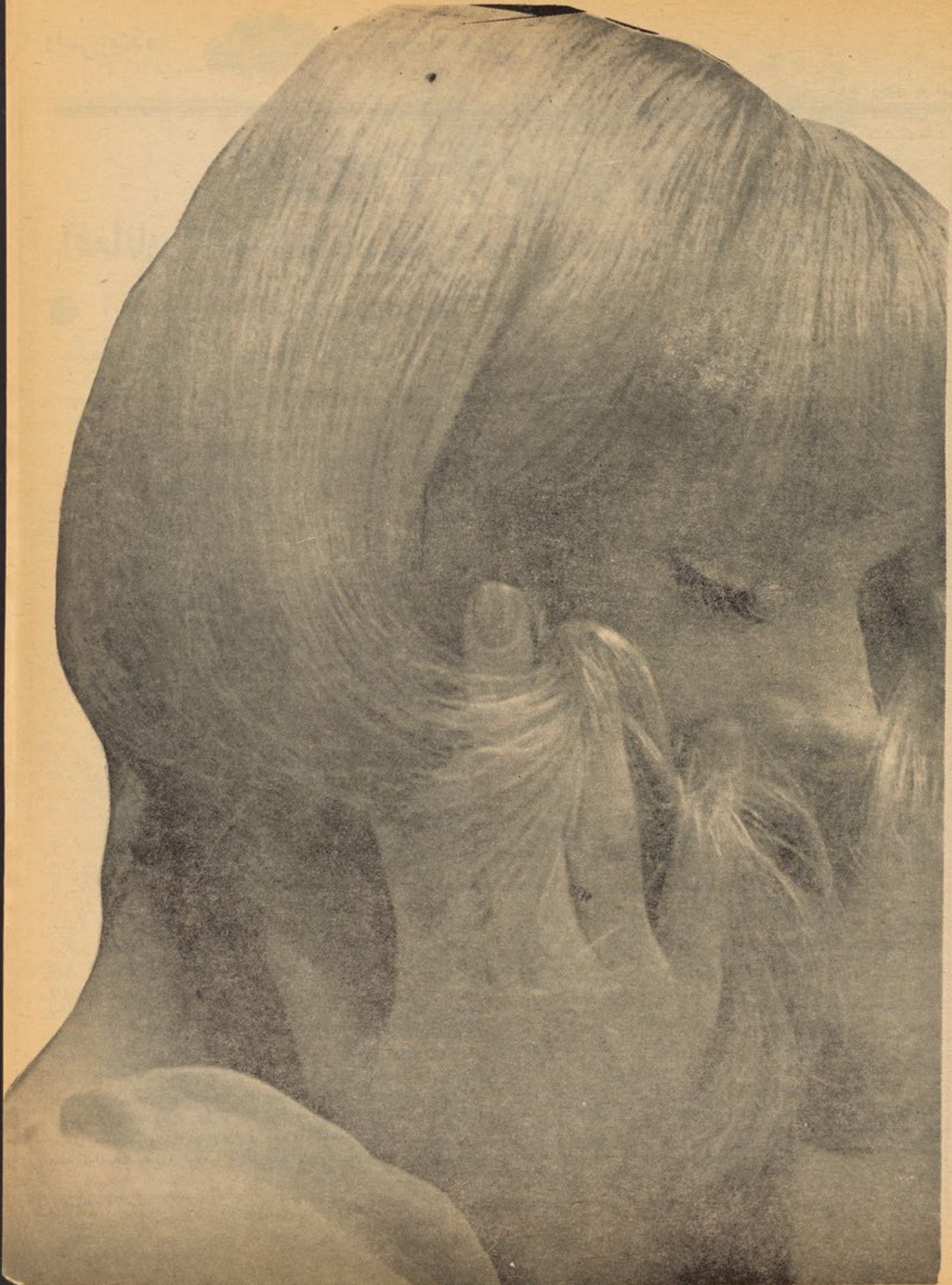
- لباسهایم را ...

حرفم را میخورم و متوجه پیراهن خواب شیر چایی رنگ میشوم که

تابند پاهایم را پوشانده است و بعد یک دفعه اشکهایم سرازیر می شود

و گریه مجالم نمی دهد .

تمام



ملی وروړولی او برابری افغانان له طبقاتی امتیاز او سره خاص تضادونه لری

● زموږ په عامیانه ژبه کښې دبی خایه مدحو اوستاینو دپاره کلمات نشته

دپاره د متنوعو جامو داغوستلو په برخه کښې راپیدا کړی و . او تقلبی جنبه به یی له لسه نیوه د دی ډول میلمستیا گانو د معاشرت دآدابو یسوازی د میلمنو روحیی په آزادی منفی اغیزه نه کړله بلکه میلمانه یی مجبورول چه ددوی دعادت او فطرت ته خلاف دتملق او چا پلوسی کلمی چه تمایز او تفوق رنگ یی درلود ووی او یا غوږ ورته کښیږدی .

مردود اعزازی القاب اصلا د نورو خایونو څخه راغلی او زیاترو یی په هند کښې د مغلی پاچاهانو له دوری څخه سرایت کړی دی او که نه نو افغانانو د خپلو مشرانو دپاره یوازی د (بابا) او (مشر) القاب لرل.

پښتو ژبه چه د پاچاهانو له دربار څخه لری ساتل شوی ده یوازی ددغه راز القابو څخه ډیره پاکه ساتل شوی نه ده بلکه په مقابل کښې یی داسی کلمی هم

نشته چه د تملق او چا پلوسی رنگ ولری یعنی مونږ په پښتو ژبه کښې د بادار ، آقا ، چاکر خدمتگار دکلمو دمعنی دپاره الفاظنه لرو په هر

صورت دافغانی تملق لری بنسټ دورور ولی او برابری په اساساتو درول شوی دی او زموږ ملی کلتور له هر ډول تو پیر او امتیاز سره اساسی تضاد لری .

له پور تنیو حقا یقو څخه څرگند یری چه زموږ ټولنه او ملی خویو نه د وروړولی او برابری د مغو اساسونو اود مننی جذب کولو دپاره زیات مساعد شرایط لری چه دافغانستان د ځوان جمهوریت له ډیرو لوړو ملی اهدافو څخه بلل منځه تلل او ځای به یی نورو شوی دی .

دمدحی اوستاینو دپاره تر تیبات نیول هغه وروستنی عوامل وو چه زموږ په خلکو په بی رحمانه توگه تحمیلیدل .

که مونږ د خلکو عامیانه ژبی ته ملتفت شو دوی په خپلو عادی خبرو کښې داسی کلمی نه استعما لوی چه له هغه څخه دامتیاژ او تفوق غوښتنی او یا د کپتري حساس څرگند شی .

له کوم یو فقر سره چه زموږ عام ټمنی کلتور مخامخ شوی دی هغه د مدحی کلمی دی ، له همدغه امله په خپل ځان مینوعظمت طلبوواکمنو

د تاریخ په بیلو بیلو دورو کښې خپل مدا حان یا له نورو خایو څخه استخدام کړی دی او یا یی په مخصوص کسان روزلی دی .

په دی کښې شک نشته چه زموږ له ژبو څخه د ځینو کلماتو

به تر کیب سره اعزازی القاب جوړیدل خو له دی کبله چه دغو لقبونو به د افغانی ټولنی له سپیڅلی کلتور سره اړیکې نه لرل دپاچاهانو د اقتدار د بدلون سره سم به له منځه تلل او ځای به یی نورو شوی دی .

کښې په مونږ باندی زمانی رټلی مودونه او خویو نه وزغمی . که له یوی خوا یی زموږ له جسامت ذوق و سلیقی نه مخالف کالی راواغو ستل له بلی خوا یی زموږ داجتماعی شرایطو نه خلاف عادتونه راباندی تحمیل کړل .

په داسی حال کښې چه زموږ ټولنی د هیواد والو د عمومی تلقی له مخی اصراف تحریم کړی وو ځینو ممتازو قشرونو په ټولنه کښې د خپلو امتیازاتو د ثبیت دپاره د خپلی ټولنی د اجتماعی او اقتصادی مسا عدتو نواو شرایطو نو خلاف میلمستیا گانی کولی .

دی ډول حرام گرځول شو یو او حرام منل شویو اصرافونو او بی خایه لگښتو نو چه دغو میلمستیا گانو په شکل را څر گندیډلی دخپل بدعتی خصالت له مخی یو لړ نور یی خایه لگښتونه په هغو کسانو باندی تحمیلول چه د لوړی سویی په میلمستیا گانو کښې دگډون دپاره چمتو کیدل .

په میلمستیا گانو کښې گډون کوونکی بنځی تشویق کیدلی چه د هری میلمستیا دپاره نوی او متنوعی جامی ولری او دغه کار د دوی میړونه مجبورول چه دخپلو اقتصاد دی کمزور تیا وو په څنگ کښې دخپلو میړمنو هغه اشتیاق تسکین کړی چه ناوړو شرایطو د هری میلمستیا

په زاړه رژیم کښې ما ډیر داسی کسان پیژندلی او لیدلی دی چه که به کله د لوړی سویی میلمستیا گانو ته بلل کیدل ، دوی په مودبانو توگه هغه رودلی اونه به ور تلل هغو کسانو چه په ممتازو میلمستیا گانو کښې جسورانه او بی پاکانه گډون یی په نوی ژوند کښې د اشتراک ، پر مختک او اجتماعی تحول معیارونه گټل په میلمستیا گانو کښې یی د دغه گروپ نه گډون یو ډول محجوبیت پاله اود دوی په باره کښې به یی داسی یو قضاوت کاوه چه گواکی په دوی کښې د پرمخ تک او تحول روحیه وژل شوی وه . له همدغه امله دپنډو مقلدینو له نظره دارتجاج تو ره ټاټبه په هغو کسانو هم لگول کیدل چه د خپلی ټولنی له ښکلو ممیزاتو سره یی علاقه لرله . خو له نیکمرغه په هیواد کښې د جمهورری نظام د لمر به راختلو سره د دی زمینه برابره شوه چه خلک ارتجعی او ارتقای حرکتونه دواقعی او پیژندل شویو معیارونو له مخی وپیژنی په وروستیو لسو کلو نو کښې دغرب له لوری په را الو تونکو بادوکښې دغری نری د زاړه کلتور داسی دوری او گردونه ، خلی او خخلی راغلی چه زموږ د بصیرت دسترگو په منځ کښې یی خیر نی سردی راپیدا کولی .

دی سیلی ته ورته جریانونو هڅه کوله چه په زړو لیلای جا مو



هزار و یک

-۴۳-

ها پنهان نمی ماند ، زیرا دیکر جامعه را در تاریکی باقی نمی ماند. جز دستگیری رشوه خواران ، قاچاقبران و خائنان می تواند زنگ خطری باشد برای آنهایی که ذهن آلوده و قلب ناپاک را از اجتماع دیروز تا هنوز با خود دارند، اکنون وقت آنست که خوب ها خوبتر شوند و بد ها خوب گردند ، زیرا با ادامه پستی و دنائت نه تنها معنا و ما دتا متضرر و رسوا می- شوند و دست عدالت گلوی شانرا می فشارد ، بلکه نام و حیثیت خود را در میان مردم هم از دست می- دهند ، نام و حیثیتی که هرگز

این زمان بیشتر از هر وقت دیگر کشورما به کار ، آنهم کار متداوم و توام با صداقت و پاکی نیاز دارد، متأسفانه هنوز هم اشخاصی پیدا میشوند که شیوه های نادرست سوء استفاده ها رشوه ستانی و حق تلفی را ترك نگفته تصور می کنند که هنوز هم میتوانند جیب و بغل خودرا از پول حرام پر کنند . خوشبختانه حالا وضع مثل دیروز نیست . قاچاقبر، رشوه ستان و سوء استفاده کننده ها رسوا میشوند و نقاب از چهره آنها برداشته شده حساب میدهند .

رژیم جمهوریت کار ثمر بخش میخواهد، پاکی و صداقت میخواهد معلم شریف ، مأمور پاک نفس ، تاجر با احساس و قانع ، کارگر زحمتکش و مستخدم کار دان می خواهد .

گرچه بهتر است بروی گذشته يك قلم خط سیاه کشیده از آن یادى نکنیم . گذشته که در آن تبعیض بود و حق کشی ، ظلم بود و فساد. چو کی های خوب ، پست های مهم، بورس های تحصیلی و امتیازات عجیب و غریب برای آنهایی بود که آقا بودند ، آقا زاده بودند ، متملق و زرنک بودند ، ارتباطاتی داشتند و خویشاوندانی که از ایشان حمایت میکرد ، بسیار تصادفی و ندرتاً غریب زاده میتوانست بحق خود برسد . بیداد ملاکان حد و حصری نداشت ، جرایم مشهود شان نادیده گرفته میشد و بر اعمال پس فحیح و ناپاکیها پرده انداخته بنام مصونیت ... توسط منفعت شریکان از بازخواست نجات می یافتند .

حال در پرتو جمهوریت که بر سایه ها روشنی افکنده دیگر در سایه روشن اجتماع و در تاریکی ها خیانت ها و دستبرد ها و حق تلفی

نداشته اند و یا بدروغ داشته اند و بعد ازین با جبران گذشته میتوانند بدست آورند .

-۴۴-

با وجودیکه لایحه ای برای تکسی های شهر درست کرده اند طوریکه دیده میشود اکثراً مناقشاتی بین استفاده کننده گان و تکسی رانها صورت می گیرد و درین مناقشات لایحه مذکور نمی تواند بد رستی دعوی جا نیین را حل کند . اگر برای تکسی ها تکسی میتر تهیه و نصب شود و بعد لایحه بر اساس فی کیلو متر تعیین گردد ممکن است اینهمه جنجال بکلی مرفوع گردد .

فعلاً اضافه ستانی تکسی ران ها هنوز هم دوام دارد و ازین ناحیه مردم دچار مشکلات فراوانی هستند .

-۴۵-

بناغلی محمد نسیم از مکرو ریان نامه به نویسنده این صفحه فرستاده و تقاضا نموده بود مطلبی در باره موتر های سرویس میکرو ریان بنویسیم . مو صوف مینویسد :
- لطفاً پیشنهاد کنید تا مو تر های سرویس میکرو ریان منطقه مذکور را دور زده از پیشروی پل میکرو ریان گذشته دو باره به مسیر اصلی خود داخل شود .
برادر عزیز !

این مطلب را ماقبل در مجله نوشته ایم و اشخاص دیگری هم این پیشنهاد را بما ارسال نمودند . بودند که نشر گردید و شما می- توانید به شماره های قبلی مجله مراجعه کنید . باید علاوه کنم که درین مورد از طرف اهالی میکرو ریان يك عریضه دسته جمعی هم ترتیب شده بود که بمقام محترم ترا فیک و وزارت داخله تقدیم شد . اداره ترافیک وعده داده بود که این موضوع را مطالعه کند ، طوریکه یکی از اهالی میکرو ریان گفت : بعد از مطالعه اداره ترافیک این پیشنهاد را معقول تشخیص داده است و بزودی مو تر های سرویس میکرو ریان ساحه مذکور را دور خواهد زد مشکل کار در اینست که يك قسمت کوچک سرک در نزدیکی پل میکرو ریان هنوز آماده عبور و مرور ترافیک نشده است ، هر گاه سرک مذکور درست شود ترا فیک رانندگان سرویس هارا مجبور خواهد ساخت که مسیر جدید را تعقیب کنند . فعلاً رفع این مشکل به عهده ریاست محترم شهرسازی و خانه سازی است هر گاه همان قسمت سرک درست شود پیشنهاد شما عملی خواهد شد .

فکاهی منقول

تشریحی

بس شهری

بیر مردی منتظر در ایستگاه موتوری از دور گردیدش پس بد در رسید آن موتر طنناز و لقا بیر مرد آهسته پیش آمده در پای راستش را نهاد در پایه دان تگرائش مردک چا بک سر شت امر چالانی به مو تر دان داد حرف (سلو) را زبانش می سرود رو بخریش چونکه شدت می گرفت بیرمرد از شدت زود و فشار از عرق پیراهنش مفروق آب موتر اندر ایستگاهی شد فریب چونکه مو تر را قرار داد پیش شد شد بدر با مشکلاتی از عذاب گفت چشم تنگ موتر داراست

لحظه هارا طی نمودی با نگاه انتظار از چشم او یکدم رسید تا دهد چند لحظه ای او را نسق ناشود داخل در آن دالان چسب پای دیگر را بند جایی بدان ساخت مردم را منظم هم چو خشت چون سواری دید باز فرمان داد يك دوتن را باز بسالا می نمود اذیتش چند لحظه مدت می گرفت دیگر اندر پیگوش بر شد قرار تنه اش از خستگی تا با خراب بیرمرد را هم چو وضعی بد عجیب مرحمی بر زخم آن دلریش شد غرغری کرد باز باناش از عذاب با سواری پر گشت یا پول مفت

(اثر سید اکبر فرهاد از قلعه فتح الله خان)

کوتاه و دلچسپ خواندنی

نبوغ شاعر

معروف است که امیر خسرو دهلوی شاعر بزرگ، همنسوز در عنفوان جوانی قرار داشت که یکی از دوستان پدرش از او خواست تاچنان د و بیتی بسراید که شامل کلمات :
موی بیغه - خربوزه و تیر باشد .

امیر خسرو فی‌البدیه این رباعی نغز را سرود و تقدیم دوست پدر خویش کرد :

هرموی که در دو زلف آن خوش صنم است

صده بیضه عنبرین بر آن موی ضم است

چون تیر مدان راست دلش را زیرا

چون خربزه دندانش درون شکم است

در اروپای غربی کدام زبان رایج است

درامورجاری بین کشور های جامعه اقتصادی اروپا زبان آلمانی از همه بیشتر مورد استفاده قرار میگیرد، گرچه درامور رسمی جامعه زبان فرانسه بیشتر بکار میرود . پس از یوستن انگلستان بجامه نامبرده ، زبان انگلیسی دومین زبان رایج شده است .
جامعه اقتصادی اروپا شامل ۲۴۴ میلیون نفر جمعیت میگردد که، لاقلاً به ۱۴ زبان تکلم میکنند و مهمترین آنها بدینترتیب میباشند: آلمانی ۶۰ میلیون نفر، انگلیسی ۵۷ میلیون، ایتالیایی ۵۵ میلیون، فرانسه ۵۲ میلیون، هالندی ۱۹ میلیون، دانمارکی ۴۹ میلیون نفر، پرتگالی ۱۲ میلیون نفر

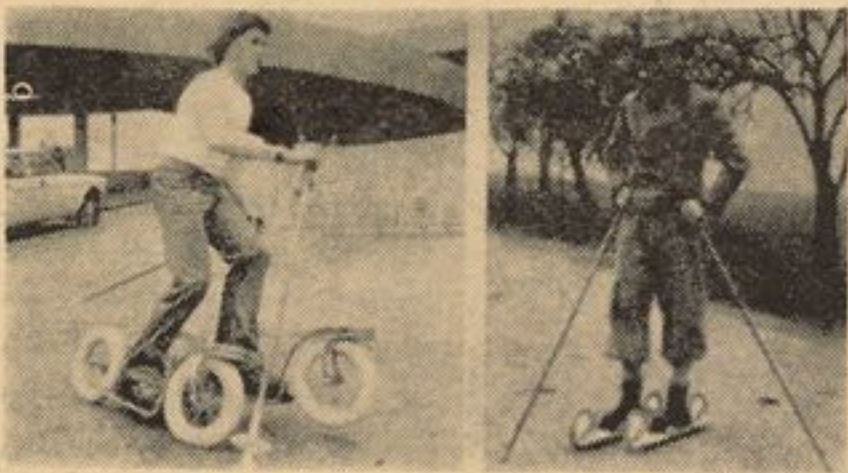
آشننگی السنه رایج در جامعه اقتصادی اروپا بعلت وجود ۴ میلیون نفر کارگر خارجی از کشور های پرتگال، اسپانیا، یونان، ترکیه، یوگوسلاوی، الجزیره، مراکش و غیره بیشتر شده است . در سراسر اروپا یعنی از جبل الطارق تا اورال در حدود شصت زبان مادری تکلم میشود و بنابراین ، جامعه اقتصادی اروپا فقط با ۱۴ زبان رایج نسبتاً هم آهنگ است .

عکس جالب هفته



اندیشه پیری

پیشرفت چهل ساله



در یکی از شماره های گذشته خویش به نقل از یک مجله خارجی خبر عکس سکی بازی را نشر کردیم که از سکی عرابه دار استفاده میکند .
در همان مجله یکی از خوانندگان عکس چهل و یک سال پیش خود را بدفتر مجله فرستاده است که از چاپ هر دو عکس یک مقایسه مکمل و مجسم انکشاف صنعت سکی بازی صورت گرفته میتواند .
عکس سمت راست متعلق به سال ۱۹۳۲ است و عکس سمت چپ چند هفته پیش برداشته شده و معروف یک پیشرفت تختیکی فرستاده است که از چاپ هر دو عکس یک

یک میلیون و پنجصد هزار پست کارت در یک خانه



اخیراً مطبوعات جهان ، پیرامون یک کلکسیونر چکوسلواکی اطلاعاتی را نشر نموده اند که بسیار جالب است .

دکتر انونین کوچندا، از اهل بوچویسی و چکوسلواکیا در طول چهل سال اخیر توانسته است مجموعه ای از ۱۵۲۰۰۰۰ پست کارت را گرد آورد .

باید دقت شود که گردآوردن این مقدار پست کارت هفت تن وزن دارد و همچنان انبار آن در یک محل خالی از اشکال نیست .
امادکتور کوچندا چهار اتاق منزل خویش را برای گذاردن تخصص داده است .

این مجموعه به گروپ های مختلف از نظر

موضوع یعنی از نگاه جغرافیا، تاریخ، سپورت و امثال آن تقسیم شده است . طرفه اینکه پست کارت های این مجموعه از سراسر جهان میباشد . قدیمی ترین پست کارت این کلکسیون مربوط به سال ۱۸۸۶ میباشد که در روی آن کوهستانی نقش شده است .

بشر بعلت گاز زندگی بنا بودی تهدید میشود

«سرنوشت بشر نه در روی کره زمین ، بلکه از فراز کره زمین تعیین خواهد شد» :
دکتر ریتر رئیس انستیتوت جسد بد تحقیقات آنسفری باسختان مزبور سازمان نامبرده راگشود وی و یک تیم سفده نغزی از محققان بوسیله اشعه لازر، سوند های رادیویی و بالنها هواشناسی طی سالیان آتی انبوه ابر هارا مطالعه خواهند کرد تا تصویر جامعی از آلودگیهای هواشناسی از گازهای صنایع و اتومبیل هابست آورند .
دکتر ریتر موکدا توصیه مینماید که ، از اینگونه مراکز در همه نقاط جهان برپاشوند . زیرا طی دوده آئینه هوای کسره زمین در صورتی بگونه کنونی بجا خواهد ماند که ، تکنولوژیهای نوین برای نجات محیط زیست اختراع و بکار گرفته شوند . اگر آلودگی هوا بنحوه فعلی ادامه یابد، باعتقاد متخصصین ساکنان کره زمین بعد از دو نسل در معرض تهدید نابودی از «گاز زندگی» قرار خواهند داشت .

نامه لیلی

این نامه که هست چون پرندی
یعنی ز من حصار بسته
ای خا زن گنج آشنا یسی
ای خون تو داده کوه را رنگ
ای چشمه خضر ، در میا هی
ای از تو فتاده در جهان شور
ای رحم نکرده برتن خویش
ای ز خم که ملامت من
ای دل یوشای من نهاده
من دل بو فای تو سپرده
چونی و چگونگی ای ، چه سازی

از غمزه ای بدرد مندی
نزد یک تو ، ای نفس شکسته
عشق از تو گرفته رو شنا نی
ساکن شده چون عقیق در سنگ
پر وانه شمع صبحگاه هی
گوری دو سه کرده مو نس گور
واتش زده ای بخر من خویش
هم قافله کیا ست من
در معرض گفتگو فتاده
تو سر ز و فای من نبرده
من با تو ، تو با که عشق بازی

چون بخت تو در فراهم از تو
جفت توام از چه طاقم از تو



میر هوتک

سیر هوتک

من ودل از غم بتان هر دو
هر دوشب تا سحر بگریه وآه
هر دو از غم چو موی گردیده
هر دو را رفته زندگی از یاد
هر دو حیران درد یک دیگر
هر دو گردیده بی سرو سامان

بی فرادیم و نا توان هر دو
عذر باناله و فغان هر دو
در تمنای آن میان هر دو
آمده از غمش بجان هر دو
هر دو بیتاب و نا توان هر دو
شده آوازه جفا ت هر دو

هر دو افغان گدای یک سر گوی
خالک بوس یک آستان هر دو

باده مد هوش

زهی باغ ، زهی باغ که بشکفت زیلا
زهی قدر ، زهی قدر تبارک و تعالی
زهی ملک وزهی مال، زهی حال وزهی حال
زهی پر و زهی بال، بر افلاک تجلی
زهی نارو زهی نور، زهی سرو زهی شور
زهی گو هر منشور و زهی پشت تولا
چه پیش آمد جان راکه پس انداخت جهانرا
بزن گردن آنرا که بگو ید که تسلی
کرا جزای زهینی و گر روح امینسی
چو آن حال ببینی بگو جل جلاله
فروپوش، فروپوش، نه بفروش، نه بفروش
تو بی باده مد هوش یکی لخته بیلا
(مولوی از کتاب : شمس تبریزی)

انگشت نما

تا اسیر شکن زلف دوتا گر دیدم
از فراق گل دیدارتو در گلشن دهر
در دل خویش خیال گداز ای سروسپی
عاقبت سوزش عشق تو مرا چنون کرد
در همه مرد وزن انگشت نما گردیدم

«مجنون شاه کابل»

چشم نیم مست

ای مثل چشم مست چشم فلک ندیده
دل زانستیاق وصلت ازجان ملول گشته
صدبارہ خار هجرت در پای دل شکسته
جانا خیر نداری کین خسته فراقست
تادیده دید رویت سیلات شوق رانده
تا چشم نیم مست بر جان کمین کشاده
ای نوردیده دیده گرد جهان دویده

نقش خیال رویت بر لوح جان کشیده
جان در هوای مهبت از غم بلب رسیده
وز بوستان وصلت هرگز گسلی نچیده
دل رایگان بداده غم رابجان خریده
تادل گزیده مهبت از جان طمع پریده
هستم زبار هجران چون ابرویت خمیده
تادر جهان خوبی یاری چو تو گزیده

تا کلک صنع ایزد نقش وود بسته
چون تو فلک نهادی هرگز نیافریده

(جهان ملک)

رباعی های نغز

سیلاب غمت بلند و پستی نگذاشت
سودای تو هوشیار و هستی نگذاشت
آه از دل و دست تو، که یکدم، بقلط
دستی به دلی، دلی بدستی نگذاشت

امشب منم و صحبت آن سرو بلند
آن گوژ لیش چا شنئی داده بقند
ای شب اگرت هزار گاراست سرو!
ای صبح ، گرت هزار شادی است بخند!
«ابو سعید ابی الخیر»

مولوی

ناله نی

بشنو ازنی چون حکایت میکند
وز جدایی ها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا بریده اند
از نغیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دورماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم
جفت بد حالان و خو شحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من
وز درون من نجست اسرار من
سرمه از ناله من دور نیست
لیک چشم و گوش را آن نور نیست

خواستگاری

مردی بزرگ بینی، زنی را خواستگاری
میکرد، و در تعریف خود میگفت :
من مردم ، متحمل و بارکش .
زن گفت : راست میگویی اگر متحمل
و بارکش نبودی ، این بینی را چهل سال
نمی کشیدی لطائف الطوائف

سبیدی باغوز دهای کاج

کمپوزیتور ادوارد گریگ ایام خزان را در جنگلات نزدیک پترن سبیدی می نمود . شر شر برگها و سمارق به زیبایی جنگلات افزوده ، و مخصوصا جنگلات کوهی اطراف بحیره زیبایی آنها دوچندان نموده بود . در قصر جنگل آواز مدوجز آبهای بحری بگوش میرسید ، از اثر افزایش شدت رطوبت خزها وسعت پیدا میکردند . شاخه های درختان ، مانند گیسوان د ختران جوان تازمین آویزان گردیده بود

برعلاوه ، در جنگلات کوهی انعکاس آواز روحبخش مرغان مختلف شنیده می شد . آواز مقابل ، صرف ، انتظار آنرا داشت ، تابه هر گونه صدای روح پرورادی های دور دست جواب بدهد .

زمانی گریگ در جنگل بادخترکی ، که دارای دوچوتی بود ، مقابل شد با این دخترک - دختر یک جنگلیان بود ، که غوزه های درخت کاج را در سبیدی جمع مینمود .

خزان فرا رسیده بود ، اگر امکان میداشت که تمام طلاوعسل روی زمین راجع میگردد ، و از آن برگ های نازک و بیشمار تابه زده و میبردند ، بازم زیبایی و لطافت خود را مقابل برگهای زیبای جنگلات کوهی از دست داده و ناموزون جلوه مینمودند . به همه بهتر معلوم است ، برگهای خزانی آنقدر شفاف و لطیف اند ، که حتی از آواز چهچه و اهتراز بالهای پرندگان هم به رقص میآیند .

گریگ پرسید :
- دخترک اسم توجیست ؟
- دانگی پندرسن - دخترک آهسته ولزان پاسخ داد .

لرزش آواز او از ترس نبود ، بلکه از تصادف غیر متوقعه حیران شده بود . ممکن نبود که او بترسد ، زیرا چشمان گریگ از مهربانی خاصی نمایندگی می نمود .

چه بدبختی - گریگ گفت : من هیچ چیز با خود ندارم تا بتو ببخشم : نه ماهگوشک مخملی - نه فیتة موئی و نه گدگی مگی .
- گدگی کهنه مادرم را بمن بخشیده اند - دخترک جواب داد . - یکوقتی گدیگک چشم های خود را باز بسته می نمود ، اینطور !
دخترک آهسته آهسته چشمانش را بسته نمود . وقتیکه دوباره چشم هایش را باز کرد ، گریگ حس نمود ، که در حدقه چشمان سبیدی دارد دخترک اشعه برگهای طلایی منعکس گردیده است .

- و فعلا گدیگک با چشمان باز بخواب رفته - دانگی باقیافه خمود و جمود افزوده ، اشخاص بی خواب نارام دارند . پدرکلان هم تمام شب زجه میکشند **خروپف زبانه میکشد** .

- بشنو ، دانگی گریگ گفت ، من فکری نمودم . یک شی مورد علاقه و ابتوتخته میدهم ، اما نه حالا ، ده سال بعد . از شنیدن جمله ده سال بعد ، دانگی حتی دستپایش را بهم میمالید .

- اوه ، چقدر دیر !
- میدانی ، من بوقت کافی ضرورت دارم تا آنرا بسازم .

- و این چطور چیز است ؟
- بعد آخواهی دانست .

دانگی باقیافه جدی پرسید :
- مگر شما به تمام زندگی خود میتوانید صرف چنددانه بازیچه بسازید ؟

گریگ که حواسش پرت شده بود ، بایی میلی اعتراف نمود :

- بلی ، نه ، اینطور نیست ، شاید من آنرا در طرف چند روز بسازم . اما این نوع تعایف را برای اطفال نمی سپارند . و من برای اشخاص بزرگ هدیه میدهم .

- من آنرا نمیشکنم ، - دانگی دو حالیکه باعجز میگفت و آستین گریگ را کش میکرد - و خرابش هم نمیکند . باز خواهی دید پدر کلانم قایق کوچک شیشه دارد ، که همیشه من خالک های آنرا پاک میکنم ، و دفعه هم خوردترین پرژه آنرا نشکسته ام .

- دانگی بکلی مرا بیچاره نمود - گریگ جملاتی رابه دخترک میگفت ، که همیشه بزرگ سالان برای رهائی خویش ، در صورت لاجوبی ، برای اطفال میگویند :

- توهنوز خیلی کوچک استی ، و بسیار چیز هار امیدانی ، باید حوصله کردن را بیاموزی . و حالاسب رابده ، تو آنرا برده نمیتوانی . من ترا مشایعت میکنم ، و مادرت طول راه راجع به چیز دیگری حرف میزنی .

دانگی آهی کشیده سید را بطرفش دراز کرد . حقیقتا سید وزینی بود ، زیرا ، بر علاوه غوزه های کاج ، بطرف چپ آن زخهای صمغ لیس وجود داشت .

وقتیکه خانه جنگلیان از بالای درختان نمایان شد ، گریگ گفت :

- بلی ، حالا خود میتوانی به خانه بروی ، دانگی پندرسن . دوناروی اکثر دختران را با این اسم ، واسم فامیلی یاد میکنند مانند تو اسم پدرت چیست ؟

- هاگتروپ - دانگی جواب داده و با عصبانیت طفلانه پرسید :

- لکن شما به منزل ، تشریف نمیبرید ؟ در خانه ماسرمیزی دست دوزی ، پشک زرد و قایق شیشه وجود دارد . پدرکلانم به شما اجازه میدهد که آنرا بدست بگیرید .

- تشکر فعلا وقت ندارم . وداع کن ، دانگی ! گریگ موهای دخترک را نوازش داده و بطرف ساحل روان شد . دانگی با پیشانی چین خورده و نگاه های کودکانه او را مشایعت می نمود . سید راپک لبه معکم گرفته بود ، در حالیکه غوزه های کاج از آن ریخته میرفت .

من نوتة موزیک رامی نویسم - گریگ مصمم شد - امریکم که در صفحه اول آن این عنوان را بنویسم :

« دانگی پندرسن - دختر (هاگتروپ پندرسن) جنگلیان ، وقتیکه هجدمین بهار زندگی اش را جشن میگیرد » .

در برنگن تمام بصورت سابق بود . اشیائیکه آواز را بخود جذب مینمود ، مانند قالیچه ، بود توت و دوبرنم ، گریگ مدتی قبل ، تمام آنها را در یکجای محفوظی نگه داشته بود . از آن جمله صرف کوچ کهنه درجایش باقی بود .

که میتوانست ده نفر روی آن بنشینند ، و گریگ نخواست آنرا از نظر دور نماید .

نظریه گفته دوستان کمپوزیتور : خانه او مانند خانه گرمیست که در درخت زندگی میکند .

خانه را صرف یک پیانو زینت می بخشید . اگر انسان با تصور و خیال شاعرانه همراه باشد ، در آن صورت میتواند در بین این دیوار های سفید آواز های سحرآمیزی را بشنود : غرش بادها بحری حرکات قهرانی و ظلمانی با حارباده دست شده و صباوی را بر پا مینمودند ، مثل اینکه تبلیغ وحشیانه خود را به همه چاپخش میکند ، هکذا ، زمزمه دخترک که گدگی گک کتتش را لولولو میگفت ، و امثال آن .

پیانو میتوانست راجع به همه چیز حرف بزند - درباره اولین روح بزرگ انسانی و عشق جاویدانی اش . پرده های سیاه و سفید زیر انگشتان گریگ گاهی بالا میرفتند و زمانی پائین می آمدند ، متاثر میگرددند ، میخندیدند ، طوفان وحشتناکی را تمثیل میکردند و دفعتا و بیکیارگی خاموش میشدند .

در حالیکه خاموشی در همه جا حکمفرما بود ، با آنهم برای یکمدت زیادی صرف یک پرده کوچک و نارمان پیانو ناله میکشید ، مثلیکه زولوشکه از جور خواهر اش میگیرد .

گریگ وقتیکه پنجه های خود را از بالای پیانو بر میداشت ، بدقت گوش میداد تا آخرین دقایق آواز در کنج مطبخ ، در پیشگاه از زمان پیش چرچرک سکونت نموده است ، به گوش برسد .

سکوت همه جار فرا گرفته بود ، مثلکه تابه شماری آن بسیار دقیق صورت گرفته باشد ، قطرات آب از شیردهن قطره قطره میریزد - و دفعتا منجمد میشود . وقتیکه رانمیتوان باز گردانید ، در باره چیز هائیکه فکر شده ، پس باید بدون تاخیر همه اش را انجام داد . گریگ در نوشتن موزیک ، برای دانگی پندرسن ، اضافه تر از یکماه وقت خود را وقف نمود .

زمستان شروع شد . دمه و غبار در تمام شهر پخش شده بود . کشتی های رنگ زده که از سفر طولانی ممالک مختلف بازگشته بودند در سنگر گاه بخواب رفتند ، بخار خفیفی رویشانرا میوشاند .

بزودی برف بارید . گریگ از پنجره اطاقش پانگنده های برف را تماشا میکرد ، از همه بیشتر درختائیکه از برف شکوفه ساوشده بود ، او را مجذوب ساخته بود .

طبعاً ، امکان پذیر نیست که موزیک را بزبان و کلمات ساده خویش تحویل نموده و آنرا تعریف نمائیم ، گرچه زبان ماغنی هم باشد . گریگ درباره عالیترین زیبایی و دلربائی یک دختر جوان و خوشبختی اونوشت .

اونوشت و در عالم خیال دید ، که دخترک با چشمان سبز و جذابش به دیدن اومی شتابد ، از خوشی نفسک زده و دستپایش را حمالیل گردن اومی نماید ، رخسار آتشین خود را بسروى پر مو سفید او چسبانده و میگوید « تشکر ! » هنوز خودش هم نمیداند « بخاطر چه از او تشکر می نماید و ممنون احسان او گردیده است .

گریگ به دخترک میگوید :
« تو مانند آفتابی ، نسیم سحر ما ها ن رامانی ، در قلب تو گل سپید شکفته شده و وجود ترا ، سر تا قدم ، پر از عطر بهاری نموده

من زندگی را با مزایایش دیده ام . برای اینکه ترا گول زنند ، و زندگی را بقسم هیولائی معرفی نکنند ، همیشه به آن وا ینده اش امیدوار باش ، او عجیب و زیبا ست .

من بپریم ، اما حیات خود را با استعداد ها و اندوخته های تجاربتش وقف جوانان نموده ، همه چیز را با تمام قدرتش و بدون عوسس به آنها سپردم . ازین لحاظ من ، شاید ، حتی از تو خوشبخت تر باشم ، دانگی .

تو مانند شب های سفید سحر آمیزی - تو خوشبختی رامانی . تو سپیده شفق ، از آواز تو قلب به تپش می آید .

بلی ، چیزها بیکه ترا احاطه میکنند ، چیزهائیکه به تو - و به چیزهائیکه تو تماس داری ، اشیائیکه ترا خوشبخت می نماید و ترا مجبور می سازد تا فکر کنی ، همه همه اش از تو نیکیست و سعادت من می شوند .

گریگ چه فکر کرد - طوری فکر کرد که درباره همه چیز موزیک نواخت درین آنسا اوحس نمود که کدام کسی مخفیانه گوش داده و موزیک او رامی شنود . حتی او پیش بینی نموده که این عادت را کمی دارد . اینها - پرندگان زنبور خور بالای درختان بودند ، ملاحظائیکه از بندر بحری آمده و هوا خوری میکردند ، دویی که در جوار منزلش سکونت داشت ، چرچر کبک درین محل اقامت گزیده بود ، برفیکه از طبقات بلند آسمان پائین می آمد و زولو شکا با پیراهن پینه اش بود . هر کدام آنها طوری می شنوید - بهمان قسمیکه حس می نمودند .

پرنده های زنبور خور بکلی خا موش و ساکت بودند ، اما روحاً نارام معلوم می شدند و مینو سیدند که مبادا شاخه شکسته و آواز روح بخش پیانو را برهم زند .

ملاحظائیکه برای هوا خوری آمده بودند ، بالای پته های زینه نشسته و مشغول ستایش بودند .

دویی گوزبشت چشم های قرمز شش را مالش داده و سر خود را با تال موزیک یکجا می چپانید .

چرچرک از طریق بخاری کاشی دیواری پائین آمده و از گوشه بخاری متوجه فعالیت های گریگ بود .

برفیکه میبارید بهوا معلق استاده شده تاظنین آبهای را بشنود ، که از خانه گریگ مانند جو بیچه سرکشیده بود . وزو لو شکا متبسمانه بطرف زمین میدید . نزدیک پاهای برهنه اش گشش های بلوری گذارته شده که به اثر تماس آنها با یکدیگر آواز گیرائی بلندشد ، که آواز اکورد های پیانو را همراهی میکرد

این شنوندگان ، نظر به اشخاصیکه مؤدبانه به تیاتر آمده و مؤدبانه در قطار های جو کسی

جامیگیرند، بهتر تراز آنها زحمات گر یکدرا
بنظر قدر نگریده و به آن اهمیت بزرگی را قایل
می شدند

زمانیکه داگنی مکتب را به پایان رسانید ،
عجده ساله بود .

به این مناسبت پدرش او را نزد خواهر
خود ماگدا به مهمانی فرستاده و به او توصیه
نمود : (دخترک را که پدرش با چوتی های
پورو غلواش ، هنوز دخترک کوچکی بیش نمی
شمرد) بگذار دنیا را ببیند که چه قسم است ،
و با زندگی مردم آشنا شود ، در ضمن تفریح
کمی شادمانی نماید .

چه کسی میداند ، که در آینده چه به انتظار
داگنی خواهد بود ؟ امکان دارد یک شوهر
پاک و دوست داشتنی ، اما کمی مسک ،
نصیحتش شود ؟ و یا خودش در دهکده در
غرقه وظیفه فرو شنندگی را خواهد داشت ، و یا
در یکی از وفاتر پراز دهام گشتی ها در شهر
بزرگ مشغول کار خواهد شد ؟

عنه ما گدا در دستگاه خیاطی تیاتر وظیفه

خیاطی داشت ، شوهر او نیلس نیز در همین
تیاتر بحیث سلمانی ایفای وظیفه می نمود .
اطلاق گو چیکه تعلق به تیاتر داشت ، این
جفت در آن زندگی می نمودند . از پنجره اطلاق
در اولین بر خورد بپرق های رنگا رنگ گشتی
ها ، خلیج و مجسمه ایسن بنظر می خورد .

شعبور گشتیها تمام روز از پنجره شهید همیشه
نیلس به شناختن این اصوات آنقدر آشنائی
داشت که قرار گرفته خودش بدون سهو و خطا
میتواند تشخیص بدهد که کدام شخص
گشتی را بوق می زند - مثلا «فورد ترنتی»
از گو پشپا کن ، «سراینده اسکا تلندی» از گلا
گوویا ، زاننا اولک ، از پوردو .

در اطلاق عمه ماگدا اشیا زیادی که مربوط
به تیاتر بود وجود داشت : پارچه های حریر
ابریشمی ، تکه های جالی ، فیه ، سرانه و
کلاه های شاپوه که با پرهای رنگین تزئین
گردیده و نماینده اروار گذشته است ، شال
کولی ها ، موهای مصنوعی سفید ، شمشیر ،
بوت های نقره و امثال آنها .

عکسها بکه از مجلات و جراید مختلف قطع

شده و بدیوار نصب گردیده بود ، مانند سوار
کاران زمان لودوویک چهارده ، زیبا رویا ن
ملبس با پارچه های قیمتی ، قهرمانان تاریخ
زنان روسی با پیراهن های بی آستین ، ملوانان
آراسته با تاجیکه از برگ های بلوط ترتیب شده
بود به آن زیبایی خاصی می بخشید .

یک زینت جراحی راه راه این اطلاق وصل
می نمود . این راهرو وزینت رنگ طلائی شده
و از همین رهگذر بوی وارنس و رنگ عاج برین
را تکلیف میداد .

داگنی همیشه به تیاتر می رفت ، و این رایک
مشغولیت سرگرم کننده می پنداشت . اما بعد
از ختم درام تاپاری از شب نمی خوابید ، و حتی
یگان وقت در بستر خواب هم زار زار گریسته
و دست بر نمیداشت . این وضع عمه ماگدا
را بحراس می انداخت و همیشه داگنی را
دلجوئی میداد . ماگدا میگفت : واقعاتیکه بروی
ستیز نمایش داده می شود ، نباید آنرا گور
کورانه قبول نمود . اما نیلس او را «جفلکار»

خطاب نموده میگفت ، که ، برعکس ، به تمام
چیز های تیاتر باید عقیده داشته باشی ، اگر

تمام مردم بانوعم فکرمی بودند ، هیچگاه به
تیاتر علاقه پیدا نمیکردند .
عمه ماگدا برای تائید گفتار خود این را
تسک گرفته میگفت ، که باید انسان برای
تغیر و تنوع تفریح در کنسرت ها برود .
نیلس نظریه او را تصدیق نموده گفت :

«موزیکد آینه نبوغ - و او دوست داشت
نادر موقع گفتار خود از عقاید عالی ، اما میبیم
پیروی نماید . درباره داگنی چنین اظهار عقیده
نمود : او شباهت به اولین برخورد با کورد
بیانو دارد . نیلس بازمه افزود : ماگدا شیخ
ساحره است که بالای مردم حکومت می نماید ،
زیرا او لباسهای تیاتر را می دوزد ، آیا کسی
است که نداند ، هر دفعه که آنها ن خود را به
لباس جدیدی می آراید بکلی تغییر قیافه می
نماید ، در آن صورت می بینیم که ، عین اکتور
در روز قاتل قبیعی پیش نبود ، امروز یک
عاشق پرشورو آتشین است ، فردا مشله و
مجلس آرای درباری خواهد شد ، پس فردا
شاه ، و روز دیگر قهرمان ملی خواهد بود .

بقیه در صفحه ۶۲



سړ اووی نظر

دکوم زړه سره چه ستا غمونه هل شی
باور مکره چه هغه زړه به بیابل شی
مینه گل نه ده چه وخت سره فنا شی
آشنا! غه که موسموونه دی بدل شی
راژدی شه چه خوانی دوته لومړی کړم
چیری نه چه له نظره دی اوربل شی
خوبه وروسته لکه مرددوسی ناختم
خدای دی وگری په لیمودی زما پل شی
تصودی راته گانی پوتی گل کړل
درقیب په مخ می ستا دفع تسلی دی
لیلا پرېده سرتنگ اوپرنگ چه نوی مودی
دا دولی انداز دی خیردی که شبل دی
ستاله مړوی حیا ناک نظره جار شم
چه دوست دزړه په خونهراشی گل شی
(دوست)

ژبا سترگی

داسی اثر ناکي دجا سترگی دی
دا دحیا یا دحیا سترگی دی
مادهغو سترگو نه قربان کړسړ
تل چه په آسمان دسبا سترگی دی
څنگه دی ناپوهه چه بی مری گنې
دا خو دمړگو نیو دوا سترگی دی
تومبی په بویوغش سلسل هوسی
چپ شه گنسی بلا سترگی دی
راشه چه دسترگو زما پاکسی شی
او شوی مودی تاته زما سترگی دی
داجه دزړه گوتی خوږه وراڼه ده
شونډی دجا؟ کړتبا. سترگی دی
مرغلری ستا دنظر زار شمسه
یاری د کشمالی جدا سترگی دی
وبه بی اقرار خوژبه بی نشته دی
بی ژبی جازانه دتا سترگی دی
څنگه به زړگی که ددنیا نه پت
تل دستندر په ژبا سترگی دی
(سمندر)

آرزو

معلومیری ستا دسترگو له غمزو
چه بی مرگ دتیره تیغدی داپیرزو
ستادسترگو دباپوترمنخ حیران یم
یومی وژنی په سره اوربل په نیزو
هومره بڼه دی خال اوخط راسره وکړل
چه راویر کبم له اوره په اغزو
ستادزنی په آرزو کبسی مخلق تریغ شو
دزقوم په خیر د قندوله کوزو
چه دی زه په تش لیده وخم له عقله
خه حاجت دزیاتی زور دستیزو
دبڼه مخ په واصلانوبه خه حال وی
چه بی وواژه حمید تشی آرزو
(حمید)

زړه په لته لایو دښی

په زړه به لویه تیره کیردم
داستاله لوری به بی وروورو صبرومه
پر زړه می ته بانسی می لوری
کلی کبسی کرشم ماشومان کرارومه
پر زړه می دیردی ارمانوسه
پوره به نشی زه به توری خاوری شه
په زړه می ستا دجفا غر دی
په ورمی کبسی به شیسرادرته کومه
په زړه می نرمی گوتی کبسه ده
که دسترسام په تبه پروت یم روغ به شه

لیونی د ښینی

دښینی لیونی یم نورسامان کله پریردم
دعشق په بهار کبسی او دحسن په گلزار کبسی
دگلو نو گیبی زه جوړوم دغمی ذوق دی
عیاش دی گری عیشونه مالدارپول گری دولتونه
آزاد یمه دوهم او د ریا له زولتو نه
په ځمکه کبسی هم راز می پیدا نکم دواژولو
خواخوړی دپښتون یم بختانی په پښتو لغواکبسی
دمال و سرنه تیریم خو افغان کله پریردم
(عبداله)

خواب را کړه!

په آینه کبسی دی کتلی دی که نه
دواړه وروخسی دی لپندی باهه دی غشی
کله کله چه دی سروشو نپوته گوری
ای زاهده پرهیزگاره! خواب را کړه
چه رقیب سره ترغاره جانان ناست وی
کله کله چه سلام گوی په سترگو
دا چه ته ورته حلال وایسی زاهده
آینسی طور رواکه ناروا دی
خپلی سترگی دی لیدلی دی که نه
عاشقان دی پری وپشتلی دی که نه
ورته شونډی چا چپلسی دی که نه
سره شرابدی چیری چپلسی دی که نه
پت دی خان سره ژپلی دی که نه
په ژبا کبسی دی خندلی دی که نه
په رښتیا وودی گتلی دی که نه
سوگند ونه دی خورلی دی که نه
(پیرگور)

ساقی ته

دساقی لاس کبسی شراب دی
دخندا دی که دغم دی
چه دسوز اوکه د ساز دی
د مستی که د ما تم دی

ساقی سترگی مهربانی
خوړی گری په ستم دی
دساقی شونډ و مد غوشو
کبسی خیالونه دگرم دی
دا تپوس له مانه مه کړه
چه دا ډیر دی اوکه کم دی

دا نشه هم د صنم ده
دا شراب هم د صنم دی
میخانه هم د صنم ده
ستا نه هم د صنم دی
زه بی چنمه ستا په نوم
د ژوندون که د عدم دی

جام په سرسره سجده یم
یوه قطره د خمار غواړم
ددلدار وصال به کیږی
زه تش خیال ددلدار غواړم
(لغی خان غنی)

گرفتار دتوروزلفو

میخوک مه شه گرفتار د تورو زلفو
مه اسپر شه په کفار د تورو زلفو
هم په شان دتورو زلفو به پریشان وی
هرچه کاندی انتظار د تورو زلفو
دمحشر عالم به شه رنگ په قرار وی
شوکه به شه غواړی قرار د تورو زلفو
خوچه صبح دقیامت دمیده نشی
ورخ به نشی شب تار دتورو زلفو
مگر شمع دسپین مخ شی بانده بله
کبه نشته نورانوار د تورو زلفو
تاریه تارکه د عاشق دزړگی خونه
چه حلقه شی تاریه تار د تورو زلفو
چه تمام جهان بی نیشی دی به دام کبسی
شه به کاندی شوک انکار د تورو زلفو
زه له کومه یو کمند به سرو کاپم
کمندونه دی هزار د تورو زلفو
په تندی دمحتسب که دره ماته
چه پری راشی دره مار د تورو زلفو
هومره زړونه بی پیلسی په هر تار دی
چه تسبیح کړو خدای زنا دتورو زلفو
ملک دهند اودجیشی واپه خیر کړه
چه پیدا شه شپریار دتورو زلفو
هیڅ دمه بی ددم گروپه دم نشی
چه خوړلی وی بشامار د تورو زلفو
بشامارانو غوندی گرشسی په کنجوتو
نشی هیڅ په زړه کبسی دار د تورو زلفو
که بل مار چپچل په لاس یا پښو کاندی
په زړه خوږه لکوی مار دتورو زلفو
درحمان تر قلم مېسک او عنبر اوری
چه آغاز بی کړو اشعار د تورو زلفو
درحمان پاپاه



زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دختر خود بشهر می آید و دو سال بعد آن شهر شوم را ترك میگوید. دختر کلانش هنادی توسط ماما پش ناصر بقتل میرسد. دختر کوچکش مدتی بعد از خانه پدری میگریزد و دو باره بشهر بخانه مامور مرکز که سابقا آنجا کار میکرد پناهنده میشود و میخواهد از انجنیر جوانی که خواهرش را بداند سر نوشت شوم کشانده انتقام بکشد و برای همین منظور مراسم نامزدی خدیجه دختر مامور را با وی برهم میزند و خود در یکی از خانه های مریوط بیگ فامیل ثروتمند استخدام میگردد و سر انجام بمنزل انجنیر مدکور بحیث خادمه راه مییابد و در صد تطبیق نقشه انتقامجویانه خود بر می آید، اما رفته رفته نوعی احساس او را در خود میپسند و در گیرودار این احساس بر از تنافض آراش خود را از دست میدهد.

آهنک شادون

چه رابطه ای میتواند مرابا با غبان پیوند دهد. اگر تو مرا آزاد بگذاری راساً خواهم رفت و در او لین قطار خواهم نشست و اگر برای آقا یم تکلیف عاید نمی شد از وی خواهش میکردم تا خودش مرا در واگونی بنشانند و به شهر ی که می خواهم بفرستند، زیرا من میخواهم درجایی حیات بسر ببرم که بتوانم عفت و شرف خویش را حفظ نمایم. این عفت و شرفی که هرگز از دست نرفته است... و لو آقا یم هر نوع اندیشه و گمانی درین زمینه داشته باشد.

(بقیه در صفحه ۶۱)

سابقه ما بهانه جویی میکند، اما در جریان صحبت آهسته آهسته آرامش خود را از دست داد و به پارچه از خشم و غضب مبدل گردید و همانطور قدم میزد و آتش خشم از چشمانش شراره میکشید و به زحمت میتوانست خویشتن را نگاهدارد.

من کاملاً مثل گذشته که انواع خشونت و ملامت و خشم و خشنودیش را تحمل میکردم، این بار هم تحمل و آراش خود را از دست ندادم و باخونسردی گفتم: - برای تو باکی ندارد! راه مرا آزاد بگذار و بعدا خواهی فهمید که

نشینی او را به چه نحوی تعبیر میکردند.

آنروز با ظاهری آرام و مطمئن بمنزل قدم گذاشت و همانطور بیکه ز نزد مرفته بود با تبسمی ملیح رو برویم توقف کرد و پرسید: - تو هنوز در اینجا هستی، مگر من هنگام رفتن از خانه نگفته بودم که پس از برگشت در اینجا نیستی؟!

- بلی، تو باین شرط از من جدا شدی که دیگر بآرم نبینی، اما باغبان خود را دستور دادی تا جلو را بگیرد و مانع رفتنم گردد.

- این را که میگوید؟ با غبان دروغ میگوید، من فکر میکنم که شاید او سخت علاقمند است تا تو در اینجا باقی بمانی و توان تحمل دوریت را ندارد، که میداند، شاید باقی ماندن در اینجا و داشتن رابطه با وی برای خودت ناخوشایند نباشد، چه، او بود که ترا برای من معرفی کرد، محل اقامتت را نشان داد و ترا درین منزل آورد. پس معلوم میشود که من آدمی احمقم که این باغبان فریب داده و خانه ام را مرکز هوا و هوس خویش ساخته است و تو از من اعراض نداری و خود را در پرت بخاطر دفاع از شرف و حفظ عفت نیستی، زیرا عفت و شرف ات خیلی قبل ازین است، حتی قبل از آنکه باین خانه قدم بگذاری از دست رفته است. تو عفت و شرف خود را در راه که از دست داده ای؟ در راه این باغبان که دوستش میداری و طبعاً او هم ترا دوست میدارد.

در لحظاتی که بسخن آغاز کرد آرام و مطمئن بود و من تر دیدی نداشتم که برای تجدید خصوصیت

دیگر ازین احساس که در بدوام بمن نیروی مقاومت میبخشید، و یا وادارم میساخت تا او را بر انگیزم و در هوسش افکنم و سپس خویشتن داری نمایم و اقناع بعمل آورم، مایوس گردیده بودم و با اینکه نزدیک بود مایوس گردم زیرا قبلاً احساس میکردم آنجوان را نیاز مندی بسوی من میکشاند و مرا نیز مانند سایر دختران برای خود میخواست اما اقناع و خویشتن داریم بحر ص و علاقمندی وی افزوده و توجهش را بیشتر بسویم معطوف داشته است بدون آنکه خود را فریبدهم بارها از خود میپرسیدم:

- آیا میتوانی باور کنی که هوس شهوت آلود وی به عشق مبدل شده باشد؟

اما حالا کاملاً متیقنم که او مرا دوست نمیدارد و هرگز دوست نخواهد داشت، او دیگر مرا نمیخواهد، بلکه می خواهد در وجود من دشمن متعمر و سرکشی را از پا در آورد، بنا بران باید با او زور آزمایی نمایم و خصوصاً متشرباروشی خصمانه پاسخ گویم.

اگر میخواستم بگریزم، چقدر آسان بود، اما علاقه داشتم خانه را همانطور آزاد و علناً ترك بگویم.

که میداند! شاید میل نداشتم آنجا را ترك بگویم، گرچه این احساس برای خودم هم کاملاً مفهوم نشده بود. او دیگر یکجا بافرار رسیدن شام بخانه بر میگشت و تمام شب را بر خلاف گذشته بدون آنکه دوستان خود را بپذیرد و یا مشغول گفتگو شود، در خانه سپری میکرد. معلوم نبود دوستانش این گوشه



تا اینجا داستان :

گفتار مأمور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از
الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردو ن به تعقیب
مایتلند پیر که مرد موزی است میباید . رای بنت جوان که نزد مایتلند کار
میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می
خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد ، اما ایلابنت خواهر رای
از تغییری که در زندگی برادرش رونما شده ناراحت میشود . و بسید ن
مایتلند پیر رفته خوا هش می نماید مقرر برادرش را قطع نکنند اما مایتلند
تقاضای او را رد مینماید - ایلامایوسانه باجانسن اتاق ما یتلند
راترک میکند.

سردی بانقلاب بقیه

ایلا بترس سوال کرد.

سدر دفتر کدام اتفاق بدی رخ
نداده است ؟

نه من به دفاتر او رجوع کرده کار
وبارش را تفتیش کردم . حسابات
همه سر میخورد دفتر کسه تابه
آخرین پول جواب می گوید و صحیح

است واضح بگویم که او هرگز از
کسه دزدی نمیکند لاقلا از کیسه
مایتلند . نزد ما این کار را تاکنون نه
کرده است اما یک موضوع دیگر را
باید یاد آوری کنم . او نام خود را
تغییر داده و در نایت برایت به اسم
رایموند لاستر معرفی است من بر

حسب اتفاق متوجه این مطلب شدم
واژ او پرسیدم که چرا نام دیگری
برای خودش انتخاب کرده است
ولی توضیحی که داد دلیلی که برای
تغییر نام آورد قابل قبول بود .
رای نمیخواهد پدرش بفهمد که او
یک چنین زندگی دارد او یک شغلی
ضمنی هم دارد که از درآمد آن
مصارف زندگی نورا سربراه میسازد
و حاضر نشد درباره شغل ضمنی خود
توضیح بیشتری بدهد ؟

ایلا وقتی جانسن تر کش کرد
خوشحال به نظر میر سید . خوشحال
بود که کدام جای آرام و بی سروصدایی
در پارک پیدا کند ، تا مجال اندیشه
و فکر کردن را بیابد و برای بر خورد
های بعدی خود شرا آماده بسازد
رای آن تریبه را نداشت که اجازه
دهد . خواهرش ایلا یا جانسن درباره
کار و بارش از او سوالاتی بیشتر
به عمل آورند حتی پدرش هم نباید
چیزی بداند . ایلا تصمیم گرفت نزد
رای بروند شاید حقیقت داشته باشد که او
شغل ضمنی پر درآمدی را اختیار
کرده است . عدّه از جوانان وقت اضافی
خود را به چنین کارهای میبیر داند
امارای که کارگر نبود.

ایلابه روی یک چو کی با غشی
در پارک فرونشست و چنان در افکارش
غرق بود که متوجه ایستاد شدن
یک نفر به مقابلش نشد .
یک صدای پراز خنده بلند شد :
این واقعا بسیار عجیب است . ایلا
سرش را بالا کرده چشمهای آبی
رنگ و مقبول گاردون را متوجه خود
یافت دیک به روی چو کی پهلوی
ایلا نشسته اظهار داشت : حالا لطفا

بمن بگوید که چه مشکلی دارید؟
- چرا فکر میکنید که من باید
مشکلی داشته باشم ؟
دیک باخنده پاسخ داد: برای اینکه
می بینم تاچه اندازه سیمای شما
گرفته است .

دیک تبسمی نموده اضافه کرد :
شما چنان قیافه غمگینی بخود گرفته
اید که مرا ناراحت می سازد . بهر
حال این نقش رافلا بازی نکنید
زیرا من برای یک ملاقات رسمی
به سفارت ایالات متحده می روم .
درین لحظه ایلا متوجه شد که
دیک لباس رسمی پوشیده . کلاه
سلندر بصر گذاشته و نکتایسی
مناسبی بسته بود .

ایلا دید که دیک گاردون درین
لباس چقدر شیک و خوب مینمود .
دیک پرسید :

- تصور میکنم برادر تان برای
شما مزاحمتی خلق کرده است .
چند دقیقه پیشتر او را دیدم همین
حالا هم اینجا است .

ایلا مسیر نگاه دیک را با چشم
تعقیب کرد و از تعجب زیاد از روی
چو کی بلند شد .

در راهی که سنگریزه فرش شده
موازی باخیا بان باغ بود
یک مرد و یک خانم سوار بر اسب
پیدا شدند . آقای سوار بر اسب
کسی جز رای نبود . لباس بسیا ر
شیک بتن کرده بود . از سر تا قدم
ملبس به قیمتی ترین البسه بود
موزه های براق ، مهمیزه های نوک
تیز و جلادار و کلاه فولادی رنگ .
حتی شلاق اسپش از بهترین
جنسه ی بشمار میرفت که در بزرگترین
مغازه های شهر وجود داشت دختری



دیک به ایلا گفت: تصور میکنم برای باعث درد سر و وحشت شما میشود؟

ایلا با خنده اظهار داشت: «شما نفر پنجم خوا هید بود. آقای جانسن هم می آید. جانسن بیچاره از پدرم بسیار می هراسد. تصور می کنم وحشت آنها متقابل است. درین روابط روش پدرم بسیار به مایتلند شباهت دارد. او هم تحمل اشخاص بیگانه را ندارد معینا من شما را برای صرف شام به روز یک شنبه دعوت میکنم.»

شام در حالیکه دیک میخواست برای رفتن به تیاتر لباسش را عوض کند الک بدیدنش آمد. دیک از سوء ظن ایلا نسبت به مایتلند باو شرح داد دیک تعجب کرد که دید الک به تیوری هیجان آور او به سردی گوش داد.

الک گفت: امکان دارد وهم بعید نیست که اصلا در دار و دسته بچه ها شامل نباشد. مایتلند پیر در جوانی خود ملاح کشتی بود و شاید این یگانه شرح حال زندگی اوست که با حقیقت وفق میدهد.

۱۲ سال پیش نیمی از دریچه سعادت برویش گشوده شد و آن زمانی بود که محل تعمیر لارده مایستر بقیه در صفحه ۵۸

یک بقه را دیدم.»

دیک سوال کرد: ماد موازل بنت! شما مطمئن هستید که آنچه را می گوید و هم و خیال نیست؟ من می ترسم بکشیدن قام بقه مرا عصبی میسازد.

ایلا تأکید نمود: اما من در چند قدمی او ایستاده بودم.

«درین باره با جانسن حرف زدید؟»

ایلا سرش را بعلا مت نفی تکان داد.

«حالا بیادم آمد که رای هم گفته بود برای دیک غیر قابل پاور کردن بود که قبول کنند آدمی به حیثیت و بزرگی مایتلند و رئیس یک هیئات مالی باره زنان و قطع الطریقان سر جاده همدست باشد. دیک برای آنکه موضوع را تغییر داده باشد پرسید: برادر شما چه وقت به هورسپام برمی گردد؟

ایلا بنت جواب داد: روز یکشنبه می آید. به پدرم قول داده که روز یکشنبه نان را با ما صرف کند.

«امکان دارد که در همان روز مرا هم بحیث چهارمین نفر برای صرف غذا دعوت کنید؟»

لحظه ایلا با چنان صفای قلب و احساس بیچارگی حرف دیک را قطع کرد که دیک متوجه رفتار خشونت بار خود شد.

«من چه کار کنم؟ هر کس می خواهد بمن کمک کند شما و آقای جانسون و تصور میکنم که آقای الک هم کمک خود را از من دریغ نخواهند کرد. اما این ناممکن است شاید به نظر شما بسیار مضحک بیاید که من درین حالت هیجان و شتابزدگی نسبت به رای تصورات احمقانه پیدا کرده ام. اما وضع زندگی رای من و پدرم را بسیار ناراحت ساخته و اگر تصورات نا درستی هم نسبت به او در ذهن ها خطور کند بیجا نمی باشد. ایلا مثل آنکه مطلبی به ذهنش خطور کرده باشد دفعتا سوال کرد: ماد موازل او لا بسانو به نظر شما موجود مطلق بی است؟ یعنی منظورم اینست که لولا بسانو کسی است که رای بسا او اجازه آشنایی داشته باشد؟»

دیک کار دون پس از یک وقفه کوتاه اظهار داشت:

«لولا موجود جذابی است.»

ایلا متوجه گریز دیک از موضوع شد و از ادامه صحبت در اطراف روابط لولا برای منصرف گردید. و در باره ملاقات خود با ارسا - مایتلند حرف زد. دیک بدون کدام هیجانی به حرفهایش گوش فرا داد.

دیک اظهار داشت: او به الماس نتراشیده میماند. الک را جمع با و یک مقدار معلومات دارد اما نمی خواهد معلومات خود را در اختیار من بگذارد و مشت او را باز کند. الک خوش دارد که آمران خود را در جریان کامل یک رمز قرار ندهد و او این کار را با چنان احتیاط انجام میدهد مثل آنکه در تلاش به دام انداختن جنایتکاری باشد.

ایلا پرسید: چرا مایتلند در دفتر دستکش می پوشد؟

دیک شتابزده سوال کرد: من هیچگاه متوجه این مطلب نشده ام؟ ایلا اضافه نمود: وقتی دستکش را بمنظور شانه کردن ریشش بالا برد، دستکش او را دیدم و هم دیدم که در صاعد چپش خالکوبی شده است خالکوبی دستکش از زیر دستکش معلوم شد. گمان میکنم رسم کله

که در کنارش حرکت میکرد جوان قشنگ و لطیف بود.

آنها به دیک و ایلا نزدیک شدند رای بدون آنکه متوجه تماشا کنندگان خود بشود، و بدون توجه به ایلا که از تعجب چشمهايش از حلقه برآمده بود، از کنار آنها گذشت و ایلا صدای قهقهه اورا شنید.

ایلا پرسید: من نمی فهمم آقای گاردون شما این خانم را می شناسید؟

دیک با صدای خشکی پاسخ داد: «نامش را میدانم. او لولا بسانو نام دارد.»

«او زن شوهر دار است» چشمهای دیک کمی از حال طبیعی تنگ تر شد: الک میگوید نه، اما تصور میکنم او در نظریات و عقایدش قدری تندروی میکند. این خانم ثروت دارد. دارای تربیه و دانش خوب است. اما اینکه این سه صفت برای یک خانم شدن کفایت می کند یا خیر چیزی نمی دانم.»

ایلا با افکار متضاد و اندیشه های نوناگون سکوت کرد.

دیک پرسید: تصور میکنم شما بخاطر برادر تان به کمک احتیاج دارید. همینطور نیست؟ او باعث درد سر و وحشت شما میشود؟

ایلا با سر اشاره کرد: درعین زمان رفتارش برای من معما شده است. من او را به تفصیل می شناسم از معاش او و از زندگی او زیر نام مستعار اطلاع دارم. اینهمه مرا ناراحت نمی سازد زیرا جوانانی به سن و سال او بسیار میل دارند اما متاسفانه اسرار زندگی رای به سادگی دیگر جوانان نیست و من میخواهم بفهمم او از کجا میتواند مصارف این زندگی را روبراه سازد؟ دیک مبلغی را ذکر کرد که ایلا با حیرت و دهان باز از تعجب بی حرکت بر جایش میخکوب ماند.

دیک گفت: بلی زندگی بر مصرفی است. الک که تا سرحد جنون میخواهد از جزئیات هر موضوع باخبر شود و تا آخرین پول مصارف را هم در نظر میگیرد او بخوبی میتواند بگوید که یک چنین سوار کاری چه مصرفی دارد و این معلومات را بمن داده است. درین



سرخر ناپدر

ترجمه ولی لطیفی بخش پنجم

او خواند بود که فرانسوی ها باید حقایق را با چشمهای باز ببینند که آنها به قوانین جدیدی که هتلر میخواست در اروپا برقرار سازد، سرتسلیم فرود بیاورند. او خوانده بود که زیر دریایی های المانی از تمام ابحار دیده بانی میکنند. که نیرو های جنگی المانی تمام پلنهای راکه انگلستان را به زانو در بیاورد تا جزییات آن بررسی و سنجش کرده است که امریکایی ها آمادگی و قوای کافی ندارند تا انگلستان را کمک کنند. او خوانده بود که فرانسه باید از این وضع استفاده کرده و با همکاری پیشوای المانی هنگام دوباره سازی اروپا موقعیت پر افتخار خود را حفظ کند اینها را المانی ها نوشته بودند بلکه تمام نوشته خود فرانسه و یها بود. پیریه بعد از مطالعه اینکه پلوتوراسس ها (ثروت مندان متنفذ) و یهود یهانا بود خواهند شد و طبقه عامه فرانسه بلاخره تمام چیز هایشان را که حقوقا به آنها تعلق دارد، خواهند گرفت، سر خود را تصدیق کنان جنبانده بود.

مردمان عاقل در ست میگویند که فرانسه مملکت زراعتی است و نقطه اتکاء آن دهقانان رنج بر هستند در تمام اینها يك طرز تفکر صحیح موجود است.

ده روز از رسیدن خبر را جس به مرگ پیر گاون گذشته بود. یکی از شب ها در حالیکه مادر م پیریه قبلا باشو هرش درین زمینه موافقت کرده بود، انیت را مخاطب ساخت.

من همین روزها برای ژان نوشتم که فردا خانه ما بیاید.

از پیش بینی شما تشکر. من از اطاقم خارج نخواهم شد.

گوش کن دختر عزیزم. واقعات را باید به چشم باز با زرسی کنی.

پیریه مرد. ژان ترا دوست دارد و حاضر است باتو عروسی کند.

او جوان زیبایی است. هر دختر به داشتن چنین شه و هری افتخار میکند. ما چگو نه بدون کمک او از عهده فارم برآمده میتوانیم؟ او وعده داد که از پول شخصی خود

و تو تصور میکنی من حتی يك کلمه این روز نامه هارا قبول میکنم؟ تو میدانی چرا هانس این روزنامه ها را برایت میاورد؟ برای اینکه این روزنامه های خائنین اندوبه مزدوری المانیها در آمده اند و آنها نیکه برای روز نامه ها مینویسند، خائنین اند، بلی خائنین اند، بلی خائنین خدای من کاش تاروژی زنده باشم که مردم آنها را به پارچه ها پاره کنند، تمام اون ها خریده شده اند. با پول آسمان خریده شده اند. پست ها!

حوصله مادرم پیریه سررفت.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

بقیه در صفحه ۵۸

تو چرا بالای هانس اینقدر حمله میکنی؟ البته او ترا بسز و تصاحب کرد.

اما و مست بود و هیچ چیز را تفریق نمی کرد. و تو اولین و آخرین کسی نیستی که با او چنین معامله شده آخر او پدرت را با مشت زد که خون از دهنش فوران کرد. اما پدرت آیا دشمنی را بخاطر دارد!

پدرانیت اضافه کرد

یک داستان ناخوش آیند است. ولی من تر جیح میدهم آنرا فراموش کنم.

انیت قهقهه زهر آلود زد.

تو باید راهب باشی.

مادر آزرده خاطر سوال کرد.

بدی اش در کجاست! هانس بسیار سعی کرد تا گناه های خود را بپرد.

پدرت از کجا تنباکو پیدا می کرد اگر ژان برایش نمی آورد و ماتنها در اثر لطف و کمک ژان کمتر گر سنگی کشیدیم.

اگر شما حتی يك قطره غرور و مناعت طبع میداشتید. اگر يك زره ارزش خود را حفظ می کردید تمام بخشش های او را برویش میزدید.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

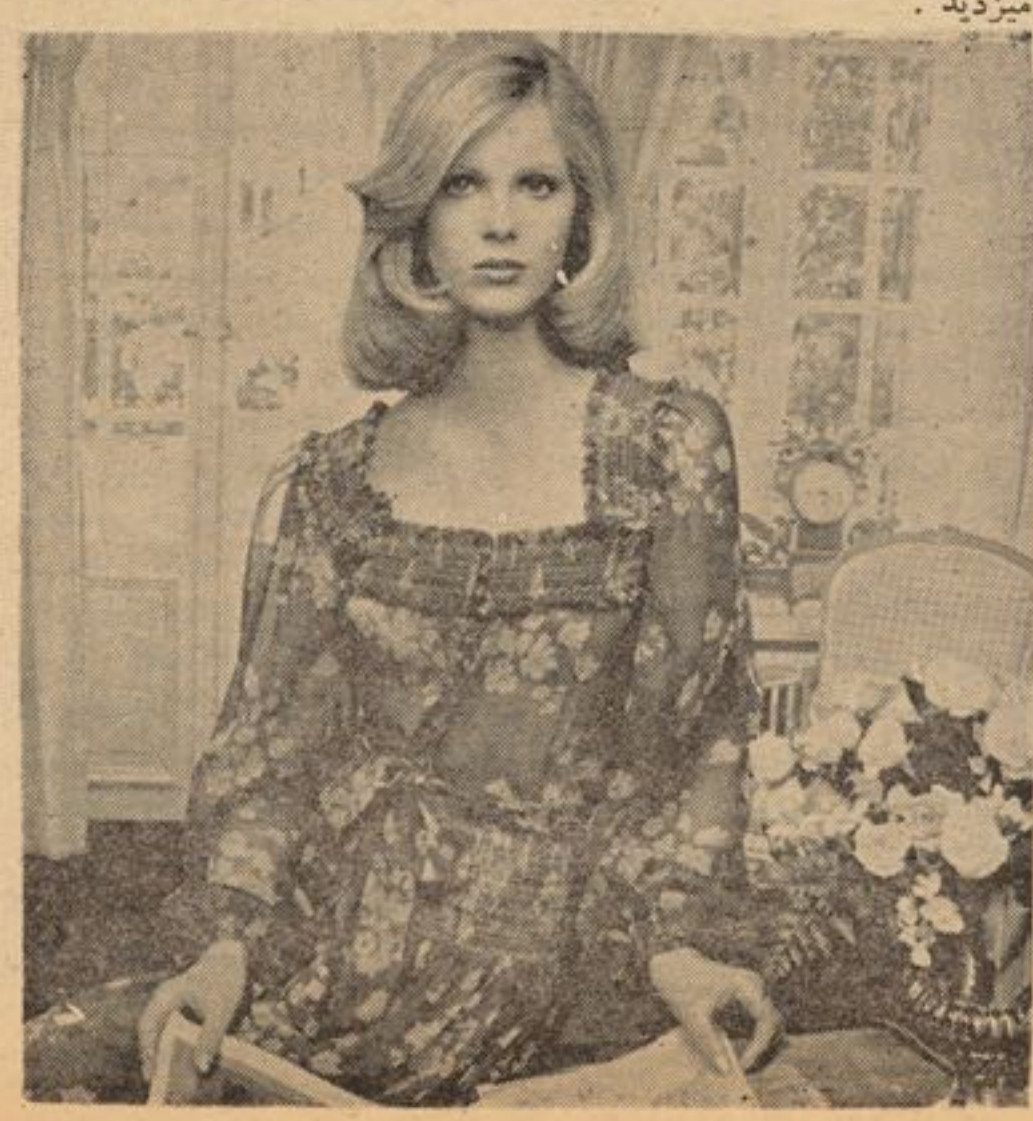
گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

گندیده، یهودی ها و پلو تو کراس ها، مملکت را به تباهی کشاند! روزنامه ها را مطالعه کن همه چیز را میفهمی.

مادرت حق به جانب است. بالای ما پیروز شدند. و مجبور هستیم شرایط آنها را بپذیریم. باید سعی کنیم تا با فاتحین روابط خوب برقرار سازیم. ما از آنها عاقل تریم و اگر کلمه خود را به کار انداخته بتوانیم باز هم از جمله کسانی که جنگ را باخته اند بشمار نخواهیم آمد. فرانسه تمام ما

بقیه در صفحه ۵۸

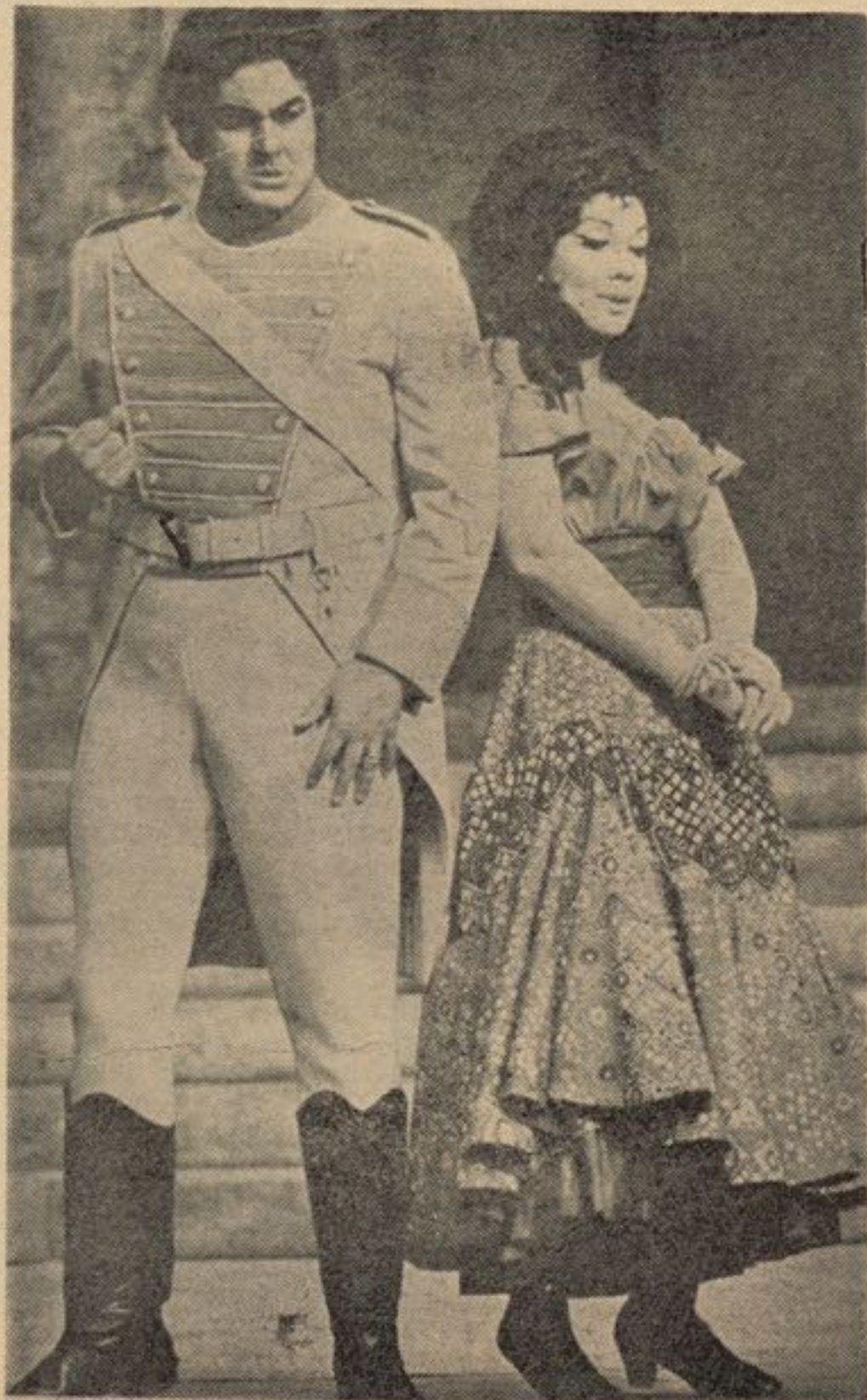


ده مندان خار سمان

با لاترین دستمزد برای یک آواز خوان

پلاسیدو دو مینگو آواز خوان او پرا و مثل تیاتر همپا نوی که در مکسیکوستی تحصیلاتش را پایان رسانیده اخیراً ثروت خود را به چندین میلیون دلار بالا برده است. زمانیکه روی سیتیچ یک رستوران لوکس در نیویورک خوانندگی او برای امریکایی بنام ماریا پالاس به میزان نزدیک شده گفت: - تو بسیار زیبا میخوانی اما متأسفانه زیاد میخوانی دو مینگو فی البداهه جواب داد: - مادام، من هر قدر بیشتر

میخوانم طنین صدایم بهتر میشود. بدون شك این خواننده محبوب با صدای پر طنین خود هیجانی در دل هزارها شنونده ایجاد می نماید از همین سبب به اثر قرار دادی که بانسا مبل او برای متروپولیتان نیویورک عقد کرده است برای هر شب آواز خواندن چهار هزار دلار دریافت میدارد. هر گاه بحیث خواننده مهمان در مونتسن وین، روم، مایلند، لندن و هامبورگ ظاهر شود، برای هر شب شش هزار دلار دریافت میکند. او بیشتر



درین عکس دو مینگو با یک خواننده اوبرائی کانادا بنام هو گیته تورانگوی در نمایشنامه کار من دیده میشود

درام وحدت ملی:

عنقریب جوانان پوهنتون کابل درامی را بنام وحدت ملی به صحنه میگذارند. این دردم نوسته پوهاند پژواک است و بناغلی لطیفی آنرا دایر کت میکند. درین درام یکعده از محصلین «گروه سحر» وعده دیگری از محصلین پوهنتون سهم خواهند داشت.

آرت گالری

رویا که از جوانان هنر مند کشور است و در خطاطی و نقاشی مهارت کامل دارد، در نظر گرفته است در شهر شهر نو یک آرت گالری تاسیس نماید. ما معلومات مفصل تری پیرامون گالری او در آینده تقدیم خواهیم کرد

چهارمین پیت شو

گروه هنری ستاره سحر که متشکل از یکعده محصلین صنف سوم زور نالیزم می باشد و بر رهبری دکتور حفیظ الله سحر تشکیل شده است در نظر دارند چهارمین نمایش پیت شو را که ممکن است چندین روز بطول انجامد دایر نمایند. این نمایشات در ادیتور یسم پوهنتون کابل دایر شده پولی که از فروش تکت های آن بدست می آید صرف امور خیریه و کمکهای به مستحقان خواهد شد.

این گروه هنری که از تاریخ ۱۸ اسد امسال فعالیت خستگی ناپذیر خود را آغاز نموده اند، در نظر دارند به این تلاش ادامه دهند و اساس بقیه در صفحه ۶۲



دو مینگو با خواننده او برای استرا لیجان زودر لند در نمایشنامه عروس لامر مور

خوشی دارد بحیث هنر پیشه مهمان فعالیت کند، زیرا علاوه از بدست آوردن پول فراوان میتواند با هوا خواهان خود از نزدیک آشنا شود. هر بار و قتی که روی سن ظاهر میشود هزارها نفر با هیجان عجیبی برایش ابراز احساسات می کنند و کف میزنند.

بریکید نلسون آواز خوان سویدنی در باره او گفته است:

- چه روز خوبی بوده که دو مینگو را در آن روز خداوند خلق کرده است، او بهترین آواز و استعداد هنری را دارا است، استعداد آموزش هنری در وجود او بوفرت دیده میشود.

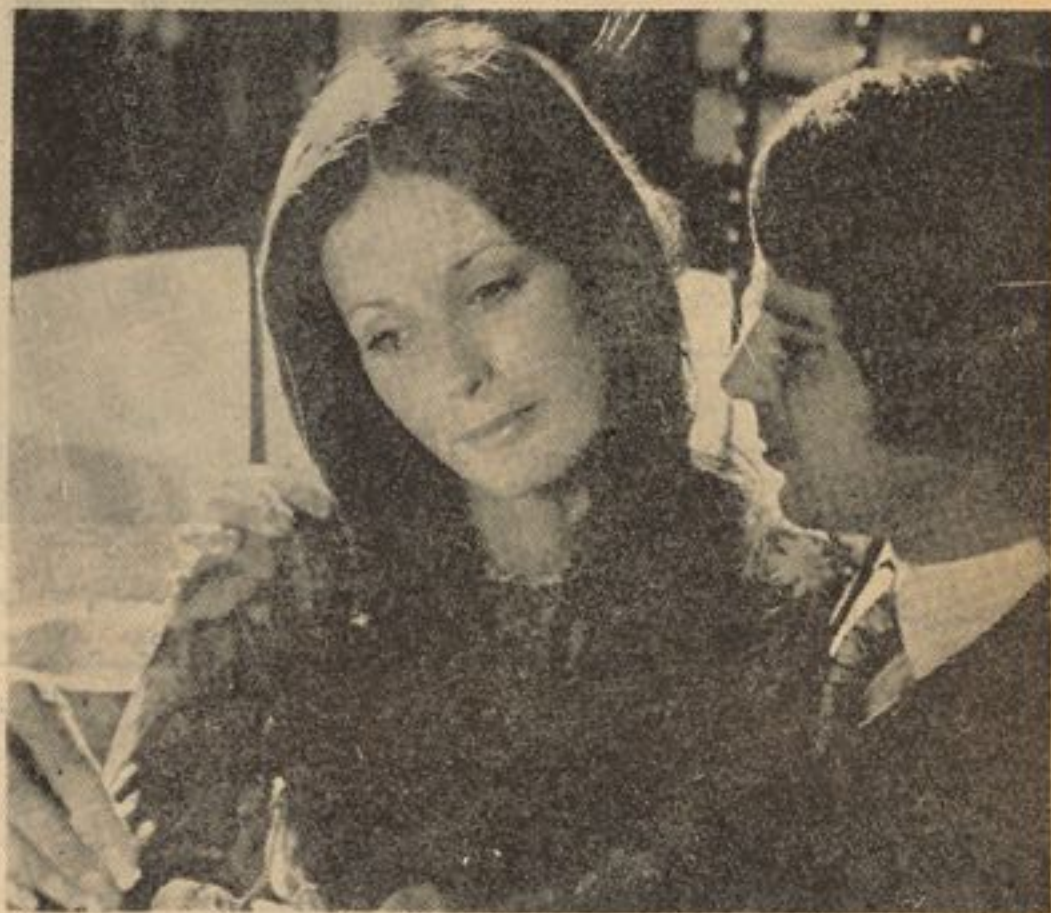
دو مینگو از پدر و مادر اسپانوی بدنیا آمده که پدر و مادرش هر دو آواز خوان و هنر مند بودند.

خود دو مینگو تحصیلات خود را در کسر واتور معروف مکسیکوستی بیابان رسانیده است.



گروه هنری ستاره سحر در یکی از نمایشات قبلی خود

حادثه در نیمه شب



وبعد به پیش رفت. بپر قسمتی که متعلق به خانواده های مختلف بود لی رسید توضیحات کافی برای لی میداد و اصلاً متوجه گرما و خاموشی لی نگردیده بود.

اما لی راتشویش برداشته بود. عدد بزرگ او استراحتش را نادیده گرفته بود. اگر چه آنتی پراز انرجی و قدرت معلوم می گردید اما لی متوجه عواقب وخیم که در تحت این بی میلانی آنتی نهفته بود نگردید. گرما غیر تحمل و او متوجه گردیده بود که به چه مشکلی آنتی آنرا تحمل می کرد.

آنتی در حالیکه راهش را سوی محل دیگری بازمی کرد گفت:

— حالا اگر سوی قسمت راست بچرخیم محلی را که به خانواده لاریس تعلق دارد عبور خواهیم کرد. البته که پنی تا حال در آن جا نیست. اما لکرمی کنم که بتوانیم در آنجا توقف نمایم.

آنتی ادامه داد:

— همین طوره که می رویم برای آلبرت پیرم دعا می فرستد خواهیم کرد.

لی با خود فکر کرد:

— من نمی توانم آنرا تحمل کنم. نمی توانم یک قبر دیگر را ببینم.

همین که آنها به قبرستان خانواده لاریس رسیدند از عقب آنها آواز موتوری برخاست. فریاد فشرده شدن برکها و بعد بسته شدن دروازه و بعد انعکاس آواز پاهای یگو ش رسید. بدون دلیل ترس بر لی مستولی گشت. اما بعد شیخ درخت سرو را دور زده و به آنها نزدیک شد.

آنتی گفت:

— چطور هستید برید فورد جای خوش است که شمارا ملاقات می کنیم. چقدر خوب شد آمدید ما تصمیم داشتیم که بدقت از قبرستان خانواده شما دیدن کرده و خاطرات پدر گلان تا نرا تجدید نمائیم.

برید فورد نفس سوخته و رنگ پریده معلوم گردید و این رنگ پریدگی اش زیادتر معلوم می گردید و این رنگ پریدگی اش بیشتر زیادتر رنگ خاکستری داشت.

برید فورد گفت:

— شما باید این جانمی آمدید آنتی. شما این موضوع را می فهمید شما از قولی که به دکتر سند بیخ داده اید آگاه هستید.

آنتی گفت:

— آه، زیاده می گوئید دکتر سند بیخ خیلی پیر شده است او قدرت مرا از عینک خودش می بیند.

اما برید فورد که حالا لبخندی در کنار لبش شگوفه کرده بود جزا بیستش افزوده بود آنتی را جلو انداخته و سوی دروازه موتوری و بلسون باز نگه داشته شده بود راند.

برید فورد گفت:

— همه ما را شانجوف انداخته اید آنتی به نظر من بجایست که همه را برایشان سازید و بلسون بمن تیلفون کرد که شما می خواهید بیرون بروید و من تا اندازه امکان هر چه زودتر خود را به این جا رساندم.

آنتی در حالیکه در جوگی موتوری خود را جا بجا می کرد گفت:

— چرا برید فورد عزیزم شما کلاً نفس سوخته هستید. متاسفم اگر کسی رابه درد سر می اندازم

باید به آنها برسم.

آنتی گفت:

— خوب بدین ترتیب روز آینده او لیسن چیزی را که آرزو خواهید کرد شما هستید.

آنتی سوی زینه های طبقه فوقانی رفت.

لی، برید فورد را دید که او را تا نزدیک دروازه همراهی کرده و از نظر ناپدید گردید لی سوی کتابخانه رفته و در حالیکه در جوگی می آرام دستریج فرورفته بود مجله را برداشت و شروع به مطالعه کرد. بعد از گذشت چند نایبه مجله از دستش لغزیده و خواب عمیقی او را در ربود.

هنگامی که چشمش گشود آنتی را دید که کنار دروازه ایستاده بود و لباس پوشیده که گویا می خواهد جای برود.

آنتی گفت:

— من نتوانستم که واقعاً بخوابم بسیار وقت است که به قبرستان نرفته و دعا نکرده ام حالا به ویلسون گفته ام که بیاید و ما را به آگود برود.

لی در حالیکه بر می خاست گفت:

— اما آنتی عدایات دکتر چطور می شود؟ آنتی گفت:

— من در این باره بعداً دکتر سند بیخ صحبت می کنم. حالا وقتی است که باید برای رفتن آماده شویم.

موتور روئس رویس در زیر سقف زیا و مینا تور کاری شده قصر در حالیکه ویلسون در کنار آن ایستاده بود. انتظار آنها را می کشید چپره ویلسون فشرده ترازم معلوم. اول دروازه را برای آنتی و بعد برای لی باز نمود.

روز آهسته آهسته گرم و مرطوب میشد و توقع طوفان می رفت آسمان ابری بود. اما هوا هنوز هم پاک و معطر معلوم میگردید و این باعث شده بود که رطوبت تابستان به گرما ی قریه که در کنار دریای هد سن قرار داشت و به فضای آن محل بگنجد درخشندگی جا لب توجه دهد.

قبرستان آگود در جریان دره آرامی بوجود آمده بود. راه های پر پیچ و خم که قابل عبور و از بین جنگل ها و ستون های مرمری و هواکش های گلشت. در گوشه و کنار زنان دانگدیده که می گریستند مشاهده می رسید.

هنگامی که آنها از دروازه قبرستان گذشتند و از پارکینگر مرکزی چندین بار دور گردیدند آنتی به ویلسون دستور داد که موتور را در همان جامتوقف سازد. آنها از موتور پائین آمدند و قدم به محیطی گذاشتند که گرما داشت و خاموشی.

آنتی در حالیکه از دروازه ورودی میگذشت متوجه قسمتی از قبرستان که متعلق به یک خانواده بود گردید و در حالیکه میخواست از ریختن اشکش جلو میگریزد گفت:

— این سالی او بنسون است. چه زن خوبی بود. او را در اولین دعوتی که ترتیب داد بودم با لباس مخملی بلند بالائی دیدم. چقدر مقبول و زیبا بود. در آن شب هیچ کس نمی توجه نداشت. اما من این قصورش را نادیده گرفتم زیرا مشکل بود که چیزی را از او مخفی کرد و در مقابل او جدی گرفت.

آنتی برای چند دقیقه دیگر در زیر آن هوای گرم و خفقان آور متوجه سنگ لوح قبر گردید

دستش را دو باره گرفت تا او را در گذشتن از چمن همراهی نماید.

هنگامی که نان جا شست صرف شد، آنتی از جوگی اش بلند شد و رفت به طبقه فوقانی تا ساعتی بخوابد و گفت:

— دکتر سند بیخ میگوید که باید استراحت کنم. بسیار خسته شده ام. از اینکه شما دونفر داترک می گویم متاسف هستم اما جای خیلی خوشوقتی است که شما دو نفر را یکجا در این جا می بینم.

لی آهی کشیده و گفت:

— من ایمان دارم که نخواهم توانست از جایم حرکت کنم زیرا عادت ندا ریم که از طرف چاشت این قدر زیاد نان بخورم.

آنتی گفت:

— عزیزم ما باید از برید فورد پذیرایی می کردیم. باید به او کمک کنیم که قدرت از دست رفته اش دو باره عاده گردد.

لی گفت:

— ایشان بکلی به نظر من صحت مند معلوم میشوند.

لی این را گفته و لبخندی از روی میز سوی برید فورد پاشید.

— من بکلی خوب هستم. این شایعه ها مربوط می شود به گران که مرا مجبور کرده تا این جا آمده و تابستان را با اوسمیری نمایم و این چیزی است که من بخواهش خود آنرا انجام نداده ام.

در این لحظه او طوری معلوم می گردید که احساس نا آرامی کرده و می خواهد موضوع مورد بحث تغییر نماید.

آنتی گفت:

— تظاهر کردن هیچ سودی ندارد. من قبلاً همه چیز را برای من گفته کرده ام و حالا از شما می خواهم که متوجه خود باشید. غذای خوب، هوا تازه و تمرین چیز های است که برای تجدید قوا و انرجی از دست رفته مفید بوده و برای بهبودی مؤثر است. شما باید حین ظهر تنیس بازی کنید.

برید فورد گفت:

— من می ترسم که اگر این کار را نتوانم انجام بدهم آنتی. من بعضی کارهای دارم که

لی گفت:

— اما شما یک پسر بچه خیلی فرا موش کار و نامعقول بودید. خیلی ورسیده ساز بودید. عجول بودید و همیشه پسر های از جرم نرم می پوشیدید.

برید فورد سرش را به عقب متمایل کرده و خندید:

— من توقع داشتم که شما آنرا بخاطر نخواهید داشت و یا حد اقل بو تهی جرمی نرم را.

لی پرسید:

— اما چه واقع شد؟ شما چطور تغییر شخصیت دادید؟

برید فورد گفت:

— من یک پسر بچه ضایع شده بودم و نانی مرا ضایع کرد. مادرم مرا ضایع کرد و گران مرا ضایع کرد.

لی در حالیکه سرور معلوم میگردید گفت:

— و بعد چه واقع شد؟

برید فورد گفت:

— خوب سالیهای بکتب فرا رسید. بعد رخصتی های تابستانی بوقوع پیوست. بعد پوهنتون فرا رسید و بعد آن، او، تر، سی شا می توانید علایم و نشانه های بیبوده را در آنجا پیدا کنید و مخصوصاً اگر شما یکی از بچه های ضایع شده و دور الکنده شده نیم گره غریبی باشید.

لی شروع بخندیدن نمود:

— آیا شما فکر میکنید که من می توانم روی انتقال بعیت یک پدیده فایمی حساسی نمایم؟

برید فورد سوی او نظر انداخته و خندید:

— حدس می زنم که خواهی توانست آنرا روزی برای شما لیون کنم.

لی گفت:

— و من آنرا دوست خواهم داشت می گویشم که مغز باز و دماغ روشن داشته باشم. برید فورد از جایش بر خاست:

— بپر صورت من از گر سنگی میمیرم آیا برای صرف نان چاشت دعوت شده ام؟

لی گفت:

— البته که شده اید.

لی از جایش بر خاست و برید فورد

فراموش کرده ام که شما نسل جو آن
امروزی بنیه قوی را که ماسالخورده عا داریم
ندارید

در راه بازگشت لی تاندازه زیاد خود را
مدیون احسان و کمک بزرگ برسد فو رد
میدانست. خود را خوشحال تصور می کرد
از اینکه برید فورد به آنتی علاقه دارد همین
طور مدیون احسان و دور اندیشی ویلسون
که برید فورد را در آن لحظه از موضوع آگاه
ساخته بود.

آنتی تاندازه زیاد رنگ پریده می نمود.
خسته گی را بخوبی میشد در چهره اش مشاهده
کرد. همینکه آنها بقصر رسیدند آنتی با خنده اش
به طبقه فوقانی رفت. در این لحظه نسبت به
وقت دیگر خسته تر معلوم میگردید.

لی و برید فورد هر دو به کتابخانه رفته
و برید فورد دستور مشروب سرد داد.
در حالیکه لی گیلان مشروبش را بر میداشت
به برید فورد گفت:

- شکر خدا که شما آمدید. از باعث آنتی
پریشان بوم. نان مکی، حرارت هوا و بعد
گرمی و گردش در اطراف قبرستان برای او خوب
نبود. من نمی فهمم که آنتی چگونه توانست
آنها تحمل کند. من بذات خود در حال انعامم.
لی مشروبش را تمام کرده و گفت:

- حالا بهتر است که قدری استراحت کنم.
برید فورد گیلان را از دستش گرفت و آترو
روی میز کنار خود گذاشت. بعد سوی لی نظر
انداخت لی هم او را دید بعد آندو در
آغوش همدیگر فرو رفتند.

برای چند لحظه در آغوش همدیگر بودند.
لی در آن لحظه که در آغوش برید فورد فرو
رفت گرمی را می خواهد. برید فورد او را بخود
داشته باشد. انسان نمی توانست بفهمد که
می نشردولی به او اجازه داده بود که در آغوشش
در این لحظه نمیشد استدلال کرده که کدام یک
داشت چه احساس میکرد. آیا صرف از روی
تلفن در آغوشش فرو رفته بود؟ آیا جوزف را
فراموش کرده بود؟ آیا برید فورد را می توانست
دوست داشته باشد؟

لی خود را از آغوش او بیرون کشیده و گفت:
- من خسته هستم و هوایم است. من
نمیدانم که چه احساس در مقابل پیش آمد ما
دارم. اما با آنهم خیلی خوشحالم از اینکه
سر موقع رسیدید و حالا فکر میکنم بهتر است
که به طبقه فوقانی بروم.
برید فورد او را دنبال کرد. در آخرین پلهزین

سالون بزرگ دست لی را گرفت و قدری فشار
داد. لی هم عین عمل را تکرار نمود.

وقتی که لی بخواب رفت طوفان بیابان
رسیده بود. طوفانی بود بسیار شدید شاید
تجربه بود برای خواب های آینده او. اما وقتی
که از خواب بیدار شد باران یکنواخت بیک
روشنی خیره کننده تبدیل گردیده بود. او
تصمیم گرفت به یگانه چیزی که در آن لحظه
به آن ضرورت داشت و می توانست توسط
آن مغزش را از تارهای عنکبوت نمای آینده پاک
نماید توسل جوید و آن عبارت بود از چند
دقیقه گردش در فضای آزاد.

به طبقه پائین آمد. و از الماری لباس سالون
بارانی پلاستیکی اش را برداشت. آنرا بپوشید
و سوی دروازه مقابل برآه افتید.

مستقیما سوی تراسی که دارای دره بانهای
محکم بود و تانزدیکی های پرتگاه ادامه داشت
پیش رفت. خیلی دور در پائین پایش دریا
مانند سنگ لوح آبی معلوم گردید. باران
بنده شده بود. همین طوریکه او در آنجا ایستاده
بود آفتاب که در حال غروب بود از عقب ابرها
سر کشید.

لی برای چند لحظه در آنجا توقف کرد تا از
طبیعت لذت ببرد. بعد سوی سرك موتو رو
عقب او کرده و قسمت شرقی قصر را به قصد
چمن های سرسبز پشت سر گذاشت.
ناگهان از حرکت بازماند و خود را در پناه
تنه بزرگ درخت بلوط پنهان نمود. در آنجا در

قسمت پائین دیوار های تعمیر حرکت مشکوکی
بچشمش خورد. دروازه که بندرت مورد استفاده
قرار میگرفت و زمینه های خارجی را که سوی
سوا شیبی زیر زمین های قصر ادامه داشت
بهم وصل میکرد آهسته آهسته باز شد شیب
در حالیکه خریطه را با خود حمل میکرد در آنجا
ظاهر شد. این شیب ویلون بود و خریطه را
بدقت روی سبزه ها در کنارش گذاشت و بعد
دروازه را به آهستگی بسته نمود بعد خریطه
را برداشته و به عجله سوی گراج حرکت
درآمد. لی زیارتی خود را در پناه تنه
بزرگ درخت بلوط پنهان کرد.

در این لحظه او حرکت دیگری را در بین برگ
های بزرگ و ترمیم نمای تالا های که تا قسمت
های بالائی برج ادامه داشت مشاهده نمود.
یک کسی در آنجا وجود داشت و میگویند که
خود را به کمک برگ های بزرگ تالا از نظر
مخفی دارد. او هم ویلسون را زیر نظر داشت.
بعد قلمی پیش گذاشت. این قلم گذاشتش
خیلی محتاط بود. او می خواست ویلسون را در
بین چمن ها تعقیب کند. این شخص جوزف
بود.

از وقتی که اولین اجازه نامه در ایوری خود
را بدست آورده بود موتو را برای گذشتادن
تابستان در ایوری گزیده نموده بود. این موتو
یگانه وسیله بود که به او آزادی عام و تامی
میداد. او میتوانست که بدخواه خود قصر را
هروقتی که بخواهد ترک نماید. و خود را از
شرقی بوند رهانیده و مجبور نباشد که محنت
ویلسون که او را توسط موتو ترولس رویس به
گردش ببرد بخود بقبولاند و با بعضی روز ها
قبل از رفتنش بدنیال ویلسون نظر بفرستد
و کاغذی بنویسد که متلامی خواهد فلان جا برود
و ویلسون مجبور است که او را همراهی نماید.
در این سال برید فورد به او کمک کرده بود
تا موتو خوبی را بگرایه گرفته و خارج از قصر
ویوری جاهای دیدنی آن منطقه تقریبا دور
افتاده و تماشایی را از نظر بگذراند. آنتی تقریبا

تاندازه کمی از کسانش که نسبت سفر
گوناگون به قبرستان مرگزی عاید حالش
گردیده بود صحت یافته و میتوانست سرپایش
بایستد. اما اکثر سندیباخ دستور اکیصدادر
کرده بود که او نمیتواند و یا نباید کسی را در
جریان این روز ها ملاقات نماید و باید بطور
متواتر و دور از تشریفات و سرزدن های دیگران
دریسترش آرام بخوابد و استراحت نماید.
دیونپورت که وظیفه انتظام امور مالی و اداری
قصر ویوری را بعهده داشت هنوز هم اصرار
میکرد که کار مهم داشته و تنها و تنها می خواهد
که برای پنج دقیقه پالتی صحبت نماید.

اما بدید فورد او را بکناری کشیده و در
گوشش چیز های زمزمه کرد. بعد دیونپورت
را هش را کشیده و اصرار داشت که لحظه قیل
بزعم خودش ضروری بود صرف نظر کرده
و بگوشه رفت.

در جریان راهی که آنها سوی قریه به پیش
میرفتند لی خاموش و ساکت بود. او یک شب
دیگر را در شنیدن آواز مرموزیکه مانند ضربه
زدن بامش بود و از طبقه پائینی اطاق خوابش
بگوش میرسید گذرانیده بود. آواز مذکور که
در گذشته مبهم و متنگ مینمود در آنشب واضح
تر و پر نفوذ تر بود. این آواز مانند آوازی بود که
از ضربه زدن بیک ظرف بزرگ آهنی بر میخورد.
در روح و بدن لی که آنشب را با کمال بی نظمی
و بیچارگی به شنیدن آن گذرانیده بود آواز
وحشت انگیز و مرگزای بطور متداوم و یکنواخت
تولید میکرد. او تصمیم گرفته بود که از واقعه
برید فورد را مطلع سازد. اگر چه در دل و روانش
برعه چیز هه کس شک داشت و اگر چه میدانست
که گفتن این راز به برید فورد نمیتواند دودی
را در او سازد و بر علاوه میدانست که بازگو کردن
این واقعه بر شگاکاش افزوده و ساعات خوشی
را که مسلما با برید فورد خواهد داشت مکرر و
مفشوش میسازد اما با زعم با خود فیصله کرد
که این راز را تا دیر نشده به برید فورد بگوید.

بدین ترتیب وقتی که برید فورد از او برای
توشیدن کواکولا قبل از اینکه به دفتر گرایه
دهی موتو را برسد دعوت کرد بدوون تردید
دعوتش را قبول نمود. کافه که در آن محله
قرار داشت نسبت به معمول مزدحم تر به نظر
میرسید. اما برید فورد ولی توانستند که جای
برای ساعتی نشست پیدا نمایند.
بعد از آنکه به پیشخدمت سفارش دو گیلان
کواکولا دادند برید فورد گفت:

- حالا بمن بگو که از چه وحشت داری و یا چه
چیزی ترا اذیت میکند؟ در زیر چشمانت چین های

بیدار گردیده و هنگامی که روی موضوعی
صحبت میکنی ناگهان حواست راه دیگری را
پیش می گیری و چرند و پرنده یگویی در حالیکه
مسلمانان خود چنین قبول کرده خواهی بود که
مانند آدم های عادی صحبت مینمایند.

لی از بالای میز نظری سوی برید فورد
انداخت. برای چند لحظه چهره او را بدقت
تماشا کرد. میخواست در آن چهره چیز های
را بیا بد چیز های را که قادر نبودید ایشان
نماید. برید فورد مردی نبود که انسان در نگاه
اول از دیدنش بو حشت بیفتد. او مردی بود
تقریبا زیبا و جذاب. او زیبایی و جذابیت
وحشی و هراسناکی را که جوزف داشت دارا و
مالک نبود. و این مقایسه بود که لی هرگز
آرزو نداشت در مغزش بپروراند. در عوض

میخواست که میدان این مقایسه و رجحان
دادن یکی بر دیگری را ناقص تر و ناقص تنگ و
تنگ تر ساخته و آن مقایسه بی معنی و بوج را
از دماغش بزودی خارج سازد. میخواست آنرا
بهمان زودی که آمده بود و مقیم دشت های
بیکرانه مغزش بود بخارج پرتاب نماید.

جذابیت برید فورد از دیگران بکلی فرقد داشت
و آن این بود که جذبه و زیبایی را در یک پارچه
خلاصه کرده بودند و این زیبایی را میشد بهفت
یگانه نمره و تولیدی از گذشته اش دانست.
بالاخره گفت:

- من از طرف آنتی پریشان هستم. البته
این موضوع یکی از مسایلی بود که مرادیشب
تاصبح بیدار نگهبانست.

او گیلان را بدوون اینکه به آن نظر اندازد
حرکت داده و در حالیکه روی میز خط های مبهمی
رسم میکرد اضافه نمود:

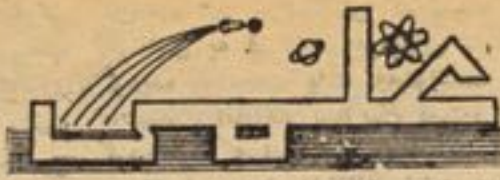
- و بعد آواز های راشنیدم. آواز های مبهم
و متنگ. آواز های که شبیه به ضربه زدن
بامش است. و این آوازه همیشه در جریان
سب بگوش میرسد.

بعد سوی برید فورد نظر دوخت. توقع داشت
که او از شنیدن سخنانش دست بخته بزند.
اما چشمان برید فورد برای چند لحظه باریک
و تنگ گردید. چهره اش تا اندازه جدی و
مصمم معلوم میگردید:

- آواز ها. چه نوع آوازه ها؟
لی گفت:

- تاندازه مشکل است که توسط کلمات
بیان گردد. در این دو شب هنگامی که آواز
مذکور را شنیدم از بیستم برخاستم تا بیستم
که ایامیتوانم آوازه های مذکور را که اسرار آمیز
و هراسناک بود، از کجایم آید و از چه منشاء
میگیرد و اصلا آواز مذکور چه است کشف
نمایم. اما از این کار دست کشیده و نقشه ام
را عملی نکر دم. ناتمام.





تولید برق از اتوم

نگرانی از تهیه مواد سوختی در دهه‌های آتی موجب شده است که در جمهوری آذربایجان تمام در ساختن نوع جدید مراکز مولد برق اتمی - یعنی ریاکتور های حرارت بالا با توربینهای هلیوم می - با قاطعیت هر چه بیشتر به پیش رانده شود - طرح این نوع کوره های ذروی چند سال پیش بتوسط پرو فیسور رودلف شولتن - رئیس کنونی مرکز تحقیقاتی اتمی یولینخ عرضه گردید ، برخلاف مولد های انرژی اتمی امروزی کوره های ذروی نامبرده بیشتر مترون بصر فسه است و ضمناً مسایل مربوط بحفظ محیط زندگی را حل خواهد کرد.

کوره های اتمی عادی شمشهای یورانیوم را در مخازنی که به آب یخ میزنند میسوزانند و با انرژی حرارتی بخار آب توربینها و جنراتور ها را بگردش درمی آورند. پروفیسور شولتن از این روش که مقداری انرژی را تلف مینماید و مخاطراتی نیز در بردارد صرف نظر نموده است در روش او گویهای گرافیتی بحجم یک توپ تنیس یا محتویات اورانو توریوم سنگینی ماده سوختنی را ایفا مینماید در روند انحطاط رادیو اکتیوی اوران نه فقط لفافه گرافیتی را گرم میکند بلکه توریوم را که بمقدار وافی موجود است به اوران قابل تجزیه تبدیل مینماید. این جریان وارد در راهروی میشود که در آنجا کوره ذروی بوسیله گاز

هلیوم یخ میشود و عناصر سوخته شده از قسمت تحتانی کوره اتمی برداشته و خارج میگردد . از سال ۱۹۶۶ یک چنین کوره حرارت بالا طور آزمایشی در یولینخ کار میکند و هم اکنون یک کارخانه مولد برق بر مبنای مذکور بقدرت ۳۰۰ مگاوات در جمهوری آذربایجان در دست ساختمان میباشد . هر ذوی این راکتور ها حرارت حاصله یا هلیوم را بوسیله دوران آبی با حرارت ۵۳۵ درجه سانتیگراد که توربینها را بگردش درمی آورند منتقل میسازند ، مجاهدات تحقیقاتی تکمیلی کنونی متمرکز بر این هدف است که توربینها بلا واسطه در دوران هلیوم قرار داده شوند.

موفقیت در این زمینه موجب خواهد گردید نتیجه عالی تر و مطمئن تر باشد اقل خطرات برای محیط زندگی بدست آید در حالیکه کارخانجات مولد برق اتمی فعلی حرارت اضافی را بجریان آب عادی منتقل نموده و محتویات یولوتزیک آنرا از بین میبرند . کوره های جدید حرارت بالا میتوانند حرارت اضافی (۱۰۰۰ درجه سانتیگراد) را کاملاً بدون دوره و گاز به اتمسفر بفرستند و یا اینکه برای تبدیل ذغال سنگ بمواد بیضرر هیدروژن یا متان استفاده شوند.

از طرف دیگر چون میتوان این کوره مطمئن و فاقد حرارت را با توربین در یک جلد سرو بسته قرار داد نصب آنها در حومه مراکز مسکونی امکان پذیر خواهد گردید.

وینالی سواستیانف فضانورد و دکتر علوم فنی اتحاد شوروی درباره دور نهای بررسی درباره کره زمین از مدار اعمار مصنوعی در حول کره زمین و راجع به دید بانیهای خود در هنگام پرواز سفینه فضایی (سایوز-۹) چنین گفت.

تحقیقات در باره کره زمین از فضای کیهان یکی از مهمترین هد های کیهان نوردی را در آینده نزدیک تشکیل میدهد. دوره عمده برای کسب اینگونه اطلاعات وجود دارد ، عکسبرداری و طیف نگاری . مردم از دیر باز با عکسبرداری آشنا شده اند. ولی هر قدر هم اطلاعات زیاد از عکسها بدست بیاید ، همه این اطلاعات (مقید به یک شکل است: چگونگی توزیع گسترده عرصه و پوشش این نوع اطلاعات اکثر ا کافی نیست. اطلاعات بیشتری راجع به کره زمین میتوان از راه طیف نگاری ، خواه بصورت نور های مرئی و خواه بصورت نور های فوق بنفش و زیر سرخ ، کسب کرد.

هنگام پرواز سفینه فضایی (سایوز-۹) و ایستگاه اری سالتو، طیف نگاری در مورد نواحی مختلف سطح کره زمین در قلمرو خاک اتحاد شوروی انجام میگردد .

در عین حال ماهواره (متنور) عکسبرداری تلویزیونی از همان قشر های ابر ها بعمل می آورد .

عکسهای فضایی سطح زمین مشتمل بر اطلاعات فراوان جدیدی از لحاظ زیولوژی هستند ضمناً بررسی این عکسها یک شیوه علیحده

مطالعات زمین شناسی از فضا

درباره تحقیقات راجع به پوسته کره زمین محسوب میگردد.

پیدایش عکسهای فضایی که در آنها همه چیز میلیونها بار کوچکتر دیده میشوند، موجب احداث باصطلاح شیوه نمایش او لستر از نورالیزاسیون عوارض سطح زمین شده است در عکسهای آن آثار ساخت پوسته کره زمین ظاهر میگردد که مهمترین عوارض عمومی در مقیاس جهانی را تشکیل میدهند.

هر قدر ارتفاع دید از سطح کره زمین بیشتر باشد بهمان اندازه بهتر قشر های ذروی کره زمین دیده میشود، از درون روپوش رسوبات یوکا مثل اینست که ساخت قشرهای افقی اعماق پوسته کره زمین نمایانده میشود.

من در جریان پرواز با (سایوز-۹) چندین بار توانستم پستی بلندیهای ته روزها در نواحی ساحلی ، بستر آن رودهایی که سابقاً به دریا ها و اقیانوسها میریختند مشاهده کنم. در طول چندین کیلومتر فاصله تا کرانه ها با وجود ارتفاع آب دریا ، مصب رود هایی مانند نیل و آمازون پیداست ، بعلاوه دیده میشود چگونه قاره امریکای جنوبی مانند پله گان بتدریج وارد اقیانوس میگردد.

البته از طیاره هم میتوان ساخت ته آب دریا را دید، ولی امواج دریا و تلاطم سطح آن خیلی دید بانها را مشکل میسازند. اما از فضای کیهان این چیز ها مانع دید نیستند.

دانشمندان معتقد اند که میتوان بوسیله دستگا های فضایی ضمناً آلوده شدن اقیانوس و آب را کنترل کرد. این دستگاها چون ظرف مدت کوتاهی سراسر جهان را واریس میکنند. فادرنه بسرعت آلودگی را کشف نموده و اطلاعات لازم را درباره مقدار آلودگی و منابع پیدایش آن بز من مضایره کنند.

بعلاوه پاسدار کیهانی میتوانند بموقع مراکز آتش سوزیها، امواج عظیم و سایر بلیات طبیعی را کشف نماید .

(بالخص از منابع شوروی)

دانشمندان معتقد اند که میتوان بوسیله دستگا های فضایی ضمناً آلوده شدن اقیانوس و آب را کنترل کرد. این دستگاها چون ظرف مدت کوتاهی سراسر جهان را واریس میکنند. فادرنه بسرعت آلودگی را کشف نموده و اطلاعات لازم را درباره مقدار آلودگی و منابع پیدایش آن بز من مضایره کنند.

کوچکترین دستگا

سنجش محیط زیست بشری

یکصد و پنجاه هزار نفر متخصصان علم کیمیا سراسر جهان از نمایشگاه «آشما-۷۳» در فرانکفورت دیدن کردند ، تا اینکه اطلاعات لازم را برای حل مسایل شان بدست آورند. نمایشگاه مذکور مهمترین نمایشگاه بین المللی کیمیا میباشد .

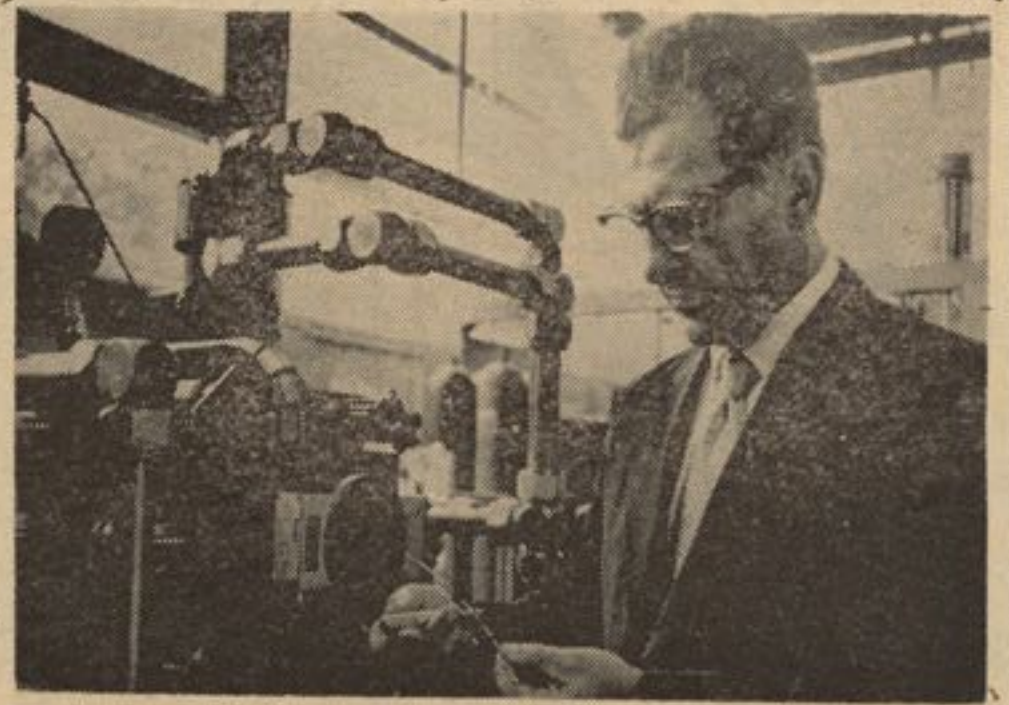
از جمله دیدنیهای «آشما-۷۳» کوچکترین دستگا سنجش آلودگیهای محیط زیست بود در حقیقت ، این دستگا یک لابراتوار سیار اتوماتیک برای کشف گازهای سمی است . و بنا باطهار کار خانه سازنده نخستین دستگا این نوع مجرب کامیونتی میباشد .

در نمایشگاه «آشما-۷۳» مسایل مربوط به محیط زیست در صدر فهرست قرار داشت ، اما همچنین امکان بدست آوردن مواد اولیه ازبانه ها و نقش مهم کیمیا در یکبارگرسنگی در جهان، از مباحث جالب بشمار می آمد .

ماشین جدید سیم سازی

پرستون - نیوجرسی - یک ماشین جدید که نوید زیادی در قسمت سیم های مروجی میدهد از طرف مرکز تحقیقات انجینسری وسترن الکتریک کمپنی ابداع شده است . این ماشین که بنام «قالب سیار بلاک برقی» سیمی است فقط ۴ فیت طول داشته و از نگاه اقتصادی کم مصرف تر بوده و جنسیت تولید سیم آن خوبتر است و بدون آواز کار میکند.

این ماشین از لاین تولیدی برای سرویس کردن خارج و داخل شده میتواند . این آله عملیاتی با فشار دادن منظم فلز که روی آن موم و پاکدام ماده چسبناک دیگر قرار دارد توسط یگانه قالب آن تحت فشار بلند کار میدهد . ماشین های مروجی ذریعه یک سلسله قالب ها در افزایش داده و پاکش میکند. وسترن الکتریک که بزرگترین فابریکه لوازم برقی و کابل در جهان است در خزان امسال این سیستم جدید را در معرض امتحان قرار میدهد .



آسیاب بادی با زهم

مورد شد

یک پروفیسور انجیزی برقی پوهنتون ماساچوستس همکاری پنج موسسه صناعتی را در قسمت انکشاف سیستم قوه باد دروازه ساحل جلب نموده است . پرو فیسور ویلیام هرائمو س میگوید که طریقه انکشاف یافته وی چار چند انرژی برقی را که امروز در ایالت رنگ سیند استعمال میشود تولید مینماید

این سیستم مشمول سه لاینستین در ساحل اتلانیک کاننشتا ل خارج نیو انگلند است . هشتاد و سه آسیاب بادی دوی برج های مولد انرژی برقی به حالت ایستاده و با حرکت موجود میباشد . انرژی که از این سیستم بدست میاید در تانک های تحت آب مانند گاز ها بروجن برای انتقال پایب لاین ها در سواحل ذخیره می گردد قوت وزش باد با وجود نامنظم بودن آن در جاهای مربوطه قابل پیشبینی بوده و در بالای سواحل کاننشتال و ژر آن مداوم - معتدل و قوی میباشد .

پرو فیسور هیرا نیوس گفت یک تحلیل مقایسوی قیمت بینستین ایالتی برق آبی و در موت و سیستم خودش هر دو را به عین سویه نشان داده و آسیاب های برقی کم مصرف تر خوا هد بود . وی متوقع است سال آینده حمایت اتحادیه ها را بمنظور کمک اقتصادی پروژه ابتدائی اش جلب نماید .

آبهای سخت و امراض قلبی

جراحی بدون کارد تو سطا کمپیو تر

دو عضو پو هنجی پو هنتون اندیانا دوآله اولتر اسا نیسک تشخیص دهنده رابآله جراحی اولتر اسانتیک برنده پوست امتزاج داده اند هر دو انساج قابل دیدمخرب تخت کنترول کمپیو تر که پروگرام آن برای جراحی های خاص طرح شده قرار میگیرند .

در تشخیص ها انساج تو سطا شعه اولتر اسانیک به یک انرژی نسبتا پایین ترقطع میگردد. عکس دست داشته روی یک تیوب کتود قرار داده میشود انرژی های بلند به منظور برش انساج مریض که روی یک آله تعبیه شده استعمال میگردد.

برای تحقق بخشیدن این مشاهدات انجمن بین المللی حفظ الصحه متفقا باآژانس بین المللی درامور انرژی اتوم(در موضوع اینکه مقدار میکر و المینت های ضایع شده در جسم با این میتود - ساده تحقیقی مانند متود آزمایش نیترون ها) تحقیقات و مطالعات وسیعی را روید ست گرفتند اساس این مطالعات ارزیابی مقایسه ای - مقدار میکر و المینت ها در وجود اشخاص مریض و مردم صحت مند بود.

این مطالعات و ارزیابی نزد مردمان نواحی مختلف کشور های جهان صورت میگیرد .

اضلاع متحده امریکا نشانداده که مقدار کروم در نزد امریکا نیان - نسبت به سایر کشور های آسیایی و آفریقایی خیلی پایین است و علت آنهم اینطور توضیح میشود که چون استعمال قند مقدار کروم را در وجود پایین می آورد در بین مردمان مناطق کشور ها نیکه آبهای سخت را می نوشند نسبت به مردمی که آب های نرم را استعمال میکنند امراض قلبی و عایی کمتر بوده تلفات ازین ناحیه نیز نزد شان کمتر است در حالی که مردمانی که آبهای نرم را می نوشند بیشتر دچار امراض قلبی و عایی بوده و مقدار تلفات درین مردم نیز از امراض قلبی و عایی بیشتر است و میتوان گفت که این موضوع ارتباط مستقیم بنوع آب داشته در آبهای سخت مقدار بیشتر میگرد - المینت یافت میشود .

تمام مو لکیو ل های که از آن جسم انسان تشکیل گردیده به اساس چندنوع اتوم های بیانگزار شده که عبارت از کربن - هایدروجن - اکسیجن - آزوت - فو سفور و - گوگرد است دیگر عناصر تابلوی مند لیف کمیت میکر و سکو پیک آنرا معرفی نموده و ازین سبب که تمام عناصر میکر و سکو پیک را در بر گرفته است .

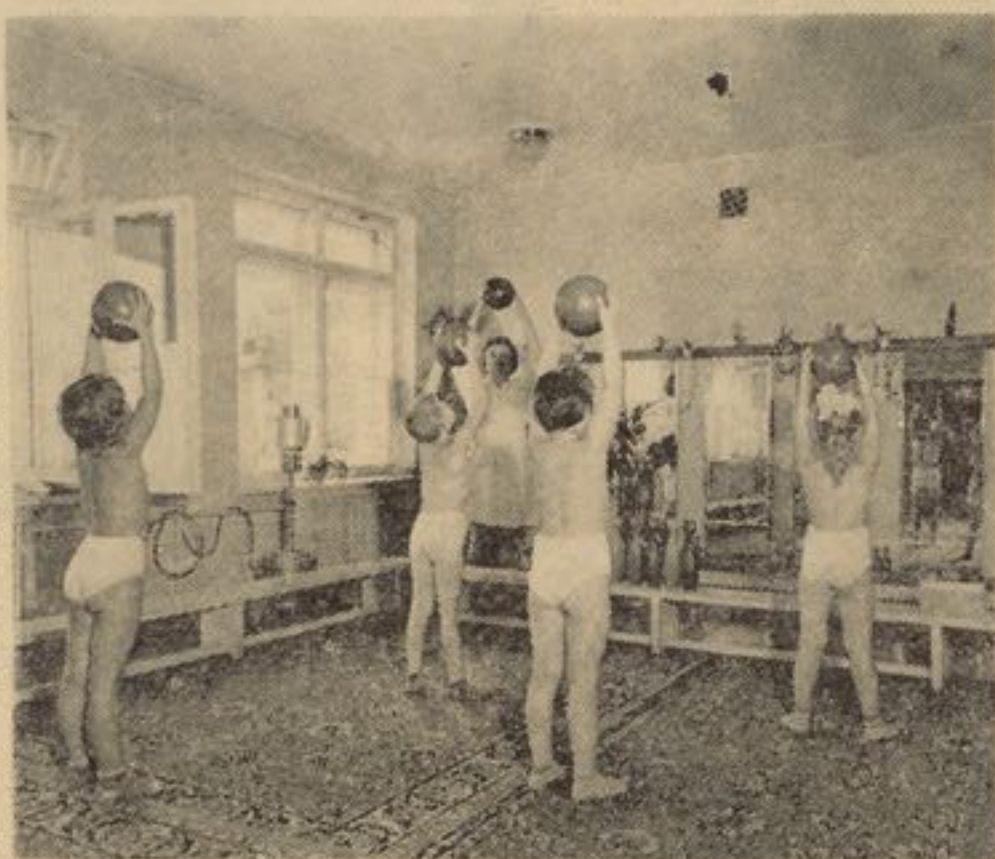
طور مثال تذکر داد میشود که در جسم شخص صحتمند درای هفتاد کیلو گرام وزن هفتاد میلی گرام مس - یازده میلیگرام ایود ۹ میلیون گرام اورانیوم موجود است .

این عناصر میکر و سکو پیک نقش مهمی را در فعلیت جسمی شخصی بازی میکنند تا بت شده که بعضی ازین عناصر از جمله کروم و منگنیز وظیفه دفاع را در فعلیت سیستم اوعیه قلبی انجام نموده و مس بالای آن تاثیر منفی وارد میکند .

احصاییه ها نشان میدهند که در کشور هایی که صنایع آن آنقدر پیشرفته نیست و انکشاف نیافته است امراض قلبی و عایی کمتر دیده می شود و بر عکس در کشور های پیشرفته صنعتی پنجاه فیصد حادثات مرگ از اثر امراض قلبی و عایی میباشند .

مشکل است که دلیل معین برای این حقیقت دریا بیم زیرا علت آن مختلف است مناسبات بین فشار های فیزیکی و روحی اعتیاد به تنباکو وضع اجتماعی و روحی نیز نقش عمده دارد .

یکتعداد زیاد علما یکی از علل عمده امراض قلبی و عایی را تغییر در بیهوشی دانسته و مخصوصا تغییر حالت عناصر میکر و سکو پیک میدانند که به وجود شخصی مریض داخل میشوند این عناصر میکر و سکو پیک از خارج توسط غذا آب یا هوایی که تنفس میکنیم داخل وجود میگردند مثلا احصاییه های



سیورت بصورت عمو می در رشد و انکشاف جسمانی جوانان و مخصوصا اطفال نقش بزرگی داشته و مخصوصا در بعضی کشورها انواع سیورتها و تمرینات به منظور تد اوی بوجود آمده که طبیب معالج بعد از تشخیص برش در باره نوع سیورت هدایت لازم میدهد گروه اطفال که درین عکس دیده میشوند ، گروه اطفال که درین عکس دیده میشوند ، با اساس هدایت اطباء معالج همه روزه به تمرینات سیورت می پردازند ، این گروه اطفال که مربوط مکتب نمبر پنجاه شهر میگو است در کلینیک مربوطه روزه این تمرینات را برای اده صحت شان تحت نظر مربیون ادامه میدهند .

خودسنجی فشارخون

تایکی دوسال پیش اطباء آلمان فدرال نظر مساعدی به (نظارت مریض بر خود) نداشتند و با خود درمانی بکلی مخالف بودند . اما در این بین بسیاری از ایشا ن نظر شان را تا بدانجا تغییر داد هاند که دستکم بیماران فشارخون مجاز هستند وضع مزاجی شان را خود شان - کنترل کنند و در مواردی هم آهنگ بانیجه سنجش دوا و در مان لازم برای خود شان را تجویز نمایند . البته مشروط بر اینکه - طبیب قبلا همه دستور های ضروری را کتبی برای مریضی تنظیم کرده باشد .

خوشبختانه شرکت های بیمه مریض در آلمان فدرال این ضرورت را پذیرفته اند و هزینه خرید یک دستگاه سنجش فشار خون (به بهای ۱۲۰ دو پیچه مارک) را بر عهده می گیرند .

حس خوبش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر نیست که در شرکت عطر فروش یك وكيل دعوی بنام «زیسو» کار می‌کند. یك وز اوبه خانه دختری بنام «ایرین» که یکی از همصنفی های دوره شاگردی اش است می‌رود. تصادفا در آنجا یك همصنفی سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و یك بچه دلپسند است نیز ملاقات می‌کند. «موریس» و «واندا» متقابلا به یکدیگر ابراز دوستی نموده و بعد از چندی باهم از دواج می‌کنند. یك وز «واندا» می‌گوید که انتظار طلسی را داد و دیگر نمی‌تواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود و همسرش در پهلوی درس، بعد از جاست کار می‌کند و اینک بقیه داستان:



نه، منوخرم کاری کند چطور شکیله نورمال نیست؟

۱۲۴



این سوال پراندا را را بخردی بیچاید
او! در اینبار منی قضا بر بلبی نداستم من همیشه در ترتیبم
تو دیگر کار نمیکنی؟

۱۲۳



ایرین، مناشتر میثور اما خورن، اکنزول می کند.

لازم بود من میادلم
و پرته در زینه
صبت بکنم...
تو میوانی سبرای
منی بکند راسه
بسیری...

۱۲۶



ایرین، با رفت زیار به جره دوستش خیره می شود و در میاید
آه واندا! مثل سابق خوش نیست
واندا، چرا چیزی شده، چرا من نمیکنی؟

۱۲۵

همین حاله می خواستم برای بلولم... پوری... در یک کارگاه روید
نیم روزه کاری کند. بدین آفرین آفرین تا میلیل نیست
و در آرد ما بسیار کم است...



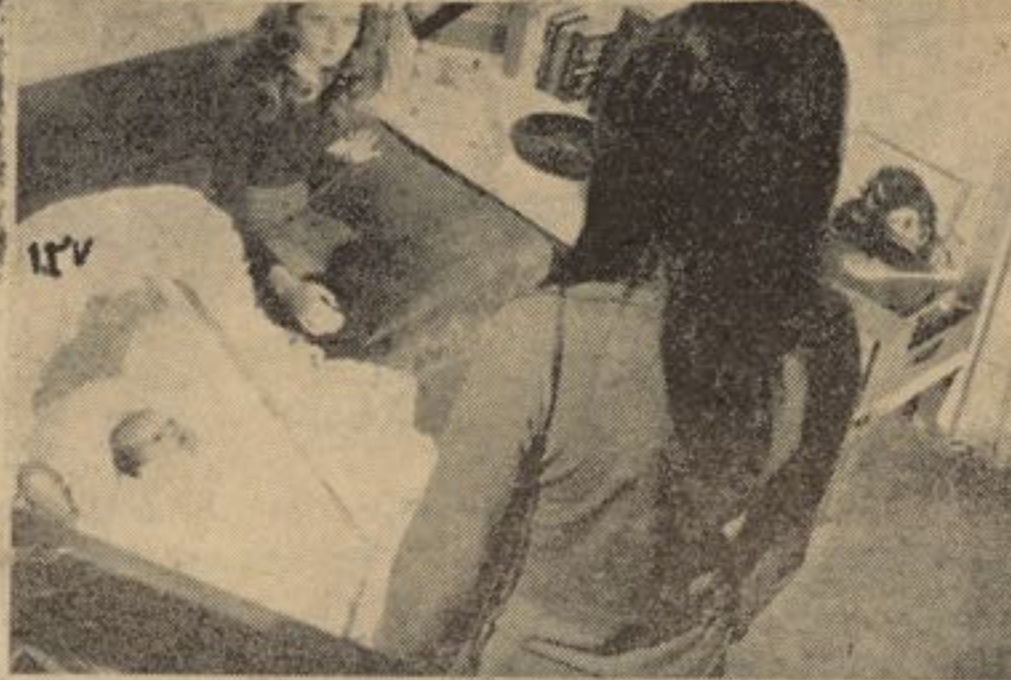
و اندام بخت راه دیگر میجویی که در آساره
نگری کنم و بعد ما بویس در زمینه صحبت کنیم؟

نه من تو مستوره مدغم. او در این دیبای بزرگ
عنه از غلطش کس دیگری را نمیخواند.

۱۳۸



میری میخواند من گیب را میخواند. او میگوید که مثل بسیار قبول است
و باید تنها من از او مواظبت کنم.



۱۳۷



۱۳۵

کاملاً راست میگوئی همیشه با بیدار خواب میجویم
او با می دانم که طفل خوب تربیه میخواندند
و با عماره را ناز می خورد.

21

ناگفته نماند که بسیار قبول است. او به پیش شناخت دارد.



بلبی کا... او شناخت دارد.
او از طرف شب قطعاً ما را بخواب
میگردارد.

۱۳۹



۱۳۲

باید حوصله داشت. بسیار شنیده فعل
بزرگ شود.

باقی دارد



۱۳۱

تو خواندیدی که چهار خوب بزرگ
می شود... می توانی از طرف او
استراحت کنی.

همیشه میگویم. اما در کس... او بک زندگی
مشقت برای ما پیش میبرد.



زنان و دختران



آداب معاشرت

چگونه سخن بزنیم

گفتگو بادوستان ، خویشان و نزدیکان یکی از تفریحات خوبی می باشد که هر انسان متمدن پای بند به اصول اجتماعی آن است . تماس ها به وسیله سخن بوجود می آید و تجربه نیز همراه دارد .

بعضی خانم ها خیال میکنند که تنها جرات صحبت کردن کافی است در حالیکه از هنر زیبایی کلام کاملاً بی خبرند .

درینجا به چند نکته اساسی که زیاد اهمیت دارد اشاره میکنیم :
۱- از دیگران تقلید نکنید .

هنگام صحبت کردن سعی کنید که از (قالب) تان بیرون نیائید . مثلاً به هنگام سخن گفتن از نوع بیان دوست خوش صحبت تان تقلید نکنید . در سخن گفتن سعی در حفظ کنید و فاصله شنونده را از خود در نظر بگیرید . با صدای بلند و آزار دهنده مخصوصاً در سرویس و سینما حرف نزنید . سعی کنید با همان (آهنگ) صدائی که دارید حرف بزنید و در حقیقت خود تان باشید نه (دیگری) زیرا هدف اینست که مردم بگویند شما خوش صحبت هستید نه اینکه بگویند شما مثل فلانی (که خوش صحبت است) حرف میزنید .

اگر شما در مورد مطلبی بی اطلاع بودید می توانید بایک لبخند بسیار شیرین صدقانه بگوئید (که متأسفانه من در این مورد اطلاع وسیعی ندارم) این تواضع و فروتنی به شما سبب میشود که اولاً با اظهار عقیده در باره مسأله ای که از آن بی اطلاع هستید خود تان را کوچک نکنید . ثانیاً اینکه شما را بخاطر فهم اجتماعی زیادی که دارید مورد ستایش قرار میدهند .

۲- بدگوئی نکنید . بدگوئی و پشت سر دیگران حرف زدن کاری عاقلانه نیست

برای اینکه يك راه حل صحیح و عاقلانه بیابید لازم است پیش از آغاز به بدگوئی از خود دو سوال بنمائید .

۱- آنچه میخواهم در باره او بگویم حقیقت دارد ؟

اگر جواب منفی بود حتماً با وجدان بیداری که دارید و باعلاقه ای که به خوش سخنی دارید هرگز حرفی از او نمی زنید اما اگر موضوع حقیقت داشت او بهمان شدت که شما معتقد هستید بد باشد آنوقت سوال دوم را پرسید .

۲- راستی تکرار بدی های وی بازبان من کار صحیحی است و آیا روح و جان من و دوستان مرا کسول نمیکند ؟ (خود تان جواب بدهید)
وبعد ببینید که در دنیا حرف های خوب و مردمان خوب زیادند او را رها کنید و خوب فکر نمائید و توجه داشته باشید که بدگوئی از دیگران زهری است و قتی که با کلمات تان مخلوط شد عاقبت شوم آن بالاخره بر ملا میشود . پس لازم است ازین زهر خطرناک بپرهیزید .

مالکی هما (فضلیار)



در جات ترقی يك ملت در حیات اجتماعی منوط به احترام زن است .

«گوری»
زن منشور بلورینی است که از پشت آن میتوان آسیا را زیبا تر دید .
«پتی گریلی»

ترجمه : محمد حکیم ناهض

کمک کردن بطفل

بوسیله يك پیاله مدام شیر می نوشد بایک پیاله جدید که از لحاظ رنگ یا شکل از سابق فرقداشته باشد خوش شود . در صورتیکه داکتر مشوره بدهد بعضی اوقات تبدیل نمودن شیر طفل به شیر سرد و یارنگ دادن و یا مخلوط نمودن ماده غذایی که شیر را طعم و ذایقه خوبتر دهد نیز ممکن است به موضوع کمک کند .

بعضی مادران در یافته اند که افزودن مقدار کمی سیریل بایک پیاله شیر به اندازه کافی تغییر مزه میدهد که برای طفل قابل قبول گردد . سیریل میتواند که تدریجاً طی چند هفته از شیر دور گردد .

وقتی طفل شما ۶ ماهه میشود میخواهد بهر چیز چنگ انداخته



و آنرا بدهن خود ببرد ، پس يك پیاله و یا گیلان كو چك وخال خالی را برایش بدهید تا بتواند به سهولت آنرا خودش گرفته و بدهن خود ببرد گو یا که تقلید مینماید چیزی مینوشد . مواظب وی باشید و قتی که دیدید گیلان یا پیاله را طور صحیح گرفته بطرف دهن خود برده میتواند ، آنوقت چند قطره شیر را در بین پیاله اندازید و قتی که مهارت پیدا میکند مقدار شیر را زیاد نمائید هر گاه طفل بین سنین ۸ و ۶ ماهگی مفکوره نوشیدن یا صرف نمودن شیر را بوسیله پیاله حاصل نمود بسیار کم این احتمال موجود است تا در سن ۹ یا ۱۰ ماهگی علیه فوران شیر با پیاله شود . اگر طفل برای چند روزی از نوشیدن شیر با پیاله امتناع میورزد ، باین عمل وی مقاومت بخرچ داده و باز هم پیاله را برایش بدهید بخاطر داشته باشید که در ماهای اول که طفل با پیاله شیر خوردن را شروع مینماید در هر وقت يك جرعه بیش نمی نوشد ، بسیاری اطفال تا زمانی که يك یا یکتیم ساله نشوند چندین قطره را در يك وقت گرفته نمیتوانند . ممکن است طفل يك یا دو ساله که



موهای نیمه دراز را به دوطرف گوش و به پشت سر شانه زده و موهای اطراف سر توسط برس يك به دیگر وصل گردد و بافته مخصوص شکل بدهد . آنگاه قبالة تان بهتر جلوه گر خواهد شد .



بخت و بزر

زیبایی تان را حفظ کنید

ماکارونی

شده بگذارید و بالای گوشت یک ورقه دیگر از ماکارونی ریخته دوباره از گوشت بر روی آن بریزید تا اینکه طبقه طبقه گردیده و بعد با پنیر ریزه شده هالندی را قرار دهید.

به طریق دیگر هم میتوانید ماکارونی را بپزید. بدین ترتیب که ماکارونی و گوشت را بصورت طبقه طبقه در یک دیگ بریزید. سر دیگ را گذاشته آنرا دم دهید و بعد از پخته شدن در ظرف بکشید.

بباید در یک ظرف بزرگ مقداری آب با کمی نمک بریزید و بگذارید بجوشد. و وقتی جوش آمد، یک قطی ماکارونی را اگر دراز باشد به اندازه شش سانتی متر خورد کرده در آب جوش بریزید تا پخته شود. علامت پخته شدن ماکارونی سفید شدن رنگ آن است.

و وقتی ماکارونی پخته شد آنرا صاف کنید تا آبش باقی بماند. بعد یک ورقه ماکارونی در ته ظرفی ریخته روی آن از گوشت آماده

یک کیلو گوشت بدون استخوان را چرخ کرده، دو دانه پیاز را پوست نموده ریزه کنید و مقداری روغن را داغ کرده، پیاز ریزه شده را بین روغن بیندازید و چرخ دهید تا اینکه پیاز گلایی رنگ شود. بعد گوشت را بالای پیاز علاوه کرده کمی سرخ نمائید و اندکی آب به آن اضافه کرده بگذارید تا آب آن جذب شود. سپس نمک و مرچ را اضافه کرده آب بادنجان روی می را در مقداری آب حل نموده به آن بیفزائید و بگذارید تا به روغن



اگر صورت تان گرد است به پروان خود خیلی توجه نمائید و از کشیدن ابروی مشکی و کاملاً مستقیم منصرف شوید بهترین ابرو باید حالت کمی خمیده و خوش نماد داشته باشد.

یک لب ضخیم و کوچک هم بصورت گرد خوب نیست اگر صورت گرد دارید لبهای خود را طوری آرایش دهید که نازک بنظر بیایند و منحنی و خمیده بنمایند.

کسانی که صورت کاملاً مسطح و ندارند در آرایش صورت خود دچار اشکال میشوند. قبل از خواب پودر سفید و روشن استفاده کنید و همچنان اگر گردن شما کوتاه است گردن را پودر سفید بزنید و بگذارید که سایه بیندازد پس میتوانید از پودر تیره و دیگر لوازم آرایش نیز

استعمال کنید، کسانی که صورت شفاف دارند کریم مخصوصی را تهیه کرده در صورت خود استفاده کنند باین صورت لکه هاد روی تان مشاهده نمیشود. در اخیر یک مقدار پنجه را با کریم مخصوصی آغشته کرده و به روی خود بمالید نتیجه مطلوب میگیرید.

مراقبت از موی های تان به زیبایی شما می افزاید. اگر همیشه در ترتیب و نظافت موهای خود وقت کنید حتما دارای موهای خوبی می شوید و سبب زیبایی صورت تان میگردد. در ترتیب مو بکوشید که از منتهای سلیقه کار بگیرید.

دخواتان

زندون

درباره پرابلم ها و مشکلات خود چگونه باید

فکر کنیم؟

بعضی از پرابلم های زندگی مشخص و ساده بوده و در همان نظر اول میتوان به ماهیت و چگونگی آن پی برد اما هستند مشکلاتی که نمیشود آنها بدرستی تشخیص و درک کرد و شناختن آن خصوصا که بخواهیم راه حلی نیز برای آن پیدا کنیم کار نسبتا مشکل میباشد مثلا مسایلیکه به از دواج ، انتخاب مسلک و شغل ، خواهشات و آرزو های ضد و نقیض ، تشویش های گوناگون ، و بدبختی ها که برخی از مردم دامنگیران میشوند از همین گروه مشکلات بحساب میرود بعضا ترکیب این پرابلم ها باندازه پیچیده می نماید که انسان را گیج می سازد. برای پیدا کردن راه حل باینگونه پرابلم های مغلق دو راه وجود دارد یکی اینکه باید با شخص دیگر و یا یکی از دوستان و اقارب خود که با اینگونه مسایل آشنائی دارد درباره آن مشوره کرد و دیگر اینکه هر گاه نخواسته باشیم موضوع را با کسی دیگر در میان بگذاریم خود میتوانیم بنشینیم و همه حقایق موجود و مربوط به پرابلم را روی کاغذ بنویسیم جنبه های مختلف آن را مطالعه کنیم و ریشه اصلی را پیدا نماییم.

حقایق مربوط به پرابلم که تا اندازه مد نظر قرار مید هید؟

این چگونگی حقایق و ماهیت عناصر شامل يك پرابلم است که درجه پیچیدگی و شدت آنها تعیین میکند در مسایل روزانه ما معمولا کمتر باین حقایق متوجه میشویم و بندرت آنها در نظر می گیریم زیرا احساس ها و انفعالات شخصی ما

اکثرا حقایق را تحت الشعاع قرار میدهند اما دانستن این عنا صر و قتیکه مسایل عمده تر چون امور اجتماعی مطرح باشند مهم تر میگردد. **آیا در رسیدن بیک راه حل میگو شید تا طرق مختلفه حل پرابلم را جستجو کنید؟**

ما اکثرا چنان فکر میکنیم که به يك مشکل فقط يك راه حل وجود دارد و پس درحالیکه به پرابلم های میشود حتی چندین راه پیدا کرده و يك راه حلی که همیشه از نظر باز می ماند همانا مصالحه و یا راه بین البین است.

شاید بعضا از پیدا کردن هر نوع راه حل و چاره جوئی بسکلی عاجز مانیم و همه راه ها را بروی خرد مسدود بیا بیم در چنین حالات میتوان یکی ازین دو کار را کرد یا اینکه موضوع را تا مدتی به تعویق بیا ندازیم تا حقایق بیشتری بدست آید و یا چنانکه قبلا گفتیم موضوع را با شخص دیگری که باچنان مسایل آشناتر وارد تر است در میان بگذاریم.

آیا وقتی به راه های حل ممکنه میرسید آنها ارزیابی کرده و در انتخاب بهترین و موثر ترین راه اهتمام می ورزید؟

بهترین و مشکل ترین مرحله تفکر درباره مسایل همین انتخاب راه حل است چه از یکطرف انسان متیقن نیست که این راه چقدر موثر است و از طرف دیگر ارزیابی راه های مختلفه حل کار دشوار میباشد بهر صورت بهتر آن است که وقتی در برابر طرق و اصول مختلف رسیدن به حل و فصل يك موضوع میرسیم

عمارت اوپرای استرالیا که پرمصرف ترین تیاتر جهان

افتتاح

مهندس دنمارکی بنام جوان اوتسون نقشه این عمارت را تکمیل کرد عمارتی که معروفترین بنا ی معماری جهان گردید عمارت اوپرای سدنئی.



میرمنی هستم که ۲۳ سال عمر داشته و مدت سه سال از ازدو اجم میگردد و صاحب دو طفل هستم . شوهرم خانمی دیگری هم دارد که میتوانیم آنها پاکس دیگری که قبلا باچنین پرابلم مواجه بوده است در میان بگذاریم . چه انتخاب يك راه بصورت اتفاقی و یا گیر ماندن در يك حالت بی تصمیمی هر دو مفید نیست و باید کوشید تا هرچه زودتر فیصله اتخاذ کنیم تا خود را از شر مشکل برهانیم .

صاحب پنج طفل است درد دل من بصفت يك جوان ، از خانم دوم شوهرم و شوهرم از نیست که باوجود گذشت و فداکاری در مقابل ایشان ، با قبول همه رنج و کار و زحمت بازهم رویه آنها بامن ظالمانه و دور از انصاف است اگر چه خودم مامور دولت هستم و از نگاه معاش میتوانم کمکی با همسر و خانمش بنمایم و لسی افسوس و صد افسوس که آنها اصلا متوجه گذشت و ایثار من

بقیه در صفحه ۶۰



خبری از جوانان کشور



روز پنجشنبه (۱۵) سنبله در لیسه آریانا بخاطر استقبال از رژیم جمهوری کنگرانس های صنعتی دایر گردید که درین کنگرانس ها استادان لیسه مقالات آبداری راجع به رژیم جمهوری و فداکاری موسس این نظام قرائت نمودند همچنین شاگردان لیسه هر کدام خوشی و احساس قلبی خود را بواسطه مقالات شور انگیز و زیبا بیان کردند و از رژیم جمهوری ریت باجوش و خروش فراوان یاد نمودند تمام استادان و شاگردان این لیسه طرفداری و پشتیبانی عمیق خود را بخاطر پیشبرد اهداف بنیادی نظام جدید جمهوری در پرتو رهنمایی رهبر بزرگ بناغلی محمد داؤد اعلام نمودند و سعادت مردم افغانستان و مصالح علیای کشور را از خداوند بزرگ خواستار گردیدند و هر کدام از شاگردان از صمیم قلب در اخیر این جمله را میگفتند که به استقبال گرم و پر حرارت سایر باجوش و خروش فراوان یاد نمودند تمام استادان و شاگردان این لیسه

بنگرید ای دوستان حتی ز چشم آسمان
اشک میریزد بحال این دل نالان من
بسکه مژگانرا زغم بر چشم خود مالیده ام
خون همی بارد بجای اشک ، از چشمان من
بر ده میبوشم غمت را هر کجا ا ما چه سود
میکنند رسوا مرا این سینه عسریان من
گریه می آید مرا چون سنگرم خند یدنت
خنده می آید ترا چون بنگری گریان من
وه چه خوش گفته « خلیلی » شاعر زیباسخن
« شد مذا ب از آب و آتش پیکر بیجان من
مهلتم کی میدهد تا آب گرم از فراق
شعله وصل تو آتش میزند در جان من
سبزی طالع کجا با شد مرا از رنگ زرد ؟
این سیه بختی ببین از سرخی دیوان من

بشمار میرود پس از ۱۴ سال دران تعمیر درسد نی

تاج میشود

اوتسون نقشه خود را به استرالیای فرستاد . هیات ژوری که برای تعیین بهترین نقشه و دادن جایزه ، مامور شده بود ، طرح ذغالی او تسون را از سایر نقشه ها بهتر یافت و این طرح را برای فیصله نهایی به ایرو سارنین یگانه مهندس ذبصلاح در کمپته مربوط سپرد . ایرو سارنین که اصلاً در فنلند متولد شده دارای تابعیت امریکایی می باشد . ایرو سارنین تمام ۲۳۲ نقشه از مهندسی ۳۰ کشور را از نظر گذشتا نده سر انجام او نیز سکیچ ذغالی اوتسون را انتخاب کرده شایسته جایزه دانست و در باره مهندسی دنمارکی اینطور اظهار نظر کرد :

اما کار تا آن تاریخ چندان پیشرفت چشمگیر نکرده بود و چنین تعمیر دودوسال عقب انداخته میشد تا اینکه فیصله شد در ۲۸ سپتمبر سال جاری عمارت او برای سد نی افتتاح شود . ابتدا برای استرالیایی ها و ۴ هفته بعد برای کشور های مشترک المنافع البته در صورتیکه ملکه انگلستان بخواند تادر عمارت واقع ولو مولوبای به سمفونی نمبر ۹ بنهون گون دهد .

بقیه در صفحه ۶۷

او یک نابغه در مهندسی (تعمیرات) این واقعه در سال ۱۹۵۷ رخ داد . در آن تاریخ هیچکس نمیدانست که طرح اوتسون از لحاظ شرايط

نامه های رسیده

بناغلی عبدالاحمد احمدی !

نامه شما به اداره مجله رسید احساسات شما واقعاً قابل تقدیر است امیدواریم که این احساس در نزد همه جوانان موجود باشد از همکاری تان تشکر به امید نامه های بیشتر شما .
پیغله رونا دانشجو !
خواهر عزیز نامه شما که عنوانی اداره مجله تحریر یافته بود بدست ما رسید از همکاری تان تشکر امیدواریم همکاری تان را ادامه دهید .

سبزی طالع

لرزه همچون برگ پائیز ست اندر جان من
گریه ، همچو رود جیحونست در چشمان من
زندگی را سازشی بامن نمیشاید گس
می کشد ، مردم مرا این درد بی درمان من

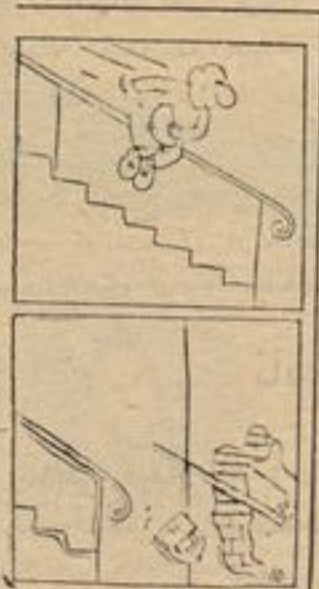
بازی خوب



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح



بدون شرح

نبودند توپ را بدهند . هر قدر از عقب توپ می دویدم به آن دست نمی یافتم تا اینکه یک وقت دیدم توپ بدست پدرم است و میگوید : - آدم تا همین وقت بازی میکند ...؟ تو بچه خوب نیستی !

هر قدر دلیل گفتم او قبول نکرد ، خواهرم را شاهد ساختم ولی او نیز حقیقت را نگفت . و این بار برایم اخطار نمودند که اگر یک بار دیگر این کار تکرار شود دیگر توپ را از من بگیرند . روز دیگر بچه ها گفتند :

- زلمی بچیم ! بیانی که توپ بازی کنیم . من هم به صدای آنها لبیک گفته توپ را گرفته برون آمده برای شان گفتم که قبل از شام باید بخانه بروم زیرا والدینم قهر میشوند آنها بدون اینکه چیزی ازین موضوع فهمیده باشند بیک آواز گفتند : خوب است باز که شام شد برو . هر کدام آنها یکی از دیگر لایق تر بودند چون من خوردترین آنها بودم مرادگول ایستاده گردید . بازی دوام داشت من به انتظار این بودم که بازی این توپ لعنتی یک دفعه بیایم بخورد اما نه هر بار توپ نزدیک من می آمد و بطرف من پرتاب میشد آنرا گرفته نمی توانستم و تیم مقابل چیغ زده میگفتند گول و تیم خود ما سرفرازانده بودند و مسؤول تمام این سرفرازی های شان من بودم زیرا نتوانسته بودم گول را محافظه کنم آنها بعضی شان مرا سرزنش میکردند . و من چاره نداشتم بکار میخواستند مرا از بازی اخراج کنند اما چند نفر مانع شده به ایشان گفت که توپ را از دست اگر او را برانیم توپ خود را گرفته میرود . روز بعد با هم در گول ایستاده بودم هر چند میکوشیدم محافظه کرده نمی توانستم زیرا در دومتی من آمده توپ را شوت میکردند درین حال من توپ را گرفته نمی توانستم و گول میشد بعد از آن مرادیک گوشه دیگر میدان فرستادند کدام شخص دیگر را بگول ایستاده کردند باز هم توپ بیایم نمیخورد . گناه من هم نبود زیرا بچه های که همراهی شان بازی میکردم از من بزرگتر بودند و من به اندازه آنها ندیده میتوانستم و نه آنقدر قوت داشتم به تدریج رفتای هم سن خود را که در ابتدا همبازی من بودند از دست دادم زیرا آنها را یک یک از تیم خارج کردند و فقط من به آن سن و سال مانده بودم و آنهم بخاطر توپ و جرئت هم نداشتم که توپ را از آنها گرفته به همراهی اطفال هم سن خود بازی کنم . هر بار توپ را می خواستم آنها را تهدید میکردند . بالاخره یک روز رسید که از آنها انتقام بکشم . بمن گفته بودند که فردا صبح چیزی نگفتم ، وقتیکه عقب دروازه آمدند گفتم که نمی آیم ... نمی توانم که در بازی اشتراک کنم . آنها با عصبانیت گفتند :

- فرق نمی کند ما بدون این هم تراز در میج نگرفته ایم فقط توپ را بده .

گفتم : - خیر توپ را هم نمی دهم . آنها به اندازه عصبی شده بودند که شروع به گفتن کلمات زشت و ناسزا کردند و گفتند : - نادیده ... در عمر بابه خود توپ را ندیده ! گشته ...

در حالیکه از شنیدن این سخنان خیلی رنج میبردم و در عین زمان بخاطر اینکه مانع بازی آنها شده بودم دلم ب حال شان میسوخت و از طرفی هم دلم خوش بود زیرا هیچوقت آنها را تا به این حد مجبور به عجز و زاری نکرده بودم .

بچه در صفحه ۶۴

بچه در صفحه ۵۲

رادرست کرد که بعد از آمدن از مکتب باید غذا بخورم و بعد از آن ساعتی استراحت کرده و بعد از آن تاحدی دروس مکتب را مرور کرده و وقتیکه هوائداری معتدل شد برای یک ساعت میتوانم توپ بازی کنم و آنهم باید دورتر و خیلی احتیاط کنم و یک عالم کارهای دیگر .

من هم جهت ارضای شوق دیرین خود همه این پروگرام را مراعات میکردم تا بالاخره لحظه حساس فرارسید و توپ را در آغوش خود احساس کردم و وقتیکه به گوجه برآمدم تمام پسران گوجه که تا آنوقت با من سردوستی نداشته و حتی بعضی از آنها مرا دشنام میدادند میگفتند :

- زلمی جان توپ ازتوست ؟ تو مره ... بیا با هم بازی کنیم .. در گذشته دل خوشی از آنها نداشتم ولی بخاطر اینکه دیگر همبازی نداشتم گداشته را ندیده گرفته توپ را در اختیار آنها گذاشتم . فوراً بچه ها بدو گروب تقسیم شدند و من هم بیک گروب تعلق گرفتم .

میدان بازی مایک سرکی بود که تا همان وقت هیچ دست نخورده بود و از همین سبب سر سبز بود . میدان طویل و برای توپ بازی کم عرض بود . من تادرا آن وقت نمی دانستم که چه قسم بازی میکنم بجز آنچه پیش نهاد کرد فوتبال کنیم فوراً دوستگ را یک طرف مانده گفتم :

- ای گول ما ! طرف مقابل هم گول خود را ساختند اما بصر خردی و بزرگی آن یک مناقشه در گرفت هر کدام میگفت گول ما مثل در باست . اینه با بزرگن ! بالاخره گول ها را قدم کردند و به قناعت هم برداختند .

بعدیک نفر را در گول ایستاده کردند و متبالی همه در مرکز جمع شده گفتند :

- بیاین سنتر بیندازیم ! یک نفر که از همه جالاک تر بود توپ را بطرف هوا پرتاب کرده و همه در عقب آن دویدیم . احساسی که در آن لحظه بمن دست داد در تعریف نمی گنجد . خود را در زمین فکر نمی کردم یک وقت متوجه شدم که مانند تمام اطفال چیغ میزنم و از عقب توپ می دویم ولی هر چند گوش می کردم بر آن دست نمی یافتم هنوز چند شوت نکرده بودم که شام شد و هوا تاریک شد . ولی من هنوز هم میخواستم بازی کنم و هرگز در فکر خانه نبودم که یک وقت خواهر کوچکم آمده گفتم :

- چرا خانه نمی آیی : بابیم سرت قار اس ! شام شده و توهنو بیخانه نیستی . مره مادرم پشت تورهان کرده گفتم که بگو زود بیا به من جزاطاعت چاره نداشتم . از بچه ها خواستم تا توپ را برایم بدهند و بخانه های خود بروند . اما جکس آوازم را نمی شنید و حاضر

بشش مسادرم رفته بیه او گفتم که میخواهم حالا توپ بازی کنم مادرم قبل از اینکه توپ را در اختیار من بگذارد . پروگرام روزم تمام

باید دوران طفلی بگذرد ... چه دوره پر خاطره و شیرینی بود البته شیرینی آن در آنوقت احساس نمیشد زیرا حالاکه جوانیم به اندازه پیرمردان از جوانی دل خوش نداریم . دایما اوقات گرانبهای جوانی را بیدر میدهیم در حالیکه پیرمردان اگر دوباره به اندازه ما جوان شوند کار های دیگری خواهند کرد :

بخاطر دارم که یکی از دوستان پدرم هر وقت با ما جوانان می نشست میگفت : - خدایا جوان مرگ نماید ! و ما فوراً به او می گفتم : - کاکا خدا نکند ! او میگفت :

- پس هیچ دل تان ب حال کاکای پیر تان نمی سوزد من کدام چیزی بدی آرزو نکندم فقط خواستم یک بار جوان شوم بعد وقتیکه دوباره میخواستم پیر شوم به عوض آن بپیرم . خوانندگان محترم حتما شاید فکر کنید که این موضوع را بیازی خوب که عنوان این صفحه است چه عرض ؟ اگر حوصله داشته باشید

فصلهای از خاطرات دوران کودکی را بنام بازی خوب تقدیم تان میکنم . چندین سال قبل وقتیکه من هنوز طفل بودم یعنی نوبیسن هشت گذاشته بودم بعد از آنکه صنف دوم را کامیاب شده و پارچه امتحان را آوردم پدرم خیلی خوش شده برای من یک توپ بازی که وعده کرده بود خرید .

چون موسم سرما فرارسید و هر طرف برف و گل لای بود مادرم توپ را در جایی پنهان کرد تا وقتیکه هوا گرم شد و چمن هاسبز شد به توپ بازی شروع کنم و من به انتظار بهار روز شماری میکردم . از مادرم پرسیدم که چه وقت بهار میشود ؟

او گفت : هر وقت غنجی هارادر آسمان دیدی بزودی بهار میشود . من هم هر روز به آسمان نظرمی انداختم و به جز ابرویگان کاغذ پسران و بعضی اوقات خیل زانان غنجی را ندیدم . بعضا به مادرم میگفتم : که غنجی هاشاید از ما قهر کرده باشند و بیایند و مادرم در جواب میگفت : تو بچه خوب سوکه آنها قهر نکنند .

از همین سبب در تمام این مدت بچه خوب بودم تا اینکه روزی غنجی هارا در آسمان دیدم فوراً این موضوع را به مادرم اطلاع دادم و او تصدیق کرد که واقعا بچه خوب هستم و اگر نه غنجی نمی آمد بعد از چند روز مکتب ها شروع شد . هوا گرم شد و چمن هاسرسبز گردید . وقت آن رسید که بچه های خود را گرفته به همراهی آن بازی کنم .

بشش مسادرم رفته بیه او گفتم که میخواهم حالا توپ بازی کنم مادرم قبل از اینکه توپ را در اختیار من بگذارد . پروگرام روزم تمام

مرا هم بخاطر بیاورید

والدین عزیز



آن روز یعنی ۱۲ اکتوبر سال ۱۹۲۰ راه مشکل میتوانم بیاورم، فکر میکنم در آن روز هوا قدری خنک... نه کاملاً سرد بود. ابرهای ضخیم خاکستری رنگ فضای شهر سنگ های آبی را انباشته بود، دانه های اول برف با تنبلی از آسمان بطرف زمین پائین میشد، این دانه های برف را باد نمیگذاشت مستقیماً بزمین بیفتد. برگ های خشکیده در ختان راکه بزمین افتاده بود باد به هر گوشه جمع کرده بود.

مادر کلانم که پیرزن بلند قد متین و کم حرفی است در آشپزخانه زمستانی بالای یک چوکی سه پایه و سه کتچ نزدیک چری نشسته بود و کدام چیزی یخته میکرد، او بالای شانه های باریک خود یک شال سیاه انداخته بود. پدر کلانم سه چهار سال قبل مرده بود و از همین سبب مادر کلانم بنا بر عرف و تعامل آنوقت سوگوار بود.

مادرم در کوچ بزرگی نشسته و رومان های نویسنده گان روسی را مطالعه میکرد. اگر فراموش نکرده باشم رومان (عشق اولین) اثر نویسنده معروف تور گنیف را میخواند. تور گنیف نو بنسند محبوب مادرم بود و مادرم تمام آثار او را بدقت میخواند. خانه ما به سبک سایر خانه های سیلی ژن ترین شده بود. دور از آن چوکی شای به سبک ویانا و در کتچ خانه سما واری ساخت پتر زبورگ بنظر میرسید. در الماری کتاب های زیادی بود که روی آن گردوخاک زیاد نشسته بود. کتاب های از آثار نویسندگان روسی و آثار بالزاک، مویسان و دو نفر دو ما یعنی دو مای پدر و پسر دیده میشد. اما بیا بیا به جزئیات وقت خود را تلف نکرده به اصل موضوع بپردازم.

مادرم که مادرم روی کوچ نشسته بود و رومان عشق نشسته را مطالعه میکرد یکبار سوزنی در کمر خود حس کرد، در لحظات اول متوجه این درد نشده کتاب رابه گوشه گذاشت، خواست بداند که درد در کدام طرف وجودش قرار دارد، او سرش را پایین انداخت، درین لحظه من دیگر خودم را تکان ندادم، زیرا میدانستم او را تکلیف میدهم، بخصوص در وقتی که او بجای حساس کتاب رسیده بود و خوب نبود که مطالعه اشراخلال میکردم، او در همان حبه رسیده بود که پدر قبرمان یعنی ولاد یا همراه قمچین گنتس کتیا گیت زنیادا را میزند و آن زن در عوض جای ضرب قمچین را می بوسد.

اما مادرم دیگر نتوانست بخواند ادامه دهد، بعد از پانزده دقیقه درد دوباره آغاز شد. اینبار درد شدید تر بود و مادرم به آه و ناله افتاد، از پیشانی او عرق سرازیر شده بود، دیگر امکان نداشت به مطالعه ادامه بدهد، درد امانش نمیداد، مادر

کلانم از گوشه پیدا شد و با اضطراب پرسید :
- چه شده ؟
مادرم در حالیکه از درد بخود می پیچید بایک عالم شرمندگی گفت :
- اوه ... یک چیزی ... در همین حبه (کمر خود را نشان داد) مرا تکلیف میدهد...
اینه... در اینجا ...
مادر کلانم پرسید :
- درد دفعه دوم تکرار شده یا دفعه اول است ؟
مادرم تقریباً با گریه جواب داد :
- این دفعه سوم است .



مادرم نزد مادر کلانم ناز دانه بود. بعد از شنیدن حرف او مادر کلانم به مطلب پی برد و گفت :
- خوش کن دخترم به منزل بالانوی... اکنون من خواهرت را عقب خاله رایته میفرستم .

واقعات بعدی چندان بغضرم نمائده، صدا هایی می شنیدم و بعضی چیزهای دیگر شاید صدای های مادرم، خاله ام مادر کلانم و خاله رایته قابل بود. وقتیکه آدم در جایی تولید مزاحمت و درد بکنند باید فوراً آنجا را ترک بگوید، من هم همین کار را کردم، بعد از پنج دقیقه آنجا را یعنی رحم مادرم را ترک گفتم و چشمم از دیدن منظره روشن دنیا روشن شد. اولین چیزی راکه بعد از باز کردن چشم دیدم چهره برجسته و قرمز قابله بود که بعداً او را شناختم و فهمیدم که خاله رایته است. اولین چیزی راکه شنیدم صدای خنده و خوشی آنها بود که در اتاق جمع شده بل بل مرا نگاه میکردند.

خاله رایته بمادرم میگفت :
- مبارک باشد ... بچه قشنگی است. بعد او بادست های خود مرا به هوا بلند کرد، به تر تیبیکه از هردو پایم گرفت و مرا در هوا معلق میداد، چون به اینکار عادت نداشتم دلم خواست گریه کنم، او مرا به مادرم نشان داد و گفت :
- ببین .. قندو لکه ببین .
من هم مادرم را دیدم، اولین بار بود که

مادرم را دیدم، خاطره این دیدار برایم زیاد خوش آیند نبود، زیرا چهره مادرم فشرده و رنگ پریده بود، چنین بنظر میرسد که در بزرگی را تحمل کرده است. با تمام خستگی خود بطرف من لیخند زد، من هم لیخند زدم و نفهمیدم که متوجه لیخند من بود یا نه... آخر من آنوقت درست لیخند زدن را هم یاد نداشتم میدانم صحیح لیخند زدم یا نه... از چشمان مادرم خستگی می بارید چشمان سبز او خوشم آمد، پیشانی او عرق کرده بود و این عرق مو هایش را تر ساخته بود، در دل احساس خوشی میکردم که مادرم را از رنج و زحمت و درد خلاص کرده بودم. من خاطره خوشی در زندگی او بوجود آورده بودم.

سایر کار ها با سرعت انجام پذیرفت، خوب بیاد دارم که چندین بار مرا وزن کردند، چون وزنم بنابه گفته قابله پنج کیلو و پنجاه گرم بود بمادرم گفت :
- جاک مثل چوجه فیل ...
من ازین حرف او فهمیدم که زن شوخ طبع و مزاحی است. بعد از آن مرا در بین تکه ها پیچانده به اصلاح (قنداق) کردند. این کار شان هیچ خوش نیامد، مخصوصاً از اینکه دست هایم را هم می بستند ناراحت بودم زیاد تر وقت به خوابیدن و چو شنیدن میگذشت بعضی وقت ها چیز دیگری راکه شبیه پستان مادرم بود و آنرا چوشک می نامیدند بدهتم میگذاشتند که از آن شیر نمی آمد و من فهمیدم که این چوشک چیز دیگری جز وسیله بازی زدن من نیست بپر خام از بیکاری خوبتر بود و من به آن معتاد شدم، چوشیدن چوشک برایم عادت شد خیلی خوش داشتم که قبل از خواب برایم چیزی بخوانند، نغمه آلود.



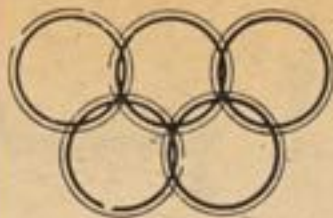
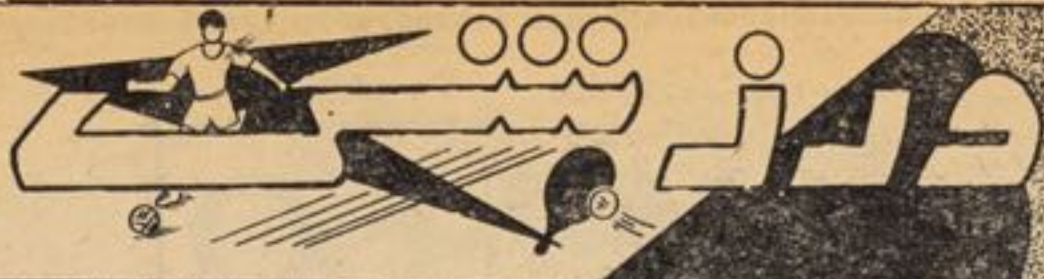
به اشعاری که با اهنگ لئو برایم میخواند ذلت میکردم، گفته میتوانم که علاقه ام به ادبیات از همان وقت آغاز شد. چون اشعار مذکور بیشتر جنبه ملی و وطن پرستی داشت من از همان وقت هابه ادبیات و بخصوص ادبیات ملی و وطن پرستانه علاقه گرفتم .
پدرم را اولین بار وقتی دیدم که سمعاه شده بودم، شاید قبل از آن ویرا دیده بودم ولی بجا نیآورده بودم. ملاقات اول مایا بپتر بگویم بحث پدر و پسر در سال نو ۱۹۲۱ واقع شد. بخاطر دارم که او در آن روز خیلی خوشحال بود، خوشی را از صبح شروع کرده بود، آواز او را از اتاق دیگر شنیدم، همراه رفقای خود آواز میخواند، او صدای قوی و بمی داشت، من باخود فکر کردم و فهمیدم که پدرم استعداد آواز خوانی دارد، بخاطر اینکه خواننده او پرا نشده بحالش تاسف کردم، برای اینکه انظار و جردی کرده باشم من هم شروع کردم به چیخ زدن ولی متأسفانه صدای من خیلی نازک بود و صدای پدرم نمی رسید پدرم به اتاقی که من بودم آمد و نزدیک میبوازه ام قرار گرفت، بروت های سیاه و قوی او را دیدم، بعد عا فهمیدم که او به بروت های خود خیلی مغرور است. بوی تنباکو و مشروب بهشام رسید. هیچ این بوخوشم نیامد، آخر آنوقت ها نه الکل و رامی شنا ختم ونه تنباکو را دیده بودم، پدرم

مرا که زق زق میکردم مخاطب ساخته باخنده گفت :
- بس دگه ... گریه نکو سافقه گمک...
تویک مرد هستی یا کدام مادر گلان...؟
خجالت می کشم که ترابه رفقای خود نشان بدهم .
خوب بیاد دارم که این کلمات چقدر در من تأثیر نموده احساسات مردانگی مرا جریحه دار ساخت، از همین جهت گریه ام را قطع نمودم و پدرم از فرصت استفاده کرده بادست های بزرگ خود مرا بلند کرد و به اتاق دیگر نزد رفقا یش برد، در آنجا در اطراف یک نیز مدور پنج شش نفر دیگر که مثل پدرم آدم های تنو مندی بودند و بروت های ضخیم داشتند نشسته بودند، همگی شان آواز میخواندند. بادیدن من آواز شان قطع شد، هر کدام باخوشی بطرف من دیده از بغل هم دیگر میگر فتند. احساس کردم که مرد بیخشنید آنوقت طفل بودم، طفل محبوبی هستم. جام های خود را بسلامتی من بلند کردند و سر کشیدند، پدرم مرا در هوا می انداخت، چنانکه یکبار نزدیک بود به سقف بخورم، مادرم متوجه شده از در داخل شد و سرعت خود را پسندم رسانید و گفت :

- چه می کنی .. بچه مرا میکشی. مهمان های پدرم بصدای بلند خندیدند، از شما چه پنهان کنم در همان لحظه اشتباهی کردم، لباس های پدرم تر شد، پدرم مرا بطرف مادرم پیش کرده گفت :

- بگیر این پدر... را .. ازین سافقه انسان ساخته نمیشود.
من به این حرف های پدرم زیاد توجه نکردم و هیچ فکر نمی کردم که این حرف او بحقیقت خواهد پیوست، اما باوجود گوشش های زیاد معلمین متعدد و مربی های فراوان من آدمی که آینده داشته باشد نشدم بلکه در دروغوش نویسنده شدم .. آنهم طنز نویس.

خوب ... درین باره وقت تاترا تلف نمیکنم بیا بیا به اصل موضوع برگردیم بعد از اینکه اندکی بزرگ شدم شهر سیلی ژن یعنی شهر شعرو شاعری را ترک گفتم زیرا در آنجا ذق آورده بودم، خواستم این شهر را بروم رابه شعرا بگذارم ورشته دیگری از ادبیات را انتخاب کنم، چون شاعر شدم زیاد امکان پذیر نبود من اولین بار در چهار سالگی میخواستم بوی گرامی خود را نوشته کنم، برای اینکار کلمات و جملات ادبیانه از پنجا و آنجا جمع کردم، به شهر و نام گاس در داخل بخیره سیاه رفتم، پدر و مادرم همراه من بودند. گرچه از عجله خود مینی بر ترک دادن شهر پشیمان بودم ولی چاره نداشتم، در شهر بود گاس پدر و مادرم از بسی جهات وضع درستی نداشتند، در ضمن بمن هم سخت می گرفتند. میخواستند وقت بزمانه برگردم و مانند مرغ های خانگی وقت بخوابم مجبورم میکردند که شیر بنوشم و روغن ماهی صرف کنم. از گشت و گزار با رفقای بد مرا ممانعت میکردند. قدغن شان از معاشرت با رفقا برایم سخت و رنج آور بود، رفقایم را دوست داشتم. بمن اجازه نمیدادند که باحال تنها رفته آب بازی کنم، همچنان بسیار مواظب بودند که در بندر گاه گم نشوم، در حالیکه برای من دلچسب ترین جا همان بندرگاه بود. از دیدن کشتی ها بیکه لنگر انداخته بودند، از بار گیری و تخلیه کشتی ها دیدن میکردم ملاحان و کارکنان کشتی ها را میدیدم، سلام علیک و جور هستی بغیر هستی رابه پانزده لسان یاد گرفتم، همچنان تف کردن ببقیاده و اشلیاق ذریعه چهار انگشت دو دست وادر آنجا بلند شدم و بسی چیز های دیگر را و ختم که تاحال فراموش نکرده ام و آن چیز هایی بود که احساسات مرا دانگی مرا بیک و وزن نگه داشت. وقتیکه هفت ساله بودم «مردی» بقیه در صفحه ۶۶



تورنمنت فوتبال کاپ ورزشی پامیر

اخبار جهان ورزش

تورنمنت فوتبال کاپ پامیر که برای ۲۷ در روز های اخیر تورنمنت که بزودی در روز بتاریخ ۱۵ سنبله شروع گردید کاملاً غازی ستدیوم صورت میگرفت. ستدیوم



مانند روز های جشن پراز جنب وجوش بوده بقیه در صفحه ۶۰

مولری در راه پیشرفت ورزش تلقی شده و ایجاد گر اتحاد و همبستگی ورزشکاران در محیط ورزش میباشد. چه با دایر شدن چنین تورنمنت ها ورزشکاران میتوانند برای مسابقه با تیم های جهانی خود را آماده سازند همچنین برای معرفی کلب های ورزشی اهمیت زیاد را دارا میباشد در این تورنمنت تمام کلب های آزاد و تیم معارف شامل بود که با پروگرام مرتبه هر روز مسلسل مقابل هم قرار گرفته و معضل سپورت را روشن ساختند.

از جریان مسابقات این تورنمنت ثابت میشود که کدام تیم مشق و تمرین زیاد نموده و با کدام تیم توانسته خود را با تکنیک های سپورت آشنا سازند و با تیمی که تازه تر تشکیل شده مقابل تیم سابقه دار تر ضعیف مینماید بازی همه روزه از تاریخ ۱۵ سنبله جریان داشت که هر روزه دو تیم با هم مسابقه میکردند که به ترتیب، تیم لورو، آریا، اختری، امید و تاج، اتحاد، مکرویان و خیبر، اتفاق و نوآسی، پاس و موند، دافقا، نستان بانک و آریا، پامیر و بانکا، مین و کاروان، پامو معارف، اتحاد و تاج، اتفاق و پاس، آریا و پامیر، میهن و معارف، تاج و پاس، و پامیر و معارف با هم مسابقه کردند که در اول مسابقات تیم های ضعیف مقابل تیم های قوی قرار داشتند ولی در اواخر تواریخ تیم ها مساوی شده تیم های قوی با هم مقابله کردند. برای تشای این مسابقات تعداد زیادی علاقمندان سپورت گرد آمده بودند که تعداد شان روز بروز زیاد شده میرفت خاصاً در روز های اخیر که مسابقات به همکاری سرپرست جدید المپیک به استدیوم نقل کرده بود، علاقمندان و ذوقمندان سپورت، به تعداد زیاد زیده میشوند که برای تماشا مسابقات فاصله های زیادی را پیموده و خود را نزدیک میدان مسابقه میرسند و در جریان این تورنمنت ثابت گردید که اگر در هر گوشه و کنار شهر و ولایات چنین مسابقات و تورنمنت ها دایر گردد روز بروز علاقه مردم به سپورت زیاد شده و برای توسعه و انکشاف سپورت رول ارزنده را بازی میکند.

صفحه ۵۴

فو تبال

بانی مور کیتان تیم ملی فوتبال انگلستان ظاهراً تقاضا کرده است که از تیم ویستیم یونایتد به تیم دیگری منتقل شود وی که ۲۲ سال از عمرش میگذرد به مدت ۱۶ سال به تیم ویستیم عضویت داشته ۱۰۷ مرتبه در بازی های بین المللی به عنوان کیتان تیم ملی برتانیه شرکت کرده است در مسابقه که روز شنبه گذشته بین تیم ویستیم و ما لچستر یونایتد بر گذار گردید تیم مانچستر یونایتد بر گذار گردید تیم نتیجه ۳ بریک تیم ویستیم را شکست داد.

در مسابقات گروه اول تیم های فوتبال انگلستان تیم فو تبال لید یونایتد برای هفتمین بار توانست در آغاز فصل فوتبال جدید شا هدی پیروزی خود باشد.

این تیم با نتیجه دو بر یک تیم سامتن را شکست داد هر دو گول تیم لید یونایتد توسط آلن کلارک در نیمه اول و دوم بازی به ثمر رسید.

چهره های ورزشی

پیغله فتیحه سرتیم باسکتبال و معلمه صنف دوازدهم الف لیسه آریانا مدت سه سال است ورزش میکند نه تنها علاقمند باسکتبال است - از همه انواع ورزش و ورزشکاران خوشش می آید و معتقد است که یک ورزشکار هم باید به ورزش خویش رسیدگی نماید و هم بدروس خویش زیرا اگر یکی از آنها را قربان دیگری نماید بالاخره خیانتی است که به ورزش مینماید اگر درس نخواند همه بدین ورزش میشود و اگر تنها درس را دنبال نماید ورزش را از بین می برد پس بهتر است هر دو را بیک سو به دنبال نماید.

همچنان پیغله فتیحه میگوید: کاش زمینه بیشتر سپورت برای طبقه نسوان کشور مساعد گردد.



بنامغلی عبدالله گولکبیر تیم آریا که در تورنمنت اخیر لیالت خوبی از خود نشان داده و مورد تحسین همه تماشاگران قرار گرفت. مرصوف در سال ۱۳۴۷ به حیث گولکبیر تیم کودکان لیسه نادریه شامل تیم مذکور گردیده و در همان سال از طرف ترینر معارف به صفت گولکبیر تیم معارف انتخاب گردیده و چون وضع تیم معارف قناعت بخش نبود بالاخره به عضویت تیم آریا داخل شده و تا امروز در آن عضویت دارد.

بنامغلی عبدالله ورزشکار است متبسم خوش خلق و پرده بار از ورزشکاری که به دغائیات و غیره معناد باشند خوشش نمی آید.



تیم لید یونایتد با سه امتیاز در صدر جدول گروه اول قرار دارد در مسابقات هائیه گذشته تیم فوتبال آریانا نیز با نتیجه چهار مقابل صفر تیم نارپستی را شکست داد در گروه اول تیم آریانا موفقیت بسیار خوبی دارد.

در مسابقات فوتبال تیم فوتبال جیلمسی و کامنتری برگزار گردید تیم جیلمستی موفق شد که با نتیجه یک مقابل صفر بر حریف خود غالب شود تنها گول این مسابقه توسط پیتر اوز گود در دقیقه یازدهم به ثمر رسید. پیتر با نیتی گول کبیر مشهور تیم جیلمستی که هفته گذشته در مقابل تیم لیور پول مهارت خود را بنما پیش گذاشته بود این بار نیز تیم خود را از چندین خطر بزرگ نجات داد.

در مسابقه تیم فوتبال جهانسی و تامناری که در رابطه با مسابقات انتخابی جام جهانی فوتبال برگزار گردید تیم هالیند توانست

دو مقابل هیچ تیم نازوی را شکست ندهد. یو هان گرایت پلمیر مشهور تیم هالیند توانست در دقیقه هشتم اولین گول بازی را به ثمر برساند در دقیقه ۶۲ تیم نازوی بازی را مساوی نمود ولی درست سه دقیقه قبل از ختم مسابقه تیم ها لیند توانست گول برنده را وارد دروازه تیم نازوی بنماید در گروه سوم اکنون تیم هالیند مقام اول را داراست قرار است که روز هجدهم مساء پامیر تیم های هالیند و بلژیک با یک دیگر روبرو شود.

وزنه برداری

در روز افتتاح مسابقات وزنه برداری جهان که در شهر ها وانا مرکز گویا بر گذار گردید محمد نصیری از ایران و تکاش

تور یکوشی از جاپان ریکارد های جدید غایم کردند وزنه بردار جاپانی با بلند کردن ۱۰۵۵ کیلو گرام به مدال طلا دست یافت محمد نصیری قهرمان ایرانی با بلند کردن ۱۰۴ کیلو گرام و بدست آوردن مدال طلا به مرحله بعدی مسابقه راه پیدا کرد.

باسکتبال

در مسابقات باسکتبال منطقه بالکان که در شهر استانبول بر گزار میگردد تیم یو کو سلاویا با نتیجه ۷۳ مقابل ۶۹ بر تیم آلمان غالب شد درین مسابقات تیم ترکیه با نتیجه ۵۹ مقابل ۵۵ بر تیم رومانی غلبه کرد و تیم یوگوسلاویا با نتیجه ۷۸ مقابل ۷۲ تیم رومانی را شکست داد.

یورتن بلین قهرمان پیشین سنگین وزن اروپا از آلمان غربی قرار است که با دان لیل بوکسر آمریکا بی در روز چهارم اکتوبر

بنویز واقع در کلو رادو مسابقه برگزار نماید دان لیل اکنون در ریدیف بوکسر جهان قرار دارد وی در ۲۵ مسابقه ۱۸ آترا بالک اوت برنده شده است و فقط یک باخت دارد.

بقیه در صفحه ۶۴

ورزشکاران لیسه ملالی

لیسه ملالی که روزگاری در جمله لیسه های دارای پر قدرت ترین ورزشکاران بود اکنون بکلی ورزش را از بین برد مولی آن درخشش گذشته را نتوانسته نگه دارد با آنکه استعداد فوق العاده در بین ورزشکاران در مصاحبه که متصدی این صفحه با چند تن از

اگر نتیجه مسابقه بردباشند ورزشش - تو همین وهمه چیز را منحیت پا داش باید بگیریم.

مسابقه را اگر یکسو بگذاریم در روز های تمرین مانه فرصت تمرین را داریم و نه زمین آن برای ما موجود است مثلا اگر از ظهر تا صبح به تمرین بپردازیم باید چه وقت خانه را ترک بگوئیم و چند دقیقه بپرکتس نمائیم زیرا اولیای نهار را صرف نکنیم و در آخر تمرین را بیست دقیقه قبل از شروع ساعت اول ختم کنیم زیرا اگر پنج دقیقه تا وقت شود همه حاضر باشم حضوری مکتب در حالیکه همه حاضر باشم غیر حاضر محسوب میشوند و اگر از طرف کسی به تمرینات خویش بپردازیم در حالیکه قبل از ساعت چهار هوا گرم و بعد از آن بعد از یک تمرین مختصر متوجه میشویم که تا وقت شده بد رنگه بطرف خانه حامی رویم بدون اینکه استفاده خوبی نموده باشیم. گذشته ازین همه علاقه اداره مکتب میرسیم به اینکه وقتی مسابقه سپورتیم به ربع یک نمره مشروط میماند ناکام محسوب میشود در حالیکه دیگر دختران تا یک نمره هم میتوانند از اداره مکتب بگیرند از همین رو ورزش خویش ورزشکاران لیسه ملالی چنین تعریف می کنند . در گذشته یک نفر استاد خارجی داشتیم که واقعا خوب تمرین میکرد و این همه ورزشکارانیکه فعلا در لیسه ملالی موجود است از آن تریه و رعنائی همان شخص است ولی وقتی شخصی موصوف از لیسه ما رفت و بجایش یک نفر دیگر آمد ما از ورزش به کلی نا امید شدیم و این همه علاقه که داریم به خاطر نام مکتب و علاقه شخصی خودمان است که تشویق مریبون و اداره مکتب .

استاد فعلی مادر رشته والیبال تحصیل کرده و ما را با سکتیبال می آموزد که این خوراکی ترین است که معلم نه تکنیک های سکتیبال را میتوانیم بیاموزانده و نه میتوانیم ما را به نواقص بازی ما متوجه سازد. به همین لحاظ وقتی میخواهیم ما را رعنائی کند تنها میکوبد کوشش کنید . بطبیعه بدوید و پس از پاس دادن در بین ورزشکاران ما اصلاحی نیست تکنیک عالی و مدون را نمی دانیم به چاهما خود را کشفه نمی توانیم پس ما چگونه امیدگامیابی را داشته باشیم ؟

از ورزشکاران بعمل آورد ورزشکاران لیسه ملالی عبارت بودند از بیقلو سیبلا رشیدی نسوین اصغر - نجیبه - سمیونه - لیلیا و مسعوده اشرف

این شش نفر که واقعا ورزشکاران خوبی هستند در افاده و بیان نیز بد طولی دارند آنها با همه درد دلی که از ورزش دا شتند با آنها نمی خواستند هیچ کسی از آنها دل آزرده شود خواه معلمین سپورت و یا اداره مکتب و بالاخره ربا سبت تربیت بدنی وزارت معارف به هر حال آهسته آهسته سخن را آغاز کرده و چنین ادامه دادند: اداره مکتب اصلا توجه به سپورت نداشت و آنها هم اگر صورت میگرفت ناشی ازین است که نمی خواهند ورزش بکلی از بین برود - امسال نظر به سالهای قبل در لیسه ملالی اندکی توجه اداره خوبتر شده ولی در سالهای گذشته بکلی وضع آسف آوری داشت .

در این لیسه جایی برای لباس پوشی ما اصلا وجود ندارد وقتی ما لباس های خود را عوض میکنیم به هزار مشکلات روبرو میشویم در بین مسابقات اگر کدام گیلان جای و یا شربت و غیره ضرورت داشته باشیم امکانات آن بکلی میسر نیست زیرا نه جایی برای تهیه آن است و نه وسایل تدارک آن وجود دارد.

ما چندین مرتبه از اداره مکتب خواهش بردیم که ما آبجوشی را می آوریم و برای خود جای جوش مد همیم زیرا در بین بازی با بعد از آن استفاده از آب خیلی به صحت مضر است اداره مکتب حاضر نشد تا همین اندک کمک را هم بمانماید.

میدان تمرین ما بکلی غیر قابل استفاده است اگرچه گمانگرت شده ولی چنان چسری های در بین آن موجود است که در هیچ مسابقه یا تمرین ممکن نیست که یک یادو بسازد و ورزشکاران صد مه نیند ، ازینکه چه اندازه سنگ ریزه و پارچه های خشت در بین میدان موجود است اصلا نمی توانیم شمارش کنیم در روز های مسابقه که آهیم با همه مشکل برگزار میشود ما قبل از آنکه مسابقه کنیم باید میز و چوکی را در اطراف میدان جا بیاوریم و بعد میدان را پاک نمائیم و در فرجام بازی کنیم مسابقه را باید هم ببریم ز یسرا



سه تن از ورزشکاران لیسه ملالی.

که ورزش در ملالی رویه ضعف می رود چنانچه از جمله چند دختر ملالی که اکنون مشغول ورزش وادار لیسه خویش فرزان نگه داشته همه شان را میتوان از بهترین ورزشکاران نسوان معارف در شمار آورد . علت عمدتاً این پسمانی را دختران ورزشکار لیسه ملالی چنین تشریح میکنند : مادر حالیکه از هیچ لیسه ای در ورزش پس نمی مانیم ولی چون وضعیت عمومی ورزش در کشور متأسفانه از چند سال بدینطرف رویه ضعف رفته لذا لیسه ملالی هم نتوانسته ازین کاروان سرو پاشیسته عقب بماند و هر قدری را که دیگران گذاشته را می ساخته و راهبر شده که خوشبختانه با تحولات نوین که در کشور در همه ساحات تصور میشود امید است روزی ورزش ما نیز چپشی بسوی ارتقا نماید. اما اگر سیر ورزش



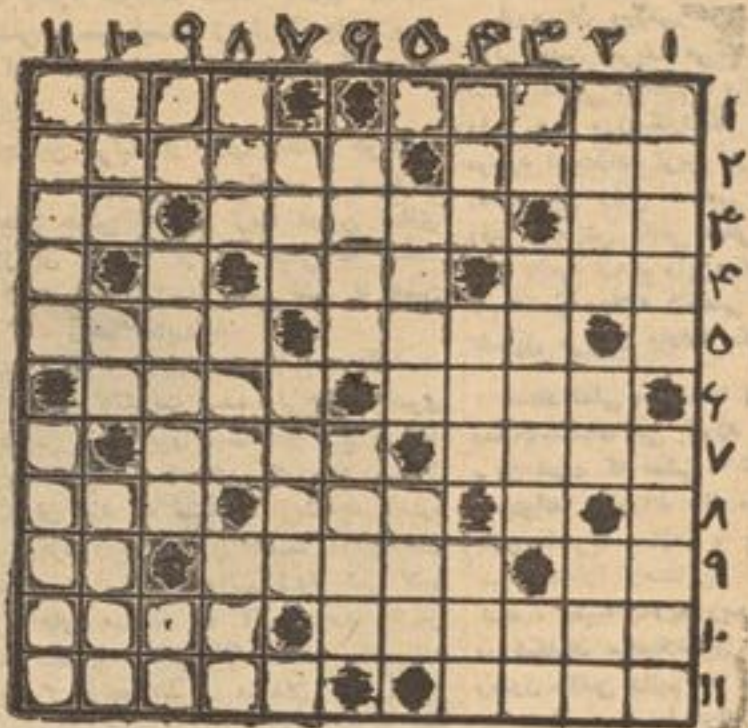
اعضای تیم باسکتبال لیسه ملالی

سرگرمی‌ها مسابقه

جدول کلمات متقاطع

افقی :

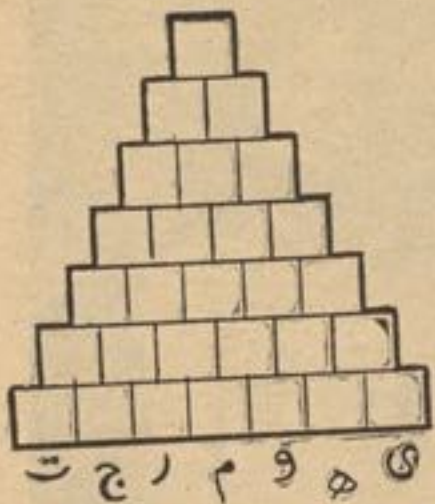
۱- از گلباست - واحدی در اندازه گیری زمین - ۲- در حالت دوش - مسافرین دسته جمعی - ۳- گلی است - صدر اعظم يك کشور دوست - آب این جوی خون است - ۴- در اول جمله میگویند و جواب میخواهند - برو این... بر مرغ دگر نه - ۵- صبرش زیاد است - يك شهر آسیایی - ۶- اگر گرمی وجود نداشته باشد این یکی حس نمیشود - واضح و معلوم - ۷- ریسمان - از جمله سبزیجات است - ۸- در کابل بد بگذار میگویند - اولاده و سلسله و نژاد - ۹- تفنگ انگلیسی - کسی که میرود - گریز آهو - ۱۰- اجناسی که به کشور داخل میشود - شیرازی اش يك داستان منظوم عشقی است - ۱۱- از بنای مسلمانان - حکم و هدایت.



عمودی :

۱- شهری در پکتیا - شاه شهباز هند - ۲- لسان مروج در اتحاد شوروی - عمر - یکنوع کشتی - ۳- حرف نداد عربی - پافشاری و تاکید - دخترش مستی آوراست - ۴- از دانه های مخدر - از مجلات ادبی کشور - صف - ۵- منسوب به ادب - یکنوع مار - ۶- بابو سه ذکر میشود - فیلسوف آلمانی - ۷- پدر انسان - گروهی از قانون شکنان - ۸- جویک ساختن فلزات - پوش گندم - سر مایه هنر مند - ۹- امر از رفتن - از القاب فرانسوی - جا مش مشهور است - ۱۰- رفیق و همراه - شیطان حیوانات - خنکی - ۱۱- شرقی اش کشور است در همسایگی هند - هر دویش در این او آخر بعضویت مو سسه پذیرفته شدند.

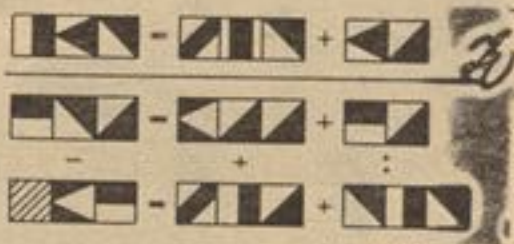
هفت حرف و هفت کلمه



با هفت حرفی که در زیر این جدول مشا هده میکنید میتوان هفت کلمه مختلف ساخت بدین صورت که یکی از این حروف را انتخاب کنید و در خانه بالایی جدول بنویسید این حرف نیز به تنهایی باید مفهوم يك کلمه را برساند بعد با استفاده از حرف مذکور يك کلمه دو حرفی بسازید و در ستون دوم قرار دهید همینطور از این دو حرف استفاده کنید و ستون بعدی را با يك کلمه سه حرفی پر نمایید به همین ترتیب با استفاده از کلمه پیشتر ستون بعدی را بسازید تا اینکه در ستون آخر يك کلمه هفت حرفی مرکب از حروف زیر جدول تشکیل شود.

اعداد نامعلوم

از هر کدام از مربعات این کلیشه به عوض يك عدد استفاده شده است بانظر داشت موقعیت آنها و علائمی که در بین شان قرار دارد اصل اعداد مذکور را پیدا کنید!



مضامین همین شماره

قطعاتی را که در کلیشه ملاحظه میکنید قسمتهایی از مضامین مختلف همین شماره مجله است ، برای ما بنویسید که هر يك از آنها از کدام صفحه بریده شده است ؟

۱- از گوشه که او آورده تهیه شده اما باز هم خوردم . من تصمیم داشتم

۲- مادرم نشان داد و هفت :
- بین ... قتلگه بین
من هم مادرم را دیدم ، اولین بار بود که

۳- پس دهه ... غریبه تکی ساخته شد...
توبک مرد هستی یا کدام مادر گیلان ...
عجالت می کنم که سراپه رفقای خودشان

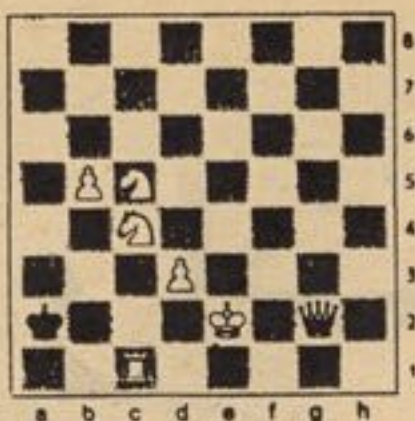
۴- به حقیقت نیست در مورد او آنچه من می بینم
برای آن تشویع میکنم ، او میانه فداست و بیست
و شش سال دارد ، همیشه تپسوی بلبل دارد

۵- فری نمیگفت ، مابون این هم ترادد میج
تارکته ام فقط توب رابده .
مفتم :

دلدادگان را در عین زمان هم
دستخوش خرابی میسازد و هم
رونی و صفا بر آن می بخشند

مات در دو حرکت

در مساله شطرنجی که طرح آنرا در کلیشه ملا حظه میفرمایید طبق معمول اینگونه مسایل سفید بازی را شروع میکند برای ما بنویسید که حرکت اول مهره سفید چگونه باید باشد تا بعد از حرکت دوم ، سیاه را مات نماید ؟

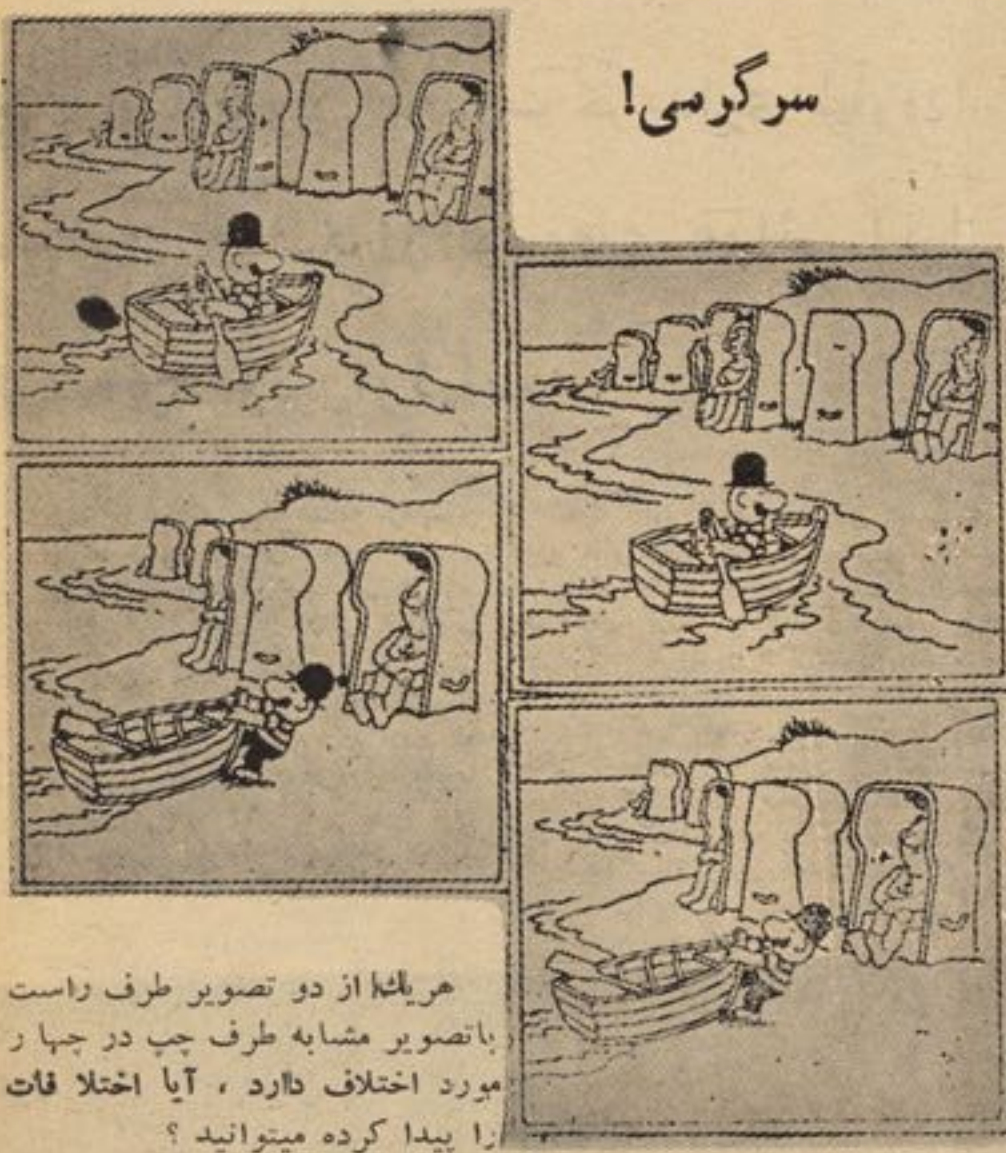


این عکس چیست ؟



به این عکس نگاه کنید ، آیا این عکس از روی چه چیزی برداشته شده ؟ اگر جواب صحیح این سوال را پیدا کردید برای ما هم بنویسید؟ ضمناً بخاطر داشته باشید که این عکس يك جای تاریخی کشور خود ما است !

سرگرمی!



هریک از دو تصویر طرف راست با تصویر مشابه طرف چپ در چهار مورد اختلاف دارد ، آیا اختلافات را پیدا کرده می‌توانید ؟

برای دو نفر کسانیکه موفق به حل نمودن هنر پیشه شناسی ، قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بحکم قرعه يك سیت جراب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .



HORSE - BRAND - SOCKS.

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت ، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید

از کدام فیلم



درین عکس دو تن از هنرپیشگان معروف غرب را مشاهده می‌نمایید . این عکس مربوط به صحنه ای از فیلم ... لطفاً به این سوال شما پاسخ دهید ، یعنی نام آن فیلم را و نام این دو هنر پیشه را برای ما بنویسید .



شرکت صنایع پلاستیک

بپوشید ن جودا بای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشوید.

طیارات شخصی و پیلوتان

● پیلوتان شوقی که قدرت خریداری طیاره را ندارند می توانند از کلوب های هوایی آنها بکرایه گرفته و پرواز نمایند

در ایالات متحده امریکا اضافه از هفتصد هزار پیلوت حرفوی و شوقی وجود دارد از جمله این هفتصد هزار پیلوت سی هزار آن از طبقه زنان اند. پسا رک گمانی هوایی کنجایش دوهزار و هفتصد ماشین را داشته و اما تعداد طیاره های شخصی اضافه از یکصد و سی و یک هزار است به همه واضح است که خط های هوایی ملیون هامسافر را از یکجا بدیگر جانقل میدهند کمتر کسی راجع باین موضوع که طیارات کوچک بین شهر های داخلی پرواز نموده و در جمع آوری مسافریین سبقت میجویند.

تعداد پیلوتان هوایی ملکی نسبت به تعداد پیلوتان از دو روز بسروز زیاد شده میرود در طیارات شخصی مردمان دارای حرفه های مختلف پرواز می کنند مخصوصا داکتران طب و زارعین بیشتر از آن استفاده میکنند. اجازه نامه زادن و پرواز طیارات را هر یک از ساکنین ایالات متحده که به سن ۱۶ سالگی رسیده باشند حاصل کرده میتوانند مشروط بر اینکه وضع صحی و جسمانی شان اجازه بدهد. تمرینات در دستگاه بدون موتور از سن ۱۴ سالگی اجازه داده میشود کسانی که اجازه پرواز می داشته باشند بین سنین

شانزده تا هفتاد قبول شده که تعداد زیاد ترین اشخاص کمتر از پنجاه سال داشته تنها سی و پنج هزار پیلوت از جمله آنها از سن پنجاه و پنج تجاوز نموده اند آنها نیز می توانند پرواز هارا بعد از اجازه کمیسیون مخصوص طبی ادا می دهند این کمیسیون وضع صحی و قدرت کار پیلوت هارا سنجیده و اندازه مقاومت آنها را در واقایع غیر مترقبه از نظر فیز یولوژیکی مطالعه میکنند نقش مهم را در امور مربوط به پرواز ها وضع صحی چشم پیلوتان تشکیل میدهد تا پرواز های زیاد چشم آنها را ناراحت نسازد و حسی پیلوتان کمیتی های بزرگ برای رفع این مشکل از عینک های مخصوص کار میگیرند. در ایالات متحده امریکا یازده هزار و پنجاه میدان هوایی به تریبهای مختلف وجود دارد که از جمله چهار صد وسی میدان هوایی بزرگ و هفتصد و یازده میدان هلیکوپتر میباشد خیلی کم تصادف میشود که کدام شهر کوچک در ایالات متحده امریکا میدان هوایی و خط پرواز و نشست طیاره نداشته باشد بسیاری ورکشاپ ها و فرم ها حتی خانه های کوچک شش صد متر یا زیاد تر از آن زمین برای نشستن و پرواز طیارا ت کوچک در دسترس

داشته و برای هلیکوپتر ها کمتر زمین در کار است.
یک طیاره چند قیمت دارد ؟
طیارات جدید و دو نفری که هنوز از آن استفاده نشده باشد از پنج تا دو هزار دالر قیمت دارد.
قیمت های مذکور تناسب به نصف تا دو چند معاش یک فامیل امریکایی است قیمت طیارات متوسط چار نفری از دوازده هزار تا پنجاه هزار دالر است و واضح است که قیمت این طیارات مربوط به تخنیک و ساختمان آنهاست.
تفاوت قیمت این طیارات مربوط به مدل چیست ؟
هر قدر مدل جدید تر و سرعت آن بیشتر و ظرفیت تانک بنزین آن بیشتر و زیاد تر جای برای حمل و نقل اموال داشته باشد بهمان اندازه قیمت آن بلند تر است.
کیفیت و کمیت دستگاه را دیویی طیاره نیز تاثیر زیادی در قیمت آن دارد.
داشتن دستگاه رادیویی درجه اول برای اداره اتوماتیک طیاره قیمت طیاره را بلند میسرد.
در حال حاضر حتی کوچکترین طیارات دارای دستگاهای اتوماتیک پرواز میباشد که بدون اینکه پیلوت در آن دست بزند با این دستگاه به پرواز های بلند میتواند بپردازد.





پرواز اما تور

طیاره استفاده شود ثروت مند بودن ضرور نیست البته برای اینکار پول ضرورت است و بیشتر دارندگان طیارات مردم ثروتمند میباشند.

اما هزاران پیلوت های شورشی (اماتور) وجود دارد که ثروت و قدرت خرید آنها ندارند آنها میتوانند طیاره را که مربوط به کلسو پ های هوایی است بخرند و یا اینکه آنسرا بایکی ازدوستان به اقساط خریداری کنند . یک طیاره کوچک چندین مرتبه نسبت به یک موتر قیمت بیشتر دارد برای اینکه اجازه استعمال طیاره حاصل گردد لازم است همیشه پرژه های مستعمل و از کار برآمده آنها تبدیل گردد باین اساس حتی کهنه ترین طیارات نیز همچنان ازاستفاده خارج نمیشوند مگر اینکه تازه ترین و مجهز ترین مدل آن بوجود بیاید .

میتوان طیارات پنج سال قبل و یا ده سال قبل را که خیلی ارزان باشد نیز خریداری کرد . مثلا بهترین طیاره دو نفری را میتوان در هزار دالر خریداری کرد و چار نفری آنسرا میتوان به پنج هزار دالر بدست آورد . چطور میتوان طیارات قدیمی را بسواری استفاده بدست آورد ؟ این کار خیلی ساده است .

این نوع طیارات را نمایندگان فر و شس طیارات جدید عرضه میکنند علاوه از آن بعضی نشریه های موقوته وجود دارد مثلا مجله «ترویج پلینه» که این نشریه طیارات مسدل سابقه را برای فروش رگلام می نمایند

پرزو جات فالتوی این طیاره در تمام شهر های کشور پیدا میشود این نوع اعلانات در روز نامه ما نیز وقتا فوقتا به نشر میرسد . این طیاره ها تا چه مدت نگهداری شده میتوانند ؟

این کار مربوط به خود طیاره است مربوط به ناحیه که در آن پرواز صورت میگیرد بصورت عموم مصرف برای نگه داری طیارات بدو دسته تقسیم میگردد :

- ۱- پرداخت مصارف بنزین روغنهای و خدمات تخنیکي این مصارف نیز مربوط به اندازه ساعات پرواز است .
- ۲- پرداخت مالیات و بیمه سالانه مصارف مالیاتی و بیمه مربوط به اندازه ساعات پرواز نیست مصارف استهلاکی یک طیاره عادی چار نفری با ساسی و کمپنی پایبیر ایسر کرافت و یکی از کمپنی های معروف تولید کننده طیاره دولی ساعت بطور متوسط ۶۲۷ دالر میباشد این با مقایسه معاش گسترده ساخته یک کارگر متوسط امریکائی کمی فرق میکند . مصارف اضافی دیگر از قبیل چهل دالر در هر ماه برای گرایه گاراژ طیاره مصارف بیمه طیاره و بیمه شخصی نسبت لطفه های لژیو لوژیکی که بدیگر اشخاص بعضا می رساند سالانه کمتر از یکسزار دالر نیست .

بصورت عموم طیارات ارزان قیمت قدرت سه ساعت پرواز را با سرعت نهایی یکصد و هشتاد و پنج کیلو متر فی ساعت می داشته باشند درین طیارات امکان پرواز از یک میدان هوایی به میدان هوایی دیگر که دارای چهار صد کیلومتر مسافه باشد بوده در صورت وقوع کدام حادثه جوی و غیره امکانات تغییر مسیر پرواز نیز موجود شده میتواند . و پیلوت با خاطر آسوده وبدون تشویش میتواند مسیر پرواز خود را تغییر داده و به میدان هوایی دیگری فرود آید . بصورت عموم تا زمانیکه تا نکی تیل پراز بنزین نباشد اجازه پرواز داده نمیشود در حین پرواز ممکن واقعاتی رخ دهد در آنصورت تراوتر آنها نشان میدهد مثلا بادی که در مقابل طیاره مسکن است بوقوع پیوندد . سرعت طیاره را کمتر میسازد هرگاه طیاره بدون هوای گرم شود معنی تصادم در ان میدهد و طیاره میتواند بدون داشتن هوای گرم فرود آمدن آسان نماید . تنها ناگزیر بودن به پائین شدن در جا های غیر مسواری و نا هموار که بعضا بوقوع می پیوندد خوش آیند نیست در آنطور جا ها امکانات شکستن و خراب شدن طیارات شخصی و خساره برداشتن زراعت زمین های که در آن فرود میاید نیز متصور است .

کادر برابر این نوع خسارات باید پول پرداخته شود و علاوه بر آن تجهیزات طیارات نیز پول ضرورت دارد مثلا قیمت اصلی نوع طیاره (پایبیر پیرو کی) با تجهیزات سندرد آن دوازده هزار دالر است اما بعضا بعضی لوازم اضافی از قبیل دستگا آخذ و فرستنده رادیو یی و دستگاه پرواز اتوماتیکی به سی هزار دالر میرسد .

این تجهیزات امکانیت آنها با بسین طیارات نمیدهد که در ارتفاعات بلند پرواز کنند بلکه داشتن کابین مستحکم . بطضا واقع میشود که برای مدتی از ما سکهای آکسیجن استفاده شود که ارتباط زیسا د به عدم استحکام کابین داشته و دارای اهمیت زیاد است البته این امکان نیز موجود است که طیاره کوچک دارای کابین مستحکم خریداری نمود اما این نوع طیارات با نسل های نیر کننده مجهز نمیشد در حالیکه نوع دیگران با نسل های محرکه ریا کتیفی مجهز هستند و قیمت آنها حتی به سه صد

پنجاه هزار دالر نیز میرسد . در آن نوع طیارات پسرواز نسبت به نوع اول آن خوشایند تر است مدت پرواز طیاره دارای قیمت متوسط از هزاردویکصد تا هزار

سه صد کیلو متر با سرعت دوسدو بیست کیلو متر در ساعت میباشد در حالیکه سرعت طیارات مجهز بادستگاه گردش کننده ریا کتیف تقریبا عین چیز بوده و تنها آنها میتوانند به سرعت خود تا ششصد و پنجاه کیلومتر در ساعت بیفزایند یعنی سه برابر سرعت خود و از یاد ساخته میشوند . علاوه بر آن این طیارات قدرت پرواز با ارتفاعات نهمد متر را جایگه شرایط اتموسفریک یک نسبت به طبقات پائین بهتر است داشته میباشند .

برای اینکه از پرواز های هوایی توسط



بقیه در صفحه ۵۹

حضرت بلال

زمانیکه مشرکین در جنگ بدر شکست خوردند و بدست مسلمانان غنائم زیادی افتاد آیه کریمه ایکه حکم خدا را درباره بیانکننده نازل شد رسول خدا (ص) بلال «رض» را مؤظف فرمودند تا اسماول غنیمت را میان فاتحین اسلام توزیع نماید بدینوسیله بلال (رض) بحیث امین و خزانه دار رسول خدا (ص) تعیین شده در ادای امانت و حسن تصرف مورد اعتماد همگان قرار گرفت .

بلال (رض) از حسن صوت و ادای نیک برخوردار بود بناء رسول خدا (ص) او را بحیث مؤذن انتخاب نمودند و در اقامت و سفر رسول خدا این وظیفه را بحسن صورت انجام میداد زمانیکه مسلمانان فاتحانه داخل مکه شدند بت هارا شکستند . ولات وعزی را سرنگون ساختند بلال (رض) بالای کعبه برآمده و به آواز بلند ندای حق را بگوش شنوندگان رسانید آواز لرزان بلال (رض) در کوچه های مکه پیچید درین حال قریش از فرط غضب بهم میگفتند که باهای بلال چکر نه با کعبه تماس مگرد . بیخبر از اینکه اسلام اینگونه تمییز و امتیازات را از میان برداشته و بلال حبشی با اسلام آوردنش مقامی را احراز کرده است همان بود که بلال (رض) در مکه و مدینه در سفر با رسول خدا (ص) میبود آذان میداد و آخرین آذان باناسف آن روزیست که رسول خدا (ص) وفات نمودند .

بعد از وفات پیغمبر اسلام حضرت ابوبکر صدیق (رض) اسرار زیاد نمود تا او را به آذان دادن متقاعد سازد ولی بلال ازین امر امتناع ورزیده بچوای اسرار ابوبکر (رض) گفت اگر مرا بخاطر خویش آزاد نموده باشی مرا محبو سن بگردان و اگر بخاطر خدا آزاد کرده ای بحالم بگذار . حضرت ابوبکر (رض) گفت من بخاطر رضای خدا ترا آزاد ساخته ام بلال (رض) گفت پس چنین باشدم بعد از رسول خدا (ص) به احدی آذان نمیدهم . حضرت ابوبکر رض بسیار دوست داشت

بعد از وفات پیغمبر اسلام حضرت ابوبکر صدیق (رض) اسرار زیاد نمود تا او را به آذان دادن متقاعد سازد ولی بلال ازین امر امتناع ورزیده بچوای اسرار ابوبکر (رض) گفت اگر مرا بخاطر خویش آزاد نموده باشی مرا محبو سن بگردان و اگر بخاطر خدا آزاد کرده ای بحالم بگذار . حضرت ابوبکر (رض) گفت من بخاطر رضای خدا ترا آزاد ساخته ام بلال (رض) گفت پس چنین باشدم بعد از رسول خدا (ص) به احدی آذان نمیدهم . حضرت ابوبکر رض بسیار دوست داشت

آیا دو کوریا...

بین المللی به رژیم اومی باشد معذالك او خود سعی خواهند ورزید تا راهی برای وحدت بوجود آید.

کیم ایل سو نک رهبر کوریای شما لسی زمزه کا نلدراسیون را بین دو کوریا آغاز کرد اگرچه ناظران سیاسی عقیده دارند که این صدا بیشتر برای جلب توجه معافل

اظهار امتنان



بدین وسیله از همکاری دو کتور شیرمحمد یارزاده که در تدای من سعی مبذول داشته اند تشکر میکنم. (عبدالجبار دوست مامور)

پنگ پانگ بازان

سوم کپهای قهرمانی و برای یک نفر از ورزشکاران کشورهای اشتراک کننده کپهای دوستی اهدا شد که از طرف افغانستان بناغلی حکمتی آنرا تسلیم شد در جریان مسابقات نمایندگان کشور های عضو فدراسیون پنگ پانگ در شهر پیکنگ جلسه نموده و فیصله کردند که مسابقات ۱۹۷۴ در جاپان و ۱۹۷۵ در نایجریا دایسر گردد .

در ختم تورنمنت هدایای از طرف سرپرست تیم افغانی برای رئیس فدراسیون پینگپانگ بازان جمهوری مردم چین و سکرتو ورزشی در امور ممالک خارجی داده شد که از طرف آنها با تشکر پذیرفته شد. بعد از ده روز جر یان تورنمنت در پیکنگ هیئت افغانی نظر به دعوت کشور میزبان از دو شهر دیگر کشور چین که عبارت است از تین جین و شانگهای نیز دیدن نمودند.

در این دو شهر نیز ورزشکاران از طرف شخصیت های دول و مردم شهر استقبال شاندار شدند .

در این تورنمنت در مسابقات سنگل زنان جمهوری مردم چین مقام اول و جاپان ، کور یای شمالی مقام دوم و سوم را حاصل کردند .

در مسابقه مرد ها بازهم این سه کشور به ترتیب مقام های سه گانه را حاصل کردند در بازی دبل دختر ها نیز این سه کشور در صدر قرار داشتند .

در مسابقه انفرادی دختران کوریای شمالی اول در مسابقه دبل مردها جاپان اول و در مسابقه پسران کوریای شمالی اول شد.

در خیر اعضای تیم افغانی این دیدو بازدید را برای استحکام بیشتر دوستی کشور هاموثر خوانده و روابط بیس تر ورزشکاران جهان را آرزو نمودند .

چارمین نمایش

تیا تر گدی را در کشور بگذا رند، فعلا محصلینی که شامل این گروه هستند عبا ر تند از بنا غلی اسعدالله « اسعد »

که ر هبری گروه را بعهده دار د و در نمایشات هم سهم می گیرد ، بناغلی جان آقا خیرخواه دایر کتر عمومی و در ضمن در نمایش مستقیماً سهم دارد .

بناغلی بشیر « ستور » بحیث سٹیج منیجر ، بناغلی امان الله « ارحم » متصدی مالی گروه .

سلیمه « آدینه » متصدی لباس تنظیم مو زیك و ایفا کننده نقش ها فریحه « فر » متصدی رقص ها

و ایفا کننده نقش گدی ها . نور هن « مولایی » لایت منیجر فریده متصدی تهیه پیت ها، نادیه میکاژ رپیٹ ها.

سیما انوری اسیسٹانت دایر کتر و ایفا کننده نقش ها ، عبدالها دی

دیگو را تور صحنه ها و رسا می میر محمد خالد همکار گروه . این نمایش ممکن است طرف دلچسپی بیشتر تما شاگران واقع شود .



دامتیا خواند:

دانیس نشراتی موسسه

مسؤول مدیر :

حسین هدی

ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تیلفون ۳۱۶۵۱ (۳۳)

دچاپ مدیر : طوران شاه شهبیم

دارتباط اوخبرنگارانو مدیر :

روستا باختری

فوتو را پور تر : مصطفی (نعیم)

عکاس: محمد ظاهر

پته: انصاری واپ

داشتراک بیه

په پاندنیو هیوادو کبسی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبسی ۴۰۰ افغانی

آهنگ شبا و یز

باخشمی که شباهت به رضایت داشت و با ستون ای که شبیه جدیت بود پاسخ داد :

— تو هنوز هم کلمه آقا و خدمتکار را بکار می‌بری ! و حال آنکه از مدتی است بین ما آقایی و خدمتکاری وجود ندارد و تو خود این را میدانی :

آنچه مابین ما موجود است بدتر و عمیقتر ازینها است .

پرسیدم :
— و آن چیست ؟
گفت :

— و آن اینست ... سپس مانند شیرینی که میخواهد صید خود را پاره پاره سازد . بر من هجوم آورد . ولی زن تازمانیکه دوست نداشته باشد مغلوب نمی‌شود ، تا زمانیکه اراده نکند مقهور نمی‌گردد و تا زمانی که نخواهد سر تسلیم نهی . و از همین سبب هم تصور یکه بر من هجوم آورده بود ، دو باره برگشت و بار دیگر جنگ و ستیز در بین ما همانند گذشته گامی خشن و گامی ملایم گامی مستقیم گامی غیرمستقیم ادامه یافت بعد از آن زندگی ما مملو از چیز های بود که حیات دلدادگان را در عین زمان هم دستخوش خرابی میسازد و هم رونق و صفا بر آن می‌بخشد .

زندگی ما بدین سان ادامه می‌یافت و من هیچگونه راه گریزی از آن برای خود نمی‌دانستم و او نیز هیچنوع طریقی برای فرار نداشت . هر يك ما بسوی دیگری بشدت کشانده شده بودیم ، او نمی‌توانست مرا از خانه اخراج کند ، حتی اگر میخواست چنین تصمیمی بگیرد برای من خیلی دشوار بود از آنجا برایم و قدرت آنرا نداشتم علنا و یا مخفیانه او را ترک بگویم ، و لو اگر این کار را میکردم او مرا می‌جست و در هر نقطه زمین که قرار میداشتم باخود می‌آورد .

دیگر هیچگونه شك و تردیدی وجود نداشت که آقام بنظر شهوت سویم نمیدید و نمیخواست منت بر من بیروز گردد و دشمن سر سخت خود را از پا درآورد ، این عشق بود که زندگی ما را تحت الشعاع گرفته بود ، او تا زمانیکه اطمینان داشت با محبوب خود در زیر سقف یک خانه بسر میبرد خود را از کمال سعادت برخوردار احساس میکرد . بسر تقدیر آنچه بین ما وجود داشت ، جز

اشکر یز مثل خندان

— کاملاً ... زلم معلمه است از هرگاه بامن بامن توافق ذهنی دارد ، از جانب دیگر در پروگرام کورنی ژوند یعنی در دیالوگ عایش نکته های حساس خا نوادگی مطرح میکنیم و مردم را رهنمایی مینمایم این نکته عارا خودم وزلم هم بشدت رعایت مینمائیم .. آخر خوب نیست حرف و عمل آدم باهم تناقض داشته باشد .

از امان اشکر یز پرسیدم :
— به پول چقدر اهمیت میدی .. آیدر برابر کار های هنری مجاز است که آدم پول فراوان توقع داشته باشد ؟
با صراحت میگوید :

— احتیاج انگیزه هر نوع کاری است ، منتی اگر آدم درست فکر نکند این احتیاج آدم را به کار های نادر وایی میکشاند ، بر عکس احتیاج باعث تشبیت به کار های نیک هم میشود ، اساسا هما نظوریکه در شروع صحبت گفتم احتیاج مرا بطرف کار کشانید که درین قسمت از فقر خودم سپا سگزام ، منستی هنرمند نباید تنها بیول فکر کند ، پول تا آنجا که رفع ضرورت کند ، وحد اقل زندگی را تامین نماید مطلق بست و بعلاوه هنر مندمسئولیت های دیگری هم دارد و این مسؤلیت های که او را بکار می‌اندازد . مسؤلیت در برابر مردم .

از جا بلند میشوم و میگویم :
— آقای اشکر یز ... بیشتر ازین بخود اجازه نمیدهم وقت را بگیرم ، از صحبت خوشحال شدم .
با لبخندی دوستانه دستم را می‌فشارد و از هم جدا میشویم .. او بطرف کدام استدیوی رادیو می‌رود و من بدفتر مجله باز میگردم . پایان

دنیای یخبندان

فولاد زنک ناپذیر استفاده کرد هیچ محل استفاده تجارتمی نداشت . امروز ایالات متحده که در تولید هیلیموم مقام چشم گیر دارد این گاز را به اکسر کشور ها صا در می نماید .

در بسیاری موارد از این گاز برای بحرارت آور دن راکت ها در تحقیقات فضایی کار میگیرند .

هم چنان این گاز در ساحه ریاکتور های اتمی برای سرد ساختن آن بکار می رود .

اکنون دانش سرما شناسی بخش زیاد ساحه ها را در زندگی ما در بر میگیرد .

گرچه این دانش هنوز خیلی جوان است ولی امید است که ساحه کار با گسترش دانش وسیعتر گردد .

میخندد دستش را یک متر بلند تر از زمین قرار میدهد و میگوید :

— وقتی که اینقدر بودم ... من پانزده سال پیش که طفلی بیش نبودم شامل پروگرام اطفال رادیو شدم ... هشت سال قبل دو دیالوگ های کورنی ژوند برای اولین بار نقش مرد خانواده را بمن دادند که تا حال دوام دارد .
گفتم :

— اشکر یز ... تو که آدم خدانی هستی چرا اشکر یز تخلص میکنی ؟
پاسخ داد :

— آنوقت ها که من این تخلص را انتخاب کردم وضع زندگی خودم وضع نابسامان مردم ماطوری بود که آدم نمیتوانست خوش باشد و درنج نبرد ، من خود را اشکر یز نامیدم .
گفتم :

— و حالا الحمدلله وضع زندگی خودت هم خوبست و با بامیان آمدن رژیم دلخواه و پسندیده جمهوریت به نابسامانی هاستدرجا خاتمه داده میشود و حالا .. حرفم را قطع کرد و گفتم :

— بلی حالا امیدواری از هر سو بهشاهنده میرسد امیدواری برای فردای روشن و زندگی خوب برای مردم ما ... این امیدواری بقدری بزرگ است که اشک شوق و مسرت و آبر دیدهام جاری میسازد .
خندیدم و گفتم :

— یعنی به این حساب حالا هم اشکر یز هستی اما بنابه گفته استاد رفیق صادق «باکمی تفاوت» .

— نه ... با تفاوت کلی ... گریه غم و گریه ناشی از خوشی خیلی باهم فرق دارد .
درینوقت اشکر یز مثل اینکه چیزی را تازه بغاظ آورده باشد میگوید :

— نام دخترم را که نه ماه دارد «ایستام» گذاشته ام ، ولی او بدون اینکه معنی اسم خود را بداند گریه میکند و به اصطلاح بخ میزند ، در آن حال من میخندم .
میگویم :

— طبعاً گریه دختری بنام «ایستام» هر کس را بخنداند می‌اندازد حتی اشکر یز را .

از امان اشکر یز میخواهم تا از زندگی خود صحبت کند ، در زوایای ذهنش خاطره هارا جستجو میکند و آنگاه لب به سخن گشوده شمرده میگوید :

— من معلم صنف چهارم مکتب بودم که مادرم مریض شد ، پدرم در یور بود و ماهانه ۷۰۰ افغانی عاید داشت ، نصف معاش او صرف معالجه مادرم میشد و من ناچار بطرف کار کشانیده شدم اولین معاشی را که از رادیو افغانستان گرفتم ۳۰۰ افغانی بود ، وقتی معاشم را گرفتم بطرف دو خانه دویدم و نسخه مادرم را پیشروی دوا فروش گذاشتم قیمت دواها ۲۹۰ افغانی بود ، صرف شصت افغانی باقی مانده که آنرا برای خودم یک پتلون و یک کلاه پیک دار خریدم .
گفتم :

— اگر معلم نمیشدی آرزو داشتی چکاره شوی ؟
اشکر یز پاسخ داد :

— سحر زندگی همیشه آرزو داشتم چهار شغل داشته باشم آنهم همزمان .
میخواستم معلم باشم ، هنر مند باشم ، خازندوی باشم و عضو انتخاری سرمیباشم .
فلا معلم هستم ، هنر مند هستم ، عضویت انتخاری خازندوی را هم دارم ، فقط آرزوی چهارم تحقق نیافته است .
پرسیدم :

— از زندگی زنا شو هری خودداری هستی .
جواب داد :

عشق نمی توانست مفهومی داشته باشد ، تنها مر اشک و تر دیدی کشنده رنج میداد ، شلک و تردید نسبت باین قلب بیتابی که در درون سینه ام می‌تپید ، از چه وضعی خواهد داشت ؟ آیا مانند گذشته بنظر بغض و خصومت پوی خواهد نگر است ؟ آیا مانند گذشته درصدد انتقام گرفتن بر خواهد آمد ؟ آیا پیمانی را که باخوا هر ویسا اشباح سر خیکه در اطراف آن چشمه جو شان خون طواف میکردند بسته بود ، نگاه خواهد داشت ؟ بلی ، در مورد این قلبی که در سینه ام می‌تپد و بعد از آنکه بی برد آن جوان دو ستم می‌دارد و نمی‌تواند جدا از من زندگی کند ، شك دارم . آیا قلبم او را دوست میدارد یا نه ؟ اگر دوستش میدارد چرا اینهمه مقاومت بخرج می‌دهد و از بی آزار محبوب خود است ؟ و اگر دوستش نمی‌دارد برای چه درین منزل اقامت دارد و این حیات طاقت فر سارا تحمل مینماید ؟

نه ! هرگز نه ! آینه خوب بیندیش ... آخ چه میگویم ؟ سعاد خوب بیندیش ... آرزو زیکه درین خانه قدم گذاشته ام دیگر نام آینه بکلی محو گردیده است . بسیار خوب بیندیش ، دیگر موقع آن فرارسیده که خوب بیندیشی و فاطمانه تصمیم بگیرد زیرا وقت آن است که تصمیم نهایی خود را بگیرد . با چون دلدا در اینجاست زندگی کن و یا از اینجا رخت سفر بر بند اما این حیات معلق و مشروطه نه سودی برای تودر بردارد و نه آینده ای و علاوه بر آن دیگر قدرت تحمل آن برایت نمائند است

سعاد بسیار فکر کرد ، و اساسا نیازمند فکر کردن زیاد هم نبود ، زیرا این زندگی سراسر عقل و قلبش را استیلا نموده ، هر دو بهم آمیخته بودند و بنا بر آن بسیار دشوار بود دختر بتواند در باره زندگی خویش طور آرام و مجرد و جدا از تاثیر احساسات آتشینی که گاهی بشکل نفرت و انز جازو گاهی بشکل علاقمندی شدید مجسم میگردد و در هر دو حال جو هر و ما هیت آن یک چیز یعنی عشق بود ، بیندیشد .

سبدهای باغوزه های کاج

درین حال همه ماگدا میگفت :
-گوشیهای خود را ببند، این حرف های
جزبان و چفتنگ نیلس را شنیده بگیر او
خودش نمیداند که چه میگوید، این شیطان
نیلسوف نجا !

گرمای ماه چون و شپهای سفید بود. در
تیار سرباز، پارک مرکزی کنسرت جریان
داشت.

داگنی میخواست با ماگدا و نیلس یکجا به
کنسرت برود، او آرزو داشت تا یگانه پیراهن
خوب سفیدش را بپوشد. اما نیلس گفت که
دختری به این زیبایی، مانند تو، طوری لباس
بپوشد - تا از دیگران تفریق شود.

از خلاصه گفتار او این مطلب تفهیم میشد،
که در شپهای سفید باید در لباسی سیاه
باشد، برعلاوه آن پیراهن سیاه روشنی و
چلایش خاصی دارد.

امکان نداشت که نیلس را کسی قناعت بدهد،
پیراهن مخملی ابریشمی سیاه را که ماگدا از
متصدی البسة تیاتر بعاریت گرفته بود، ناچار
داگنی آنرا پوشید.

وقتی که داگنی خود را با پیراهن سیاه آراسته
نمود، ماگدا با پیشنها نیلس موافقت نمود،
و او درین حبه حق بجانب بود که اینقدر پا
فشاری می نمود زیرا هیچ کدام پیراهن
دیگری بجز پیراهن سیاه قادر نمی شد که بلور
گردن، سفیدی سرخی صورت او را با روی
درازش اینقدر برجسته نشان بدهد، این
معجزه مخمل سیاه است که قامت، اندام
موهای طلائی و چشمان سبز او را اینقدر
موزون و دلربا جلوه میدهد.

-تماش کن، ماگدا- نیلس آهسته گفت،
-داگنی چقدر زیبا شده، مثل اینکه او لین
بار ملاقات برود.

-بلی، حقیقتا ماگدا جواب داده افزود :
وقتی که توبار اول در جای موعود برای
ملاقات آمده بودی، در اطراف خود هیچ چیز
دیگری را زیبا تر از تو و دیوانه کننده تر از تو
نیافتم

نیلس گفت: تو همیشه زیاد حرف میزنی
و یاهو سرانی میکنی. درین اثنا ماگدا بوسه
از پیشانی نیلس گرفت.

فیرطوب کهنه، بصورت عنعنوی، در بندرگاه
دریانی غروب آفتاب را اعلام می نمود، و مانند
همیشه بعد از فیر کنسرت شروع می شد.

شب را مدنظر نگرفته، نهرهبر ارکسترو
نه نوازندگان هیچ کدام شان چراغ های بالای
نوته های شانرا روشن نموده بودند، شب آنقدر
روشن بود که به چراغ ضرورت نبود، برای
اینکه کنسرت زیبایی خاصی را بخود گرفته
باشد، صرف چند عدد گروه را، برای زیبایی
این جشن، در بین شاخه های برگ های درختان
زیرفون روشن نموده بودند.

داگنی او لین بار موزیک سفوفی رامی
شنید، و روحا تاثیر عجیبی بالا ییش نموده
بود. غرضی امواج موزیک تابلو های رنگینی
را در نظرش مجسم می نمود. مانند آن بود که
در عالم رؤیا دیده باشد.

خود را تکان داده چشمانش را باز نمود،
مثل اینکه مرد لاغر اندامی که فراك در بر
داشت برنامه کنسرت را معرفی نمود.

-این تو بودی که مرا صدا زدی، نیلس ؟
داگنی از او پرسیده نظری بسوی ییش انداخت
و دفعتا بخود آمد، و از کرده اش پشیمان شد.
نیلس متوجه او شد، دید که این کاراونه
از وحشت بودونه از وجد، داگنی بکلی در عالم
دیگر وجود داشت.

و همچنین ماگدا متوجه او بود، در ضمن
دستمال را بدهن گرفته که میداد او از خنده
خود داری کرده نتواند.

هزاره جنبش میاورد، نسیم خوش آ یند
جسم و روح را نوازش میداد. آواز مو زیک
هواری شکایت - که داگنی آنرا حس نمود، و او
خود را مجبور کرد تا اعصاب خود را آرام
نماید.

بلی این کوهها، این اشعار گوشه هاو
بیشه ها، این غرض مدو جز، بحر، این جنگل
سبز و خرم بالاخره این همه اش زادگاه او
بودند :

قایق شیشه آب راکف آلود ساخته بود،
و از اثر تصادم باد با قایق و بادبان آن نغمه
نی به گوش میر سید .

بدون احساس، این ساز بیدل به میلودی
دیگری شده و نغمه زنگ های جنگل را ترسیم
می نمود. آواز مرغکان، محاوره اطفال، روشنی
اشعه آفتاب سحرگامان از پنجره اطاق،

بالاخره شعری درباره یک دوشیزه عقیقه،
همه اینها دست بدست هم داده در فضا می
رقصیدند و میچرخیدند. داگنی این نغمه
هارا زمانی در کوه های نزدیک منز شان
شنیده بود.

بلی، این شخص او بود همان شخص قد
بلند و ریش سفید، که در حمل سبد غوزه های
کاج به او کمک نموده بود.

مسخور کننده روح بود! و این هم دختر ک
کوچک چندسال قبل که به او گفته بود: او
نمی تواند یک کار را از او انجام بدهد.

و این هم، همان ارمغان نیست که بعد از ده
سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.

در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

سال هدیه آنرا بمن وعده داده بود.
در حالیکه اشک از چشمان داگنی میریخت
زباننش مجال حرف زدن را نداشت، قطرات
اشک به نمائندگی قلب و احساسات او، از او
ابراز مضو نیت میکرد. در عین زمان امواج
موزیک در بین زمین و آبرها، بالای شاخه

چه واقعه رخ داده؟ سداگنی پرسید.
درین اثنا ماگدا دیمت او را فشار داده
و آهسته به او چیزی گفت .
- بشنو !

درین لحظه داگنی سر تا پا گسوس بود،
مردیکه فراك در برداشت میگوید:

-شوندگان قطار های اخیر خواهش
نمودند تا یکبار دیگر تکرار نمایم. طوریکه
گفتم، حالا قطعه موزیک اثر ادوارد گریگ،
که به مناسبت عید همین جشن تو ل د ی داگنی
پنداشتم - دختر خاکر و پ پندر سن جنگلیان
نوشته شده، طور تحفه تقدیم میگردد! بسمع
شما میر بنایم .

داگنی آنقدر عمیق نفس کشید که سینه
هایش بندر آمدند. عقده که راه گلو ییش
را گرفته بود، میخواست که تو سط تنفس از
آن رهائی یابد، اما بیفایده بود. او خم شد و
روی خود را با کفهای دست پنهان کرد.

در ابتدا هیچ چیز را شنیده نتوانست، چه
اجسامی تش بشود آمده بود. بعد از لحظه
بالاخره شنید، که چه قسم صبح وقت نی
شبیان نغمه سرانی میکند، و از انعکاس
آن صداها آواز دیگر خلق می شد، که هر کدام
آن بدات خود جسمانی را ترسیم و مجسم
می نمایند.

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

نغمه ها موج میگرفت، بلند می شد، طغیان
میکرد و زبان میکشید، مانند باد بالای درختان
میرسید و برگ در ختان را جدا سا خسته
آهسته آهسته تازمین پدرفه می نمود، علف

ترین قله های کوه در حال حرکت بودو
خالیکه هارا پر مینمود. از امواج نغمه ها یک
هوج کوتاه و آرام بالای ابرها بوجود آمد، که از
لابای آن ستاره های در خشان چشمک زده
عسوه گرمی می نمودند .

موزیک نواخته نمیشد، بلکه آنها را بزبان
حال آورده بودند، و ندای آمد: بعقب خود
به آنطرف در جائیکه هیچ کوهی نمیتوانست
عشق را سرد بسازد، در جائیکه هیچکس
قدرت آنرا نداشت که خوشبختی یکدیگر
خود را بر بیاورد، درجا یکه آفتاب مانند جفته
طلابه سر ساحر عاقل و خیر خواه انسانوی
میدرخشید، نظر بیندازد .

ازلا بلای نغمات دفعتا نغمه ظا هر
شده که از زبان گریک میگوید :

- تو خو شبختی اتو- سپیده شفقی،
درین وقت بود که موزیک ختم می شد :
قسمیکه در ابتدا آهسته آهسته از شدت آواز
موزیک کاسته شد، بعدا آوازش اوج گرفت
و به یکبارگی قطع گردید، به تعقیب آن آواز
چک چک تما شاجیان در فضا پیچید .

داگنی به عجله استاده و بطرف در
دروازه خروجی پارک رفت. مثل اینکه همه
مردم متوجه او شده باشند. شاید به فکر
بعضی شان خطور کرده باشند، که این همان
دخترک عیده ساله، داگنی پندر سن است
که گریک موزیک جاویدانی اش را بسا و
هدیه داده است

داگنی فکر کرد:
- او مرده است ! چرا ؟ ..

اگر امکان میداشت که او را میدیدم ! اگر
او اینجا حاضر می بود با اشتیاق کامل و
با قلب پر شور و حرارت بطرف او، به ملاقاتش
می شتافتم. دستهای خود را جمایل گردن
اونموده و فشارش میدادم، چشمان پراشک
و رخسار نمناک خود را بر رخسارش گذاشته
و یک کلمه به او میگفتم :

- تشکر ..
اگر می برسید:

- از خاطر چه؟ من نمیدانم ..

داگنی به جواب میگفت :

- از خاطر یک شماره فراموش نکردید،
از سبب سخاوت شما، از لحاظیکه در زندگی
راه تو برویم گشودی، - بلند تر از زندگی که
انسان مجبورا همانطور با آن سازش نماید..

داگنی در جاده خالی، از اطراف خود بسی
خبر و به تنهایی روان بود. نیلس، با صد
عمه ماگدا، او را تعقیب میکرد، و ویسکو شنید
تا از نظر داگنی برکنار باشد. و نیلس مانند
اشخاص خمار غیر عادی را میرفت و کدام چیزی
راجع به معجزه زیر لب گفت: واقعه نوی در
زندگی کوچک او رخ داده است .

مگر چه هنوز هم تاریکی خفیف شب شهر را
از آغوش خودرها نموده بود، باو صفآن
روشنی طلائی رنگ صبح در شیشه پنجره ها
نمایان شده بود.

داگنی بطرف بحر رفت، - بحر باخا طر
آسوده غنوده بود .

او دستها ییش را بهم فشرد و از یک
شی نامعلو میکه هنوز به آن بر نبرده ضسجه
کشید، با آنهم حس زیبایی این جهان، و زیست
دردان براو مستولی شده بود.

- بشنو، زندگی، سداگنی با مهربانی گفت،
من ترا دوست دارم.

وقتی که با چشمان باز بطرف ر و شنسی
کشتی ها دید، و آنها خا موشانه در آب صاف
و آرام بحر حرکت بودند، خنده اش گرفت.

نیلس در گوشه خزی یده بود، وقتی که
قبه او را شنید بطرف خانه روان شد. چه،
از لحاظ داگنی افکارش جمع شد. و دانست که
بعد ازین حیات او بهدر نخواهد رفت .

انجام

انجام

انجام

انجام

انجام

انجام

انجام

انجام

طیارات شخصی

بقیه صفحه ۵۹

تر است. در ده سال اخیر حادثات هوایی پنجاه فیصد پائین آمده است.

در اضلاع متحده امریکا مانند اروپا طیارات بدون صدا زیاد شده در امریکا تقریباً ده هزار طیاره بدون صدا وجود دارد که از جمله دوهزار و پنجاه نفر اجازه نامه رانندگستان بدون آواز رانندگی و متبانی اجازه رانندگستان بدون آواز را ندارند.

در کشور اضلاع متحده استفاده از طیارات کوچک ترانسپورتی شخصی روز بروز توسعه مییابد اندازه پرواز در طیارات کوچک شخصی در سالهای ۶۰ پانصد و بیست و هفت و این موضوع که از طیارات مربوط هوایی ملکی امریکاجنرال استفاده میشود نیز دلچسپ است پارک هوایی

ملکی امریکا برای یکصد و سی و یک هزار طیاره در نظر گرفته شده از جمله اضافه از شش هزار و هفتصد طیاره برای امور اداره کنندگان و کارمندان مسؤول ادارات مختلف بیست و هفت هزار برای ترانسپورت تجاری، شصت هزار و پنجاه برای امور ترانسپورتی اشخاص استفاده میشود.

در حدود پنج هزار و سه صد طیاره برای آموزش است. ده هزار و پنجاه برای پرواز های تعلیمی، چهار هزار و بیست و یک کار گرفته شده و از متبانی طیارات دواور صنایع و امور دیگر کار گرفته میشود و همچنین به گرایش داده میشود.

هر امریکائی فکر میکند که در آینده نزدیک صاحب طیاره و میدان هوایی شود این طیارات دارای بالهائی خواهد بود که بعد از نشستن بزمین قات شده و مانند هیلکوپتر در جاده ها و هر جایی که خواسته باشند بزمین نشسته بتوانند تا مالکین آن آنرا بتوانند مانند موتور به کار آورند و بعد از آن این کار مربوط به آینده دور خواهد بود.

حتی صرف نظر از تولید سالانه هزاران طیاره که از طرف موسسات صنعتی هوایی صورت میگیرد و صد ها هزار نفر برای خریداری ثبت نام نموده اند تعداد آن نسبت به موتور به نود و دو میلیون و تعداد رانندگان به یکصد و ده میلیون در امریکا میرسد.

در حال حاضر حتی در میدان های هوایی نواحی زراعتی آنقدر ازدحام طیارات زیاد است که وقتاً فوقتاً موانعی برای پرواز طیارات شخصی ایجاد میگردد.

قرنی که هر فامیل امریکایی دارای طیاره شخصی باشند بحیث خیال باقی بوده و تنها تعداد کسانی که دارای طیاره شخصی باشند اضافه تر خواهد شد.

بقیه صفحه ۳۶

تسمخیر ناپذیر

تراژیدی ساختن ها به حال ما هیچ فایده ای ندارد. تو یک زن تحصیل کرده هستی. اما فیصله های صحیح در تو دیده نمی شود. هر چه بود فراموش کن. آخر فکر کن. او یکی ارزش دوازده هزار دلار دارد پس تو باید عاقل باشی.

انیت با خستگی شانه های خود را بالا انداخت. و هر سه نفر خاموش ماندند. روز بعد هانس به مزرعه آمد. انیت نگاه تنیدی به او انداخت. اما از جای خود تکوان نخورد و یک کلمه هم به زبان نیآورد. هانس تبسم کرده و گفت:

«باقی دارد»

صفحه ۶۳

طیاره و خط سیر بلد لازم است زیرا این دو مساله بزودی میتواند مسیر طیاره را تغییر دهد طیارات که فاصله های زیادی را در پیش می دارند در یکی دو میدان پائین میروند و بعد از آن دوباره به سوی میدان اول خویش بر میگردند معمولاً فاصله دو میدان اضافه از یکصد و پنجاه کیلو متر است برای شاکر و این فاصله هاجدان زیاد معلوم نمیشود. اطمینانی که در وقت پرواز برای شاکر پیدا میشود اغلب وسیعی را پیشرویش در آینده باز می کند نقطه اوج درسی در روز آزمایش شروع میشود این آزمایش ابتدا تحریری و بعد پرواز است.

امتحان پرواز توسط ممتحنین اداره فدرال هوایی اضلاع متحده امریکا گرفته میشود. اما برای بسیاری اشخاص با این امتحان کار ختم نمیشود بلکه هر پرواز دانائی پیلوت را راجع به کشور خودش و حیوان انکشافی بخشد.

امریکائی ها خوش دارند تا هر یک شان به چندین کلوب های هوایی ارتباط داشته باشند آنها به اجتماعات مختلف تعلق میوند برای اینکه ارتباط حرفوی شان بیشتر تقویه یابد.

یکی از این موسسات بزرگ بنام انجمن بین المللی پرواز های زارتین یاد میشود. که طوری که از نام آن معلوم است زار عینی که دارای اجازتنامه پرواز میباشد در این اتحادیه شامل اند. یکصد و بیست و یک نفر دیگر هم شامل این پیلوت های دارای حرفه های دیگر میباشند. با هم متحد ساخته اند مثلا طیبیان پرواز کنندگان یا معماران پرواز کنندگان را پرواز کنندگان کارمندان دفتر تدفین هیئات مدعی العموم و غیره.

موسسات دیگر از اعضای خویش تقاضای حرفه معین را ندارند بلکه آنها با همسگر ره امتیازات استثنائی برای اعضای خود میباشند در این جمله انجمن دارندگان طیارات پیلوت ها و انجمن ترانسپورتی هوایی شامل اند. در امریکا انجمن دیگری بنام انجمن طیارات

سابقه نیز وجود دارد اعضای این انجمن سامان و پروژه جات قدیمی را جمع آوری میباشند. هر یک از این انجمن ها نشریه هائی از قبیل مجله ها، بلوتن ها دارند که در آن فعالیت های مربوط رابه نشر میباشند علاوه از آن در اضلاع متحده امریکایک تعداد زیاد روزنامه ها و مجلات که در آن مطالب دلچسپ مربوط به هواپزای به نشر میروند که از آن جمله مهمترین آن عبارت از مجله (نلاینگ) باتیراژ سه صدوسی و هفت هزار نسخه است. ایرپروگرس، ایرایویت پالیوت ایرفکتس و غیره میباشند.

پرواز در طیارات شخصی تاجه اندازه بدون خطر است ؟

اساساً پرواز در طیارات کوچک آنقدر اطمینان بخش نیست طوری که در طیارات بزرگ و یا ریل و یا بس هاوموتور های تیز رفتار متصور است احصائیه هانشان می دهد که خطرات در طیارات کوچک در ایام پرواز های تدریسی در مناطق خطرناک و در شرایط خراب مترو لوژیکی بیشتر است در سال ۱۹۷۱ دهمرته میلیون کیلو متر پرواز هوایی و نیز در همین سال در هر هشتاد و پنج میلیون کیلومتر زمینی یک حادثه تلفات رخ داده است اما در سال ۱۹۷۰ در راه های زمین شانزده میلیون و چهار صد هزار حادثه رخ داده در حالیکه در همان ایام حادثات هوایی صرف چهار هزار و هفتصد واقعه بود. نظریه احصائیه های دست داشته تلفات حادثات هوایی نسبت به حادثات زمین همیشه بیشتر میباشد. اما امکان حادثات هوایی پائین

در مساحتی یکسال طول خواهد کشید تصدیق نامه اجازه میدهد که در طیارات یک ماشینه شخصی و یا گرانی پرواز نماید و نیز اجازه دارد که مسافری را در عرشه طیاره با خود بپذیرد اما حق ندارد پول اخذ نماید برای اینکه بتواند از مسافری که نقل میدهد پول اخذ نماید لازم است اجازه نامه پرواز تجاری نسبت آرد برای اینکه لازم است که کم از کم دوصد ساعت پرواز نموده باشد پرواز های راکه در مقابل آن از مسافری پول اخذ میشود تنها پیلوت های دارای اجازه نامه و یا معادل آن میتواند تصد انجام دهند دانستن مسایل مربوط به پرواز برای یک پیلوت ضرورت بوده و شناخت مسواذ استعمال آلات تخنیکي برای واقعات غیر متوقبه حتمی است تا در هر گونه شرایط آنها بتوانند آماده پرواز باشند طیارا تند ماشینه سه ماشینه و چهار ماشینه بعضی تقاضای مخصوص دیگری نیز ضرورت دارد که پیلوتان طیارات هیلرو پیلوت دارای ماشین ریگنیو و طیارات مسافر برداران را باید عملی سازند.

پیش از آنکه شخصی به چوکی پیلوتی طیاره بنشیند لازم است تمام دروس عملی و نظری و بلان های کار را بدقت مرور کرده و گذرانده باشد اول از همه شاکر و سا ساختمان طیاره آشنا شود و بداند که چسرا طیاره در هوا بلند میشود این موضوع را آشنائی با سیستم طیاره با او می آموزند برای حفظ این موضوعات ابتدا پرواز های امتحانی انجام میشود تا اینکه اطمینان کامل در فضائی که پرواز نموده حاصل نموده و بعد دروس آینده علاقه مند گردند در فرصت طرز استفاده در دستگاه رادیو نیز با او قهمانده میشود تا شواند مرکز اداره و رهنمائی در وقت پرواز و فرود آمدن تماس بگیرد و نیز حالات حوی و سایر حرکت را بداند بعد از آن انجام نمودن طرق مختلف پرواز و بعضی مانور های فنی با او قهمانده میشود.

در جریان تدریس بدایع و حافظه شاکر اطمینان بخود تزریق شده برای واقعات غیر متوقبه و مشکل او را آماده میسازند. بهتر این وقت فرا گیری یک شاکر بعد از ۱۲-۱۵ ساعت پرواز بار هفتاد است که تمام آنرا از معلم خود میشود. عادتاً در این حالات شاکر سه مرتبه متواتر پرواز و فرود آمدن را تکرار میکند.

این حادثه طبق تعامل و سبب مخصوص انجام میشود پارچه پیرهن او را باره نموده و در آن نام و نام فامیلی تاریخ اولین پرواز مستقل و مالکت آنرا در آن می نویسند بعد پارچه را در دیوار مکتب هوایی نصب میباشند این لحظات برای شاکر دیکه تازه پرواز های مستقل را آغاز نموده خیلی افتخار آمیز است. پرواز نمایشی شاکر و فرود آمدن او را به مرحله دیگر تدریس سوق میدهند این مرحله با پرواز های نسبتاً کوتاه تر آغاز میشود شاکر در ابتدای پرواز پنخواهد به نقشه آشنائی پیدا کند و آهسته آهسته به محیط دور و پیشتر آشنا شده و به دیدن نقشه عادت میکند بعد از آن آمادگی برای پرواز های دورتر گرفته میشود سپس به استفاده رادیو و کامپس آشنا میشود آخرین مرحله دانستن مسیر حرکت، اندازه سرعت و اینکه چند ساعت پرواز ادامه میابد است استفاده این اساسات از روی نقشه او را می آموزند که طیاره در کجا واقع است و پرواز او بالای کدام منطقه است برای این کار دانستن سرعت

اجرت آموختن فن پیلوتی چند است و چطور آنرا می آموزند ؟

تدریس در مکتب هوایی شخصی از هشتصد تا هزار و پنجاه دلار قیمت داشته و بیشتر به نوع طیاره و ناحیه که در آن می آموزند تعلق دارد در بیشتر حالات دروس های عملی توسط طیارات دو نفری انجام می گردد و قیمت آن در حدود بیست دلار در فی ساعت بشمول پرداختن به صرفه طراح میباشد بصورت عادی برای آموختن فن پرواز پنجاه و پنج ساعت پرواز ضرورت است تا اینکه امتحان تحریری و عملی را برای اخذ اجازه نام بگذرانند پیش از داخل شدن باین مکتب معاینات طبی نیز لازم میباشد که پائین ترین اجرت این معاینات پانزده دلار میباشد علاوه بر آن یک مقدار پول برای بدست آوردن اجازه نامه استفاده از دستگاه رادیوئی که در وقت پرواز در هوا بصورت حتمی استفاده از آن ضرورت است میباشد. توسط این دستگاه در باره اوضاع جوی و گفتگو با امر رهنا و میدان هوایی

مربوط ارتباط صورت میگیرد خدمات پیلوت ها در رادیو را یگان میباشد.

در سابق مناسبات بین طراحان و معلمین هوایی خیلی ساده بود اما حالا این وضع تغییر فاحشی نموده است در مکتب هوایی معاصر درس ها خیلی جدی و اساسی پروگرام با یک انتظام قوی پیش میرود. از کتاب درسی و نقشه ها و قلم های سیمزائی و دیگر مواد درسی خیلی زیاد استفاده میشود. اگر کسی بخواهد که با اساس میتود های درسی سابقه درس بخواند در انصورت مجبور است از معلمین خصوصی استفاده نماید شاکر در این مکتب با نظریه نه در ساعات خارج درس مکتب خود در پنجاه درس بخواند یعنی بعد از ساعات کار رسمی این درس ها شروع میگردد شاکر در پرواز ها را توسط طیاره هائیکه در روی زمین بحرکت می آیند می آموزند اجرت این درس ها کمتر است اولین پرواز مستقل یک شاکر بعد از ۱۲-۱۵ ساعت درس شروع میشود. با استعدادترین پیلوت ها بعد از هشت ساعت درس نظری و عملی نیز پرواز کرده میتوانند اما این استثنائات خیلی کم است.

تدریس چه مرحله دارد ؟

اول تر از همه یک حافظه قوی لازم است و علاوه بر آن یک کامپلکس قهرمانانه باید وجود داشته باشد. پیلوت های هوایی به شجاعت و نیز هوشی شایسته دارند.

پیلوت ها باید اشخاص خونسرد و دارای فصاحت درستی و صحت خوب باشند عمر و قد و قامت مانع پیلوتی شده نمیتواند در حال حاضر ما در کلان ها نیز از طریق تمام کشور ها واز طریق او فیا نوس اطلس به پرواز می پردازند. طور مثال ماریان کورت این زن باهفتاد سال عمر خویش چندی قبل چندین بار اقیانوس اطلس را با طیاره یک ماشینه عبور نموده که این کار برای او یک عادت شده وقتی نشوید در باره پرواز او فریاد میکشند وی متحیر و متعجب میشود.

قدم دوم خیلی ساده است خود را رسانیدن به نزد یکترین میدان هوایی میباشد میدان های هوایی تقریباً در هر شهر وجود دارد اگر شاکر تمام ایام را بدون وقفه دروس عملی خود را انجام میدهد در انصورت وی میتواند در طرف یکماه اجازه نامه اخذ نماید اگر تنها در ساعات خارج وقت کار رسمی درس فرا گیرد در انصورت مدت فرا گیری

تورنمنت فوتبال

و تعداد گشیری از علاقمندان سیورت جمع شده و مشغل مسابقات را گرم ساخته بودند که تعداد آنها نسبت به روز های که مسابقات در میدان ورزشی کلب پامیر صورت می گرفت زیاد تر بود این اقدام ریاست المپیک را عمل نیک شمرده و منتظر عملیات زیادتر شان در راه انکشاف و ارتقاء سیورت میباشیم نا با همکاری و تشویق بیشتر خود توانستند خدمتی در راه سیورت انجام داده و آرزوی ورزشکاران و علاقمندان سیورت را برآورده سازند

زیرا تا وقتی زمینه برای سیورت مساعد نباشد هیچگاه توقع انکشاف و پیشرفت آنرا کرده و امیدوار بهتر شدن سیورت نباشیم. مسابقات به اقتضا نزدیک میشد و هر روز برای تماشاگران قدرت و لیاقت تیمها ثابت میگردد و با تکتیکهای آنها آشنا می شدند و تیمهای قوی را تشخیص میدادند در جریان مسابقات روزی پس خاشاشی بین دو تیم صورت گرفت که همه تماشاگران آنرا تعجب کرده و پیشینی میگردند که اگر با این روشی ورزشکاران پیش بروند بدون شک آینده سیورت تاریک بوده و به هیچصورت ورزش در کشور پیش نمی رود وقتی تیم هاد در تورنمنتی شرکت میکند در بازی صلیح صمیمیت و بازی دانه داده نتیجه منفی تیمهای خود را توهین تلقی نگردد بلکه با صلح و آشتی از یکدیگر تکتیک های جدیدی آموخته در مسابقات بعدی آماده شوند این پر خاشاش و جنجال توسط هیئت ژوری رفع شده ولی در روز های

آخر یعنی مسابقه تیم های پامیر و معارف که در سندیوم جریان داشت و این بازی فایتل بین دو تیم بود زیرا در دفعه اول این دو تیم مساوی ماندند و در روز دوم برای معلوم نمودن تیم غالب مسابقه میگردد در فایق اول بازی تیم معارف گولی زده و به این ترتیب یک امتیاز گمایی کرد چون هر دو تیم ها از تیمهای قوی بوده که در جریان این تورنمنت خود را غالب کشیده

بودند و هر دو تیم با بازی پر خاشاش و حساسی خود تماشاگران را جلب کرده بودند و تیم پامیر چون یک گول عقب مانده بود میخواست آنرا حیرا نکند زیرا به امید اینکه درین مسابقه غالب شوند و جواب توپ مقابل را داده و مساوی شوند ولی تیم معارف که یک گول پیش بودند نمیخواست به حریف موقع بد هد تا توپ خود را در داخل گول شان بز نزد به این صورت بازی شکل خصمانه را بخود گرفته و تشنج را میان هر دو تیم بوجود آور در گره بازی گرم و تماشا می بود ولی فول های زیاد میان هر دو تیم مشاهده میشد در فایق اخیر مسابقه توپ کار تری را تیم پامیر شوت کرده و گول کیسر تیم معارف آنرا از بالای خط دفع کرده و حکم میدان شیطانی سعیدالله که در جریان این تورنمنت شخصیت سیورتی خود را برای تماشاگران

ثابت ساخته بود و با جدیت و لیاقت و راستکاری که در چند بازی گذشته از خود نشان داده بود توپ مذکور را گول حساب نکرده ولی اعضای تیم پامیر با حمله و غافلگاری و پافشاری حکم داور مسا بقهرا قبول نکرده و تشنج و نزاع را خلق کردند که این نزاع و جنگ وجدل ناشی از عدم اتحاد ورزشکاران بوده که صحنه مسابقه دوستانه را به صحنه نزاع تبدیل ساخته بودند.

شیاطنی سعیدالله که حرمت داوری را درین مسابقه داشت در بین جنگ و نزاع ایسن دو تیم فرا رگرفته بود و تماشاگران ناظر این صحنه تأسف اور بودند. تیم پامیر باین تر قییم میخواست مساوی باشند و تیم معارف میخواست برنده شود که تیم پامیر بهانه برای خود یافته و حکم داور را لفظ شمرند در حالیکه هم ما تماشاگران که درین مسابقه وجه در مسابقات گذشته شاهد حکمت سالم شیطانی سعیدالله بودند میکتند حکم قاطعیت دارد.

جای تأسف است که تیمهای ورزشی پامیر وضعیت می خواهند برنده شده و در اخیر تورنمنت کبی را بدست بیاورد اگر ورزشکاران ما باین صفت که شا پسته یک ورزشکار واقعی نبوده به سیورت ادامه داده و به زعم خود شان به سیورت کتبی کرده و اسباب پیشرفت آنرا آماده سازند واضح است که سیورت ورزش های واقعی خود را از دست داده و روز بروز به طرف نابودی کشا نیده میشود و از طرف دیگر این عمل ورزشکاران که معا بر رو حه سیورت بشمار میروند اسباب انزجار و نفرت علاقمندان و دو قلمندان را فرا هم نموده و آنها را به مقابل سیورت بدبین میسازند

طوری که قیلا ذکر گردید دا بر شدن تورنمنت ها در هر جای و مکانی که باشد برای پیشرفت سیورت موثر واقع نشده و رشد و انکشاف ورزش را سریع سازد به شرط آنکه در بین صلح و صلاح صمیمیت و دوستی کمک و همکاری و اتحاد و همبستگی صورت گیرد نه به منظور رقابت و دشمنی با زهم یاد آور میشوم که اگر ورزشکاران کشور به همین ترتیب پیش روند و جلو این عمل مضحک و تأسف آور را نگرفته و مقامات صلاحیت دار درین مورد اقداماتی نکند آینده ورزش در کشور ما نند سابق خواهد بود

ب. ورزش دوست

اخبار جهان ورزش

هاوانا

مسابقه قهرمانی جهان در وزنه برداری وزن سبک که در هوانا مرکز کوبا صورت گرفت وزنه بردار ۳۵ ساله با برداشتن ۲۷۵ کیلو گرام کتسب قهرمانی جهان را بدست آورد وزنه برداران بلغاریا و پولیند بسا بر داشتند ۲۶۷ و ۲۵۷ کیلو گرام هر یک مقام دوم و سوم را حایر گردیده

به مناسبت وقوع مسابقه پهلوانی جهان در پایتخت ایران کمیته تختکی پهلوانان جهان به این فیصله رسیدند تا در مسابقات پهلوانی جهانی برای آینده مساوی مانع دو پهلوان را از بین برده و نفر غایب را انتخاب کنند

انجمن سیورت های انفرادی بین المللی که با عضویت ۱۵۸ کشور یکی از اتحادیه های بزرگ سیورت جهانی بشمار میروند اخیرا کشور آفریقای را از قبیل رونسند بروندی و بوجوا ناند را به عضویت خود پذیرفت تیم هند بال المان فدرال که بنام تیم گو مرفج در سراسر المان مشهور بوده و قهرمان نیز میباشد اخیر در مسابقات هندبال جام اروپا و در اول مسابقه زیکجاویک پایتخت ایسلند ۱۱ مقابل در گول تیم هالند غالب آمد

فوتبال

در شروع مسابقه تورنمنت فوتبال اروپایی برای بدست آوردن جام جهانی اروپا

بقیه صفحه ۵۵

بازی خوب

باره به همراهی توپ نمایان می گشتم و همه بیک امید بفرم می آمدند باز هم دوباره به خانه داخل میشدم. هر دو تیم که قرار بود با هم مسابقه کنند به علراقتاده بودند ولی من قبول نکردم. ن پرفرمز کسین ریه شده یکی ها پم و نودین نکتان

روزی بعد هیچکدام به همراهی من صحبت نمی کرد و مرانادیده و گرسنه خطاب میگردند و من هم خوش بودم که از شر آنها خلاص شده بودم بعد از آن از نوه های همسن هایم شروع به بازی کردم ولی درین دفعه یک اندازه بازی رایساد گرفته بودم و میتوانستم به همراهی آنها بازی کنم

پسران بزرگ گرچه از دیدن بازی محسرت می بودند بالاخره یکی از آنها توپ مارا از چتدین جابه همراهی سوزن سوراخ کرد توپ ما از کار افتاد و بازی ما هم به همان جاتمام شد

مادرم مرا محکوم کرد که یک توپ را اقلادوما نگاه کرده نتوانستی و پیدم توصیه کرد که دیگر برای من توپ نخر. بچه های کوچک هم گدام توپ دیگری پیدا کردند و آنها واضح بود مسرا قبول نمی کردند و من هم تقاضا نکردم و از آنها خواهش نکردم مرا قبول کنند

اگر توپ ما خراب نمی شد و بدین ترتیب فوتبال را ادامه می دادم شاید امروز یک پلیس خوبی میشدم ولی بعد از آن روز من بدرس ها کوشیدم و از همه آنها زودتر تحصیلاتم را پایان رسانیدم حالا که همه کلان شدیم و قتیکه دوسرک و بعضی جاعم با هم رو برو میشویم با هم خنده میگویم همان توپ بازی یادمان هست چه بازی خوبی بود چند لحظه خنده کرده و خاطرات طفلی را به خاطر می آوریم و از رفقا و احوال شان میپرسم

پایان

هر قدر آنها زیادتر تلاش می کردند عسذ میکردند به همان اندازه سنگ دل شده میرفتم موقعی که آنها بیک کمی دور تر میرفتند من باز دو

ورزشکاران لیسه ملالی

تفرخانواده های ورزشکاران را نسبت به ورزش نیز بیار می آورد

ورزشکاران لیسه ملالی میگویند که در همه چیز حق اولیت از دختران است ولی در امر ادای شدن تورنمنت حق اولیت را به پسران گذاشته اند نمی دانیم علت اصلی چیست ؟

راجع به نشرات ورزشی اعضای باسکتبال لیسه ملالی گفتند که : بعضا اخبار مخصوصا مصاحبه ها طوری است که از مبالغه کار گرفته میشود مثلا در مصاحبه که با لیسه رابه بلخی صورت گرفته بود نوشته شده که لیسه رابه بلخی سالها قهرمان بوده در حالیکه تنها سال گذشته بایک نمبر آنیم برای اولین بار قهرمانی را گرفته در حالیکه در سالهای قبل همیشه مقام قهرمانی را با ملالی احراز می کرد و یا زولونه امیدوار هستیم بعد ازین اگر سیورتین هادر وقت مصاحبه از احساسات کار میگیرند

خبر یاران آنرا نشر نکنند

تذکر : بحواب دوستان ورزشکار خویش چنین می بردازیم که هر چه یکنفر بگوید و وظیفه داریم آنرا به نشر برسانیم زیرا مسا نمی توانیم گذشته های آنرا تحقیق کنیم و اگر ادعای شان غلط باشد امیدوار هستیم بانوشته های خویش ما و خوانندگان ژوندون را مطلع سازید

در شروع تمرین بدون اینکه ما گرم شویم یعنی حرکات جنمناستیکی را اجرا نمایم دفعتا به دوش آغاز می کنیم و توپ را گرفته و اینطرف و آنطرف به حرکت می بردازیم که این خود جزء آنکه انرژی ما را به تحلیل برساند دیگر کدام مفیدتی بیار نمی آورد

در مورد اینکه ریاست تربیت بدنی وزارت معارف چه میکند ؟

ورزشکاران لیسه ملالی چنین گفتند :

ریاست تربیت بدنی جزء اینکه نام دارد کدام چیز دیگری از آن ندیده ایم - ما چندین بار قهرمان شدیم ولی روی کتبا ندیده ایم

لباس و وسایل برای ما هیچ کسی نداده - ما هم لباس خود را تهیه میکنیم حتی توپ را خود میخریدیم و بعضا که با قوت توپ مواجه میشویم با توپ والیبال به تمرین باسکتبال می بردازیم

اگر کدام وقت ما بخواییم مسابقه با کدام لیسه دیگری بگیریم همچون اجازه آن بدست ریاست تربیت بدنی است اکثر جواب منفی شنیده و سنگ نامیدی را به سینه خویش میخوریم

در مورد دائر نمودن تورنمنت ها وزارت معارف امتحانات را مدنظر نگرفته و تورنمنت وقتی برگزار میگردد که به تعقیب آن امتحانات چهارو نیم ماهه فرامیرسد این امر نه تنها باعث پسمانی ورزشکاران در امتحان میگردد

مادری که دو فرزند



روکر و ل ف هنگام مرگ اطفالش در زندان بود و تحت نظر دو محافظه برای تشیع جنازه کودکان خود آمده است

۱۳ اکتوبر ۱۹۷۳ تحریری بصورت کتبی از شعبه روابط جوانان تقاضای کمک کرد.

در همین روز اخیر هفته ریتا بو تتر و لونی بایر باز هم منزل را ترک کردند و کو دکان بدون هرگونه کمک در منزل باقی ماندند. روز دو شنبه ۱۶ اکتوبر و یلی رایشل تا پشت دروازه آمده دق الباب کرد. چون هیچ صدایی از داخل عمارت نشنید بر گشت. درست روز سه شنبه ۱۷ اکتوبر مکتوب اخطاریه مادر کلان روی میز رایشل رسید.

مگر او دلیلی برای شتاب درین مورد نمی دید و برای صبح روز ۴ شنبه يك مو تر خدمتی را خواست زیرا ریتا بو تتر به بیش از يك مو تر ضرورت نداشت اما يك خانم در تیلیفون به رایشل خبر داد که ممکن است خطری متوجه اطفال باشد.

پو لیس اجساد اطفال مرده را پیدا کرد و تثبیت نمود که آنها به اثر گرسنگی جان سپرده اند و همچنان پو لیس در یافت که يك یخچال مملو از گوشت شیر، پنیر و مسکه در منزل وجود داشت.

زاشا اووه والکساندرا بو تتر از راین هایم دارم شتات از جمله ۱۰۳ طفلی بودند که در سال گذشته به اثر بی اعتنائی و فرا موش کاری والدین زجر کشیده و مرده اند.

ریتا بو تتر در جواب گفت بلی اما هر باری که بمنزل بر میگشتم کودکان در خواب می بودند. اینکه ریتا متوجه خطر مردن زاشا اووه والکساندرا بوده یانی يك روانشناس اهل خیره در باره ریتا بو تتر اظهار نظر کرده است که ریتا مو وجود بی پناه و عاری از هر نوع امید و توقع بوده ولی در عین زمان بدنسبال احساس و شوق هم رفته است.

داکتر لشل معتقد است ریتا بو تتر در جمله موجوداتی بشمار می رود که محتاج کمک میباشند. اما کی باید به او کمک میکرد؟ مادرش که مبتلا به فشارخون بود اکثر اوقات تپشست دروازه قفل شده دخترش می آمد و هرگز از بسته بودن دروازه بدگمان نمی شد حتی پرستار رایشل هم محضی بخاطر جدیدیت در کارش می تپید اما کمک او چندان و سیع نبود. حتی یکبار دیک پخت و پز را بو کرد و بسوی مطبوع به دما غشش آمد اما هیچگاه به اتاق اطفال کله اش را پیش نکرد. در حالیکه زاشا اووه والکساندرا بتدریج لاغر شده به سنگلیت مبدل میشدند.

لونی بایر که مادر عوضی کو دکان بشمار می رفت در محکمه اظهار داشت:

«من هیچگاه صدای گریه اطفال رانشنیده بودم اما امروز میدانم که آنها اصلا طاقت گریستن را نداشتند.»

يك هفته پیش از مرگ آنها ویلی رایشل پرستار هر دو طفل را با مادرشان در اتاق کار خود دیده بود و میگوید که در آن روز آنها نور مال به نظر آمدند.

دوروز پس وقتی یکی از خاله های اطفال وارد منزل بو تتر شد، زاشا اووه را در چوکی نشسته دید آنچنان لاغر بنظرش آمد که او را نشناخته پرسیده بود: این طفل کیست؟

مارش در جواب گفته بود: «زاشا کمی مریض است و تحت تداوی میباشد.»

خاله طفل فوراً موضوع را به مادر کلان اطلاع داد و مادر کلا نش به دفتر جوانان از ناحیه خرابی صحت طفل اعلام خطر بود. او به روز جمعه

می آورد. خدمتکار خدمات اجتماعی رایشل درین مورد میگوید:

مابارها به ریتا بو تتر غیر مجاز بودن این رفت و آمد هارا گوشزد کردیم. پس از ابلاغ خدمتکار خدمات اجتماعی ریتا بو تتر و دوستش دید و بازدید های شانرا در دارم شتات بر قرار ساختند. بر ای شعبه مراقبت از امور جوانان آمیزش دختران با جوانان دلیل آن نمی شد که علیه آنها اقدامی شود و اما اینکه کو دکان ریتا شبها تنها در خانه میماندند کسی متوجه این مطلوب نبود.

لون بایر میخواست در او قاتی که ریتا بیرون از منزل می بود از اطفال خبر گیری کند. لونی برای زاشا اووه والکساندرا حکم مامور شکنجه را داشت. هر روز صبح به دختر کوچک يك بو تل مخلوطی از آب با آرد جواری میداد و برای زاشا اووه يك پارچه نان خشک میداد.

همین و بس. درین اواخر ریتا بو تتر عموماً در ساعات آشفام از خوشگذرانی هایش بمنزل بر میگشت. خودش راشست و شو میداد و لباس پوشیده مجدداً بالونی بایر به دارم شتات رفته در آنجا با رفقای شان به صرف

غذا و رقص می پرداختند. صبح وقت لونی با بر نزد اطفال بر می گشت و ریتا نزد هوا خواها نش باقی میماند. قاضی محکمه می خواهد بداند که هر شام و قتی بو تتر بمنزل بر میگشت آیا نگاه می کرد به اتاق بچه ها می انداخت یا خیر؟

او دو طفل و حشمت زده را دید که در وسط کثافات می لو لیدند. ریتا درین فرصت به دیدن شوهرش به محبس رفته بود. مقامات مسئول این خانواده را به دار المساکین منتقل ساخت در آنجا خدمتکار امور اجتماعی بنام ایلزه رایشل ضمن يك ملاقات چنین یاد داشت کرد:

«منزل بدنسبت و کمبود قابل اعتراضی وجود ندارد» تقریباً در همین وقت ریتا بو تتر با خدمتکار خدمات اجتماعی لونی بایر آشنا می شود که ماهوار ۴۸۰ مارك عاید دارد. يك نفر از اهل خیره درجریان محاکمه درین مورد اظهار داشته است:

لونی بایر يك دختر تقریباً احمق... لونی بایر نزد ریتا روی آورده با او زندگی میکرد. اغلب اوقات آن دو یکجا بیرون می رفتند و زاشا اووه والکساندرا در منزل تنها میماندند. وضع دانیلا بهتر بود. زیرا مادر کلا نش گاهگاهی او را با خود می برد برای ریتا بو تتر در ۱۹ سالگی زندگی با سه طفل بدون مرد و مددگار مشکل شده بود. در هفته های ما بعد ریتا بو تتر شروع کرد به فرار هر چه بیشتر و دوری جستن از برابر جریانات ما حول خود. او نزد يك ایتالوی بنام گیت نوبانیکو پناه برد، که این ایتالوی برای ریتا بو تتر موجودی کاملاً مغایر شوهرش رولف بود. این ایتالوی شبها در راین هایم می ماند و اکثر اوقات رفقای متعدد خود را هم همراه



هر دو تابوت توسط موتر جنازه به گورستان منتقل میگردد.

دنیای خیالی معتادان

بسیار موجود میشود ، چه معتاد مجبور است از هر راه و به هر وسیله ای که باشد تریاک بدست آورد ...

دکتور مذکور به استناد یک نشریه علمی امریکا میگوید :

درسال ۱۹۵۸ تنها در شهر نیو یارک در امریکا در حدود (۲۳۰۰۰) معتاد مرفین که جزوی از تریاک است وجود داشت ، این معتادین روزانه دست به سرقت اموالی معادل دو صد هزار دالر می زدند تا از فروش آنها ادویه مورد ضرورت خود راتبیه کنند...

معتادین تریاک بعضی به نودکردن آن و بعضی به خوردن آن میپردازند دسته بی هم هستند که به اجزای تریاک مثل مرفین، هیروئین و غیره عادت میگیرند ...

در مراحل اول تداوی آنها آسان است، اما هر چه اعتیادشان بیشتر شود ، تداوی شان نیز مشکل تر میشود .

در ممالک متمدن دنیا ، شعب مربوط مجبور هستند تا مدت ها برای معتادین خود تریاک تهیه کنند ...

دکتور برنا آصفی که درایسن رشته معلومات و تجارب کافی دارد میگوید :

همین حالا یک داکتر دندان که به مرفین معتاد شده بود ، زیر تداوی او است .. ما در مراحل اول تداوی برایش کوپون داده بودیم تا روزانه ده آمپول مرفین از دیپو اخذ و به بدنش تزریق کند ... او به این ده آمپول هم اکتفا نمیکرد و در حدود سه یا چهار آمپول دیگر را زدیگر جاها تهیه و وارد بدنش میکند تارفع احتیاجش بشود و پیرمرد دیگری که حالا هفتاد و هشتمین سال عمرش را میگذراند تحت تداوی است تا ترک اعتیاد کند.

او زمانی که جوان بوده ، در یک دعوت شبانه که در کشور خارجی بی ترتیب شده بود ، گیلان شربت میگیرد ... اما خود شهبختانه ایسن مرد موفق به ترک اعتیادش شده و تاحدی بهبود یافته است .

تداوی معتادین بقول دکتور برنا آصفی دو قسم است . یکی اینکه بیمار داخل بستر شده و تحت مراقبت جدی قرار داده میشود ،

من روز اول با مقدار کمی تریاک می توانستم ، خودم راتسکین بدهم اما با گذشت زمان ، مجبور شدم تا به مقدار مذکور اضافه کنم ...

تادوباره به همان دنیای خیالی برسم و بالاخره زمانی فرا رسید که ده چند مقدار تریاک روز اول هم برایم کافی نبود

دکتور برنا آصفی در مورد اینکه چرا معتادان تریاک مسموم نمیشوند؟ چنین میگوید :

اعضای بدن چون روز اول کمی تریاک به آن ها می رسد ، آماده میشوند و روز بروز که این مقدار زیاد میشود ، آنها آن را جذب کرده و در حقیقت به آن عادت میگیرند ..

اما درین میان صحت جسمی معتاد به مخاطره می افتد .. چون وظیفه دارد ، تا از تسمم تریاک جلوگیری کند ، مجبور به فعالیت بیشتری می گردد و رفته رفته ضعیف می شود .

مریض تنبل ، خسته و گرفته بار می آید و بالاخره از کار و پیشه به کلی می ماند ، رنگ چهره زرد میشود ، کم خونی و درد از عوارض دیگر اعتیاد به تریاک است .. در چنین موارد امکان فساد اخلاق

اظهار امتنان



« بدینوسیله از داکتر ار سلا داکتر ارتو پیدی و بناغلی سعید دوست متخصص تخنیک ار توبیدی و زیر اکر خان روغتون که در قسمت معالجه و تداوی پای اینجانپ صمیمانه انجام وظیفه کرده اند قلباً تشکر نموده موفقیت بیشتر شان را در راه خدمت ب مردم آرزو مینمایم . »

نقیسه شاکر معلمه مکتب عنصری بلخی

سرا هم به خاطر

شدم که باید سر نوشت خود را بدست خودم میگرفتم . نمیدانم چطور بفکر مادر و پدر رسیدم که مرا بمکتب شاه مل کنند این هم یک حادثه زندگیم بود مکتب رفتن حادثه دیگری از زندگی من بود ، زیرا در آنجا بعضی چیزها برایم تازگی داشت از همین وقت من شروع کردم به آموختن لسان های خارجی و بعضی چیزهای دیگر ، در ضمن یگان مضمون نوشته می کردم و به معلم ما میدادم تا بخواند و برایم اصلاح کند . نوشتن این مطالب و بخصوص مفاهیمی درباره تربیه اطفال و رویه اطفال مرا از شوخی باز داشت و آرام و متین ساخت این وضع دوام کرد و وقتیکه سنم به بیست و پنج سالگی رسید شروع کردم به همکارگی . با روز نامه «استرشل» که یک روز نامه لگامی بود .

این استعداد هم چیز عجیبی و بعضاً غیر قابل شتاب است . برای اینکه یک استعداد بجایی برسد باید راهی طی شود و برای اینکه آدم این مطلب را بفهمد اقلاً باید پنجاه ساله باشد . پایان

بعد با دوا ها و مسکن های مختلف کوشیده میشود ، تا بدنش برای ترک اعتیاد آماده شود

طریق دوم که در بعضی ممالک متمدن رواج دارد ، یکنوع ادویه مخصوصی است که بیمار به مجرد استفاده از آن اعتیاد تریاک را از دست داده و به آن دوا معتاد میگردد

که این اعتیاد را تعویض میگویند بعد ترک اعتیاد خود دوا ساده و آسان است .

جا لبترا از همه اینجا ست که معتادین تریاک سلامت جسمانی خود را از دست میدهند . در حالیکه فعالیت مغزی شان کاملاً سالم می ماند و هیچ خلل دماغی ، پیدا نمی کنند ، در حالیکه معتادین الکول به اثر افراط در آن ، فعالیت عقلی شان صدمه دیده و گاهی تا سرحد جنون نیز پیش می روند

تریاک که شیره کوکنار است ، از ترکیبات مختلفی تشکیل شده و اطبا موفق اند تا آن را به (۳۷) جزء تجزیه کنند ، که از بسیاری اجزای آن در طبابت استفاده میشود .

دمشتری ستوری

لکه چه اهلک شویدی د اورینو تریارچو لاندی داتمو سفیر ژوروالی ۹۶۵ او ۵۷۶۰ کیلو مترو تر منخ دی . اما دا چه تر اتمو سفیر لاندی خه پت دی ؟

آیا مشتری یوه جامده سطح لری ؟ یا دا چه لکه چه خینی عقیده لری له یوه پنه گاز خخه جور شویدی او په تدریج سره مایع هیدروجن او بیبا د منقبض هیدروجن مرکز ته رسیبری ؟ یادا چه د خینو نورو په عقیده اصلا د دغی کری هیخ یوه بر خه جا مده شوی نه ده ؟

هیخوک په حقیقت کنسی له دغو اسرارو خخه خبر نه دی . د مشتری کره ظاهرا د تودوخو د تولید یوه ذخیره لری ، خسکه د انرژی د هغی اندازی دوه نیم چنده پنخپله بنندی چه له لمر خخه یسی اخلی .

ترکیبات یوه هلیوم د گاز دیوی اندازی سره له هیدروجن خخه عبارت دی او لکه چه اهلک کیری داسی عناصر هم لری چه په لمر کنسی موندل کیری نو خسکه یوه زیاته اندازه اکسیجن هم لری چه د هایدروجن سره د یو خای کیدو په نتیجه کنسی اوبه تولیدوی . له دی کبله چه دغه کره امو نیساک او میتان گاز لری نو هغه پول کیمیاوی مواد پکنسی شته چه په خسکه کنسی د لومړنی ژوند د پیدا کیدو سبب شویدی .

په نتیجه کنسی به آیا د یوه ژوندی اورگانزم کومه نینه پکنسی ونه لید له شی ؟

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کنسی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د خرخیدو رابنکوونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گړند یتوب په یوه ساعت کنسی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میابستی نوری دوام وکری .

ویل کیری په داسی حال کنسی چه لسم مایو نیم خپل سفر ته دوام ورکوی ، دسر کالد ابریل په میاشت کنسی یوولسم مایو نیر د همدغه مسافرت د پاره وتو غول شو .

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کنسی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د خرخیدو رابنکوونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گړند یتوب په یوه ساعت کنسی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میابستی نوری دوام وکری .

ویل کیری په داسی حال کنسی چه لسم مایو نیم خپل سفر ته دوام ورکوی ، دسر کالد ابریل په میاشت کنسی یوولسم مایو نیر د همدغه مسافرت د پاره وتو غول شو .

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کنسی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د خرخیدو رابنکوونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گړند یتوب په یوه ساعت کنسی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میابستی نوری دوام وکری .

ویل کیری په داسی حال کنسی چه لسم مایو نیم خپل سفر ته دوام ورکوی ، دسر کالد ابریل په میاشت کنسی یوولسم مایو نیر د همدغه مسافرت د پاره وتو غول شو .

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کنسی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د خرخیدو رابنکوونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گړند یتوب په یوه ساعت کنسی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میابستی نوری دوام وکری .

ویل کیری په داسی حال کنسی چه لسم مایو نیم خپل سفر ته دوام ورکوی ، دسر کالد ابریل په میاشت کنسی یوولسم مایو نیر د همدغه مسافرت د پاره وتو غول شو .

کله چه لسم پایو نیر دد غو پوښتنو په باره کنسی د تحقیق دپاره دمشتری سیمی ته نژ دی کیری ددغی سیاری د خرخیدو رابنکوونکی قوه د دی سبب کیری چه د توغوندی گړند یتوب په یوه ساعت کنسی له ۳۲۰۰۰ کیلو مترو خخه ۱۲۰۰۰۰ کیلو مترو ته زیات شی . دمشتری ساحی ته له رسیدو خخه وروسته به د توغوندی اساسی ماموریت دری میابستی نوری دوام وکری .

عمارت اوپرای استرالیا

مصارف اعمار این اوپرادو هله اول به ۴۰ میلیون مارك برآورد شد و مصارف مجموعی عمارت در حال حاضر بالغ بر ۴۰۰ میلیون مارك تخمین شده است. در برابر پرداخت این مبلغ بزرگ شهر بندری استرالیا دارای یک چنان عمارت عالیشان و انر هنری شده که ده سقف گنبدی صدف مانند آن قسماً به ستايل معماری کاتد رای های گوتیک آباد شده است اما حسودان و منتقدان دورنمای عمارت ابرا رابه خیمه های سرکس شبیه میدانند.



اما نظریات مساعد به نفع او پرا سنگین میکنند و اهالی سدنی خوشحال استند که چنین یک عمارت هنری راصاحب شده اند برای ساختن سقفهای صدف مانند ابتدا طرحی در دفتر مهندسی لندن ریخته شد تا از روی آن توسط استنادان مجسمه ساز با قلم و چکش شکلی صدف به روی کانکریت ریخته شده کار شود و قسمت زیرین آن خالی گردد.

سرانجام کمیو تر در قسمت اکمال کار سقف عمارت او پرا کمک شد و به قرار سنجش کمیو تر سقف ها از ۲۱۹۴ قسمت گلوله شکل بهم وصل گردید.

اما مردم شهر همیشه از طرح او تسون پشتیبانی نمی کردند. خصوصاً در مواقع انتخابات پارتی مخالف از مصارف بیجا و بی حساب بالای این تعمیر انتقاد میکرد. در سال ۱۹۶۵ باز هم پارتی مخالف می خواست تاریخ اکمال ساختمان را از او تسون بداند.

جوابی که مهندس جوان د نماز کی به آنها داد این بود، که کار تعمیر کاتدرال چار متر از ۱۰۰ سال طول کشید و لهذا نمی توان برای چنین هنر های هنری با عجله وقتی تعیین نمود انتخابات به نفع محافظه کاران یعنی حزب مخالف تمام شد و مهندس دنمارکی را اخراج کردند. اما وقتی مهندسان استرالیایی و قی میخواستند برج ستیز متحرک را با لفت مجهز سازند، متوجه شدند که مصارف ساختن بلندتر می رود و لهذا در کار اکمال تعمیر نتوانستند سرعتی بخرج دهند بهر حال استرالیایی ها خوشحال هستند که پس از ۱۴ سال تا خیبر اکنون عمارت او پرای مدنی تکمیل شده است. اکنون مردم برای خرید تکت ادخال به حساب غرفه های فروش هجوم می برند تا این عمارت باشکوه را از نزدیک ببینند. عجلتاً نصب یک ارگ بزرگ آخرین قسمت کار تعمیر که در سالون بزرگ کنسرت باید جا داده شود.

بقیه صفحه جوانان

درد دل جوانان

نیستند من از ایشان کدام تو قس بیجا ندارم تنها چیزیکه میخواهم محبت از طرف هر دوی آنها است و پس آیا به عقیده شما با وجود قبول نمودن زحمات زندگی باز هم از طرف آنها تحقیر شوم؟ من همیشه به صفت یک همسر با شوهرم بازو داده میکوشم مواضع زندگانی را شرافتمندانه از سر راه بردارم و لی وقتی که متوجه میشوم تمام ایثار و قربانی من نزد شوهرم و خانمش حقیر شمرده میشود از زندگی بیزار میشوم.

من بحيثی یک خواننده دایمی مجله ژوندون از شما خواهش میکنم که این درد دل مرا نشر نماید تا شوهرم و خانمش متوجه گردیده تا خدا بخواهد که آنها در رویه خود تجدید نظر نمایند.

و خواهش دیگر من از ادامه مجله اینست که بنویسند چرا آن عده مردان که وضع اقتصادی آنها رضایت بخش نیست با ازدواج های متعدد خویش باعث بدبختی خود و یک عده زنان میگردند.

از طرف: م، ل، ی

مسجد مجنون شاه

وبالآخره در طریقه چشمتیه وقادریه ارشادوبه امر پیردر ده افغانان کابل به مسند ارشاد نشستند. مجنون از عمر هفت سالگی تابیست سا لگی از علمای عصر و پدرش کسب علم و معرفت نموده است قرار گفته بلبل شاه سجاده نشین مجنون شاه در عالم طفولیت حرکات مجذوبانه از وی دیده میشد پدرش اورا مجنون شاه خطاب نمود که به همین نام شهرت یافت و با لخره در اشعار مجنون تخلص اختیار نمود. در بیست سالگی پدرش بر حمت حق پیوست و او بجای پدر به مسند ارشاد نشست و چهل و سه سال طالبان راه خدا را تعلیم و تربیه نمود.

بتاریخ هشتم ربیع الاول ۱۳۰۵ ق هدر ساعت یک شب سه شنبه بر حمت حق پیوسته و در محوطه سمت شرقی خانقاه خود بخاک سپرده شد که مرقدش زیارتگاه خاص و عام است. مجنون شاه دیوان صوفیانه ای از خود بیادگار گذاشته که حاوی غزلیات مخمسات و ترجیعات و قطعات دریکصد و چهل و هشت صفحه میباشند و نام این دیوان (بوستان خیال) است.

چهار کتاب دیگر نیز نوشته بنام های عین الشوق، ظهورالوحدت، فقرنامه، مجموعه اشعار که عبارت است از ترجیعات، مخمسات، قطعات، مستزاد و غیره.

یکی از اشعار او

بسکه از جام وصالش بیخود و دیوانه ام
نه زخم دارم خبر نه واقف از بیما نه ام
مست دیدارم میرس ای هم نشین از من دگر
کین زمان از سا غر سرشار او مستانه ام
گر دوصد زخم پیایی برجگر آید مرا
کی کشم آه در طریق عشق او مردانه ام
دره تقوی میرس از من که من مجنون شدم
در میان عاشقان از شور او افسانه ام

نامه به مدیر

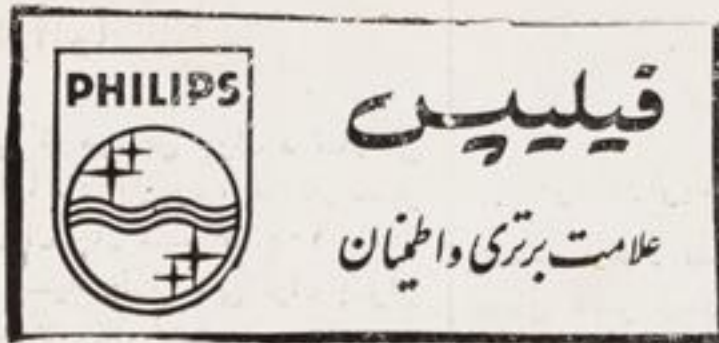
یکی از تصامیم نیک، حکومت و مشاوران محترم که در این اواخر درباره نرخ مواد ارزاقی گرفته اند. مؤید گفتارم میباشد. چنانچه درین باره ضرب المثل مشهوری نیز داریم که میگویند: «سال که نیکوست از بهارش پیداست». بلی درین مدت کم همه مردم شاهد تصامیم نیک و اصلاحات نیک نظام نوین بوده اند. بقیه من این تصمیم نیک، مشاورانی که در هر نان سیلو ۱۵۰ پول و در هر نان خبازان تقریباً ۵۰ پول تنزیل داده یک مفاد مهم و برآزنده در بر دارد. چنانچه میدانیم وضع اقتصادی بعضی فامیل ها فحاش نیست در اکثر فامیل ها تعداد اعضا به ۱۰-۱۲ نفر و یا کمو بیش نیز میرسد.

این «۱۵۰» پول تنزیل امرچه ظاهراً یک تنزیل ناچیز بشمار می آید. اما در اصل برای یک فامیل ۱۰-۱۲ نفری یک کمک بس مهم و ارزنده می بشمار میرود. چه اگر آنها در هر وقت، غذا خوردن بتوانند مقدار ۱۰-۱۲ افغانی پس انداز کنند.

این خود یک کمک بزرگی در اقتصاد آنها بوده و آنها را به زندگی آینده شان امیدوار میسازد.

آرزو مندیم تا هموطنان عزیز ما هر کدام به نوبه خود، در بر تو نظام نوین جمهوری برای رعایت نظم و دسپلین، آرامی و آسایش عامه که وظیفه هر فرد ماست. سعی خود را دریغ نه نمایند.

دولتی مطبعه



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال ها است

یخچالها و دیپ فریزر های فیلیپس یک دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل و سایز های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچال های فیلیپس قشنگ و با دوم و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک. یخچال های فیلیپس با گارنتی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد. محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت ریکور در ها و غیره جهت آسایش و خوشی شما.

نمایندگی فیلیپس، نمایشگاه فیلیپس، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما.
آدرس: ۳۰ محمدجانخان وات، تیلفون های ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۲

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**